

مصاحبه صدر فرقه دمکرات آذربایجان

شرکت
نهضت آزادی
در انتخابات
ریاست
جمهوری

(ص ۳۶)

آذربایجان واحد خواب و خیال است!

* جریان مبتکران "استقلال آذربایجان" که سرش به رادیو آزادی وصل است و مرکزش در پراگ می باشد ارتباط با خواست های ما ندارد

* وقتی در ایران آزادی وجود نداشته باشد، هیچ خلقی از جمله آذربایجانی ها هم آزاد نخواهند بود!

(ضمیمه)

۳۶ صفحه

توده

دوره دوم شماره ۵۲ - اسفندماه ۱۳۷۵

انتخابات ریاست جمهوری کارزار نوین "جنبش مردم"

طرفداران سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی، خود مبتکر این تبلیغ شده اند، که هر گونه تلاش و کوششی بی فایده است، و کاندیدای آنها برای ریاست جمهوری، سرانجام از صندوق آراء بیرون خواهد آمد! اینکه سرانجام چنین خواهد شد یا خیر و ناطق نوری جانشین هاشمی رفسنجانی می شود یا نمی شود، کوچکترین ارتباطی با وظیفه امروز همه نیروهای مترقی - اعم از مذهبی و غیرمذهبی - برای حضور همه جانبه در کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری ندارد! از جمله اهداف طیف "روحانی-بازاری" برای بی فایده جلوه دادن تلاش ها، ایجاد انفعال و سرخوردگی و غفلت از همین کارزاری است، که باید علیرغم خواست و تبلیغات این طیف، در آن حضور همه جانبه داشت. اگر آنها به پیروزی خود یقین داشتند، مانند همه سال های اخیر، دست به چنین تبلیغی نمی زدند. نه تنها دو مرحله انتخابات دوره پنجم مجلس، بلکه انتخابات میان دوره ای اخیر نیز به آنها نشان داد، که مردم هوشیار شده اند و به آسانی نمی توان فریبشان داد و رای آورد!

شواهد نشان می دهد، که تشدید فشارهای اخیر علیه نویسندگان (ستیز با فعالان احیای کانون نویسندگان)، فعالان سیاسی (جلوگیری از سفر دکتر پیمان) و روزنامه نویسان (بازداشت فرج سرکوهی) داخل کشور نیز همان هدفی را دنبال می کند، که تبلیغات بسی فایده بودن شرکت در انتخابات و قطعی بودن پیروزی طیف "روحانی-بازاری" دنبال می کند.

در خارج از کشور نیز، طیف "ارتجاع-بازار"، تکران از رای و نظر مردم و به امید جلب حمایت امپریالیسم جهانی، برای دست یابی به قدرت مطلق، بر زدوبندها و معاملات سیاسی-اقتصادی خود افزوده است. مذاکرات پنهان در انگلستان و صراحت کم نظیر سخنگوی این طیف "محمد جواد لاریجانی" مبنی بر پیگیری قاطع طرح خصوصی سازی در دولت احتمالی ناطق نوری را جز این نمی توان درک کرد. حتی همین تلاش نیز، یعنی بیم و هراس رژیم از عدم توان برای فریب مردم و گرفتن رای از آنها!

بنابراین نه تنها باید با تمام قوا وارد صحنه شد و به کمک مردم برای ریختن آراء آگاهانه، چپ صندوق های رای رفت، بلکه باید بر برنامه های جانشین تکیه کرد و خواست های مردم را با صراحت خواست داشت. مردم می خواهند و باید به طرد "خصوصی سازی"، طرد "شارتگران"، طرد "مالیه های تیرده طرد" "حجته"، طرد "روحانیون بازاری"، طرد "طرفداران حکومت مطلقه بازار-مذهب" رای بدهند. به آنها آن کاندیدانی که برنامه اش مقابله با این طیف باشد، از حمایت توده های مردم برخوردار خواهد پشت باید برنامه های جانشین رسماً اعلام شود، تا عوامفریبان نتوانند در جنبش مردم شکاف ایجاد کنند. آماده می جبهه "ارتجاع مذهبی و بازار" زدوبند با امپریالیسم برای قبضه قدرت است، باید آنها را افشا کرد. همگی با کشور دفاع کرد! با افشای تدارک توطئه سرکوب مردم توسط این طیف، از "آزادی" بایست که آنچه نشریه از ضرورت دفاع اقتصادی دولت از توده مردم و جلوگیری از خصوصی سازی برنامه اقتصادی تاکتیکی اجتماعی" باید دفاع کرد. و این مجموعه یعنی متکی شدن به "جنبش مردم" "ریالیستی" تعدیل اقتصادی

(در ص ۲۰)

آرمان های انقلاب بهمن ۵۷. (صفحات ۲۰-۱۷ را بخوانند)

"چپ نمائی"

حزب توده ایران

(ص ۱۵)

ارتجاع مذهبی

در خدمت

امپریالیسم

(ص ۷)

گروه ۹۹

در جمهوری اسلامی

(ص ۱۳)

بی سرپناهان

و

برج نشینان

(ص ۳)

"دوران"

یعنی چه؟

(ص ۲۱)

نامه سرگشاده و مصاحبه دکتر پیمان

دکتر حبیب الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز ایران، که هنگام سفر به خارج از کشور، در فرودگاه مهرآباد تهران، پاسپورتش از سوی مأموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی توقیف و از سفرش جلوگیری شد، طی نامه ای سرگشاده به هاشمی رفسنجانی، بعنوان رئیس تیره مجریه خواهان رسیدگی به این ماجرا شد. او در نامه خود نوشت، که مأموران وزارت اطلاعات و امنیت در جمهوری اسلامی بر فراز سررہ قانون و مقامی عمل می کنند. دکتر پیمان سپس طی گفتگونی که از خارج از کشور با او انجام شد، دلیل نوشتن نامه به هاشمی رفسنجانی و اینکه دیگران نیز در گذشته چنین کرده اند و هیچ نتیجه ای نگرفته اند، و اصولاً چرا به مقامات قضائی کشور مراجعه نکرده است؟ گفت: «من در تدارک شکایت به مقامات قضائی کشور نیز هستم، اما همدم از نوشتن نامه به رئیس تیره مجریه، آن است، که مردم بدانند در این مملکت چه کس و چه جریانی همه کاره است.»

رادیوهای خارج از کشور می کنند، در حالیکه این ماجرا را قبیل از آنکه ما بنویسم همه رادیوها بخش کردند و مطبوعات خارج از کشور نوشتند...» در تهران اطلاعیه کوتاهی در ارتباط با بازداشت فرج سرکوهی انتشار یافته، که در خارج از کشور نیز بصورت مصاحبه با یک منبع مطلع و آگاه، توسط سازمان نوینبادی بنام "توید" انتشار یافته است. در این اطلاعیه نیز برای نخستین بار اشاره می شود، که ماجرای غم انگیز سرکوهی، در نهایت توسط آن جریانی اداره و رهبری می شود، که ناطق نوری را می خواهد رئیس جمهور کند!

همین اطلاعیه و برخی تفسیرهایی که در محافل نزدیک به طرفداران احیای کانون نویسندگان در تهران جریان دارد، نشان می دهد، که ماجرای فرج سرکوهی و حتی جلوگیری از سفر دکتر پیمان باز می گردد به نبردی که در پشت صحنه برای زد و بندهای خارجی و تدارک حکومت مطلقه جریان دارد.

"نامه مردم"

و تکرار شیوه های نادرست!

در شماره ۴۹۹ "نامه مردم" و در ادامه حملات تبلیغاتی که هر چند وقت یکبار علیه "راه توده" در این نشریه انتشار می یابد، مطلبی مشابه مطالب گذشته منتشر شده است. معمولاً این مطالب از سوی کسانی به "نامه مردم" تحمیل می شود، که نگران طرح نقطه نظراتی مشابه نظرات "راه توده" در جلساتی هستند، که گویا اخیراً نیز در تدارک یکی دیگر از آنها می باشند!

سطح به واقع نازل برخورد با مسائل، هتک حرمت مستقیم و غیر مستقیم از این و آن، متهم کردن افراد گوناگون به داشتن روابطی که عدم ارائه دلایل اثباتی آن، برای همیشه در دفتر سیاسی مسئولین انتشار این نوع مطالب ثبت خواهد بود، توهین به دیگران، تحریف مطالب منتشر شده در "راه توده" و سپس ارائه تفسیر و تعبیری بی ارتباط با موضوع، بیگانگی با اوضاع داخل کشور و... همگی فصول تاسف بار مطلب مورد اشاره است. مطلبی که یگانه حسن آن می تواند تشویق توده ای ها به خواندن دقیق تر "راه توده" و شرکت عملی در بحث پیرامون اوضاع ایران باشد، که ما از این بابت نه تنها خرسندیم، بلکه آن را خدمتی به حزب نیز ارزیابی می کنیم! ما حتی به نویسندگان مطلب مورد بحث، که ظاهراً از ابتدا و برای اثبات اتهام "ضد توده ای" چند شماره ای از "راه توده" را ورق زده و یا احتمالاً برخی مطالب آن را مرور هم کرده و آنها را با معیارها و دانش و تجربه خود عیار سنجی کرده، توصیه رفیقانه می کنیم، "راه توده" را بعنوان حاصل تلاشی جانکاه از سوی جمعی توده ای داخل و خارج از کشور، بدقت بخواند، شاید وی نیز چیزی برای فراگیری در آن بیابد.

"راه توده" با فاصله گیری از برخورد هائی مشابه آنچه که معمولاً در "نامه مردم" و در ستیز با دیگر توده ای ها بکار گرفته می شود، نقطه نظرات خود را پیرامون اوضاع ایران منتشر ساخته و بنا افزودن بر منطق و استدلال خود، در آینده نیز منتشر خواهد ساخت.

نویسندگان "راه توده"، بصورت بسیار طبیعی و بعنوان ساکنین خانه ای که بازسازی واقعی آنرا آرزو دارند، مشی و سیاستی را که در "نامه مردم" پیگیری می شود و بنظر آنها، با مشی و سیاستی "توده ای" فاصله ای تاریخی دارد، با دقت دنبال کرده و نقطه نظرات خود را پیرامون آنها و به دور از برخوردهائی از آن دست که در "نامه مردم" شماره ۴۹۹ انتشار یافته، مطرح کرده و خواهند کرد؛ همچنان که در این شماره نیز مطالبی در این ارتباط وجود دارد. گذشت زمان، سیر رویدادها، نمایان تر شدن واقعیات داخل کشور، رشد واقع بینی در مجموع اپوزیسیون مترقی خارج از کشور، ورود به صحنه دوباره توده ای های توانمندی که در سال های اخیر و بر اثر همین نوع برخوردها حاشیه نشینی را برگزیدند، ارتقاء باز هم بیشتر کیفیت مطالب منتشره، مقایسه نگرش ها، مطالب و دیدگاه ها... سرانجام همگان را به داوری فرا خواهد خواند!

ما امیدواریم نویسندگان و منتشرکنندگان مطالبی از آن دست که در شماره ۴۹۹ منتشر شده است نیز، بجای تلاش توأم با اتهامات، برای تخریب این داوری اجتناب ناپذیر، از این داوری استقبال کرده و برای سر بلند بیرون آمدن از آن، بیش از پیش برای درک اوضاع ایران و تاثیر گذاری بر روند رویدادها بکوشد. ما یقین داریم که چنین کوششی، سرآغاز زبان مشترک همه توده ای ها خواهد بود!

فشار رژیم به همسر فرج سرکوهی برای تکذیب نامه افشاگرانه وی!

همسر فرج سرکوهی، سردبیر بازداشت شده مجله "آدینه" طی مصاحبه ای با رادیو صدای آلمان گفت، که اسماعیل سرکوهی (برادر فرج سرکوهی که در بازداشت دوم فرج سرکوهی همراه او دستگیر شده است) از زندان وزارت اطلاعات به او در خارج از کشور تلفن کرده و پیغام داده است که در صورت تکذیب نامه ای، که به خط سرکوهی در خارج از کشور انتشار یافته، سرکوهی آزاد خواهد شد! "فرج سرکوهی" در این نامه ۱۴ صفحه ای که بسیاری از نشریات پر تیراژ کشورهای اروپائی و همچنین مطبوعات فارسی زبان خارج کشور آنرا چاپ و رادیوهای فارسی زبان پخش کرده اند، می نویسد که از همان نخستین دستگیری تحت شدیدترین شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفته و انسانی در هم شکسته شده است. این بازداشت باز می گردد به میهمانی خانه رایزن فرهنگی دولت آلمان در تهران، که ۲ تا ۳ روز طول کشیده است. سرکوهی درباره بازداشت بعدی خود در فرودگاه مهرآباد می نویسد که در زندان خانه تیمی وزارت اطلاعات هر لحظه مرگ را آرزو داشته است و هرآنچه را مأموران رژیم خواستند کرده، تا بلکه او را بکشند و یا دست از سرش بردارند. با آنکه او شرح نمی دهد که در شکنجه گاه با او چه کرده اند، اما بیم و هراس و وحشتی که در نامه ۱۴ صفحه ای او وجود دارد، خود شرح کاملی است، از آنچه بر سر او آمده و سرکوهی از تکرار دوباره آن پیوسته در بیم و هراس بوده است.

نامه افشاگرانه و تکاندهنده ۱۴ صفحه ای سرکوهی، پس از دستگیری مجدد او، که همچنان ادامه دارد، به همت همسر وی و سازمان "راه کارگر" منتشر شد، اعتراضات کشورهای اروپائی و از جمله آلمان به دولت جمهوری اسلامی برای رهایی سرکوهی و تظاهرات همبستگی که بدعوت کانون نویسندگان ایران در تبعید، از سوی ایرانیان خارج از کشور - به ویژه در آلمان و در مقابل سفارت جمهوری اسلامی - انجام شده و انجام می شود، همگی جمهوری لاهی را در تنگنائی قرار داده است که در تلفن برادر فرج سرکوهی به همسر سرکوهی برای تکذیب نامه او منعکس است. همچنین در خارج از کشور، نامه مشروح و مصاحبه های نویسنده و منتقد هنری و سرشناس ایرانی، مفتح براهنی، پیرامون فعالیت های نویسندگان ایران در سال های اخیر برای و آبی کانون نویسندگان ایران، سانسور و ممیزی حاکم بر آثار هنرمندان و نویسندگان داخل کشور، نقش سوال برانگیزی که دفتر فرهنگی سفارت آلمان توجه یاط با تجدید حیات کانون نویسندگان ایفاء کرده و ... در بسیج افکار ای حمایت از نویسندگان و هنرمندان ایران نقش بسزائی داشته است. در برابر یکدیگر، یگانه روزنامه ای، که مسئله سرکوهی را، نه بدان گونه که ارزیابی کرده است، وزارت اطلاعات و امنیت، دو کیهان هوائی و داخلی عمل می افزاید، که نرمش ها، و سد سانسور حکومتی در این زمینه را شکست، امریکا همراه نبوده است! شت: «نویسنده ای را بازداشت، رها و سپس بازداشت داخل کشور نباید چیزی در ارتباط با آن منتشر ما را متهم به فراهم ساختن خوراک تبلیغاتی برای

از همان فردای پیروزی انقلاب، حمایت از مستاجرین در برابر مالکین و وظیفه دولت برای حل مشکل مسکن، یکی از عرصه‌های مهم نبرد "که بر که" در جمهوری اسلامی شد!

بی سر پناهان و "برج" نشینان در جمهوری اسلامی!

ع. سهیل

مشکل مسکن در ایران، از دوران سلطنت به دولت پس از انقلاب به ارث رسید. نخستین جرقه‌های توده‌ای انقلاب، از محلاتی برخاست که شهرداری سقف کلبه‌های خشت و گلی حاشیه نشین‌های تهران را روی سرشان خراب کرد. پوروش مردم بی‌خانه و مسکن به شهرداری ناحیه ۶ تهران نیز نشان آن خشم و عصبانیت بود، که در ماه‌ها و هفته‌های پایانی بهمن ماه ۵۷ خود را نشان داد.

حکومت چند پارچه برآمده از انقلاب، خیزه‌هایی برای پرداختن به مشکل مسکن برداشت، اما این خیزه‌ها نیز سرنوشت همه تصمیمات و خیزه‌های دیگر را پیدا کرد که در دل نبرد تنگنا "که بر که" در جمهوری اسلامی قابل بررسی و ارزیابی است. نه شورای انقلاب، نه دولت موقت، نه مجلس و نه دولت غیر موقت، هیچ‌یک نتوانستند به طرفداران سرمایه داری و بویژه روحانیون طرفدار قداست سرمایه و بازار و بازاری‌های مذهبی لایحه و مصوبه و قانونی را تحویل کنند، که در جهت ضرورت تامین مسکن برای مردم باشد. همان اندازه که طرفداران سرمایه داری در مجموعه حکومت قدرت بیشتر یافتند و ارکان‌های حساس‌تری را در قبضه خود گرفتند، این امر دشوارتر شد. جنگ با عراق و ادامه ۸ ساله آن این ناتوانی را تشدید کرد. پس از جنگ نیز بازار و سرمایه داران بازاری و روحانیون طرفدار قداست سرمایه از چنان قدرتی در جمهوری اسلامی برخوردار بودند، که کسی جسارت طرح "مسکن برای همه" را نداشته باشد. بحران مسکن، با لویاچی که به سود مالک و به ضرر مستاجر به تصویب رسید و مجلس چهارم به رهبری بازاری‌ها همه جانبه از آن حمایت کرد، ابتدای در حد عصیان پیدا کرد. حاشیه نشینان شهرهای بزرگ در تمام قیام‌هایی که در طی سال‌های اخیر در جمهوری اسلامی روی داده، نقش نخست را داشته‌اند. مجلس و قوه قضائیه هر دو به ابزار دفاع از مالکین تبدیل شدند و این در حالی است که دولت نیز هیچ طرح و بودجه‌ای برای خانه‌سازی وسیع برای مردم نه داشته و نه دارد!

آنچه را در زیر می‌خوانید بخش دوم گزارشی است که درباره مشکل مسکن در جمهوری اسلامی تهیه شده و برای چاپ در اختیار راه توده قرار گرفته است. بخش نخست این گزارش مستند و تحقیقی به سر پیوندهای مربوط به مشکل مسکن در سال‌های پس از پیروزی انقلاب و نبردی اختصاص دارد که بر سر همه مسائل و از جمله مسکن در حاکمیت جمهوری اسلامی و بعنوان تابعی از کل "نبرد که بر که" در جمهوری اسلامی جریان داشته و هنوز هم دارد. ما به ناچار و با توجه به صفحات محدود "راه توده" ناچار شدیم از بخش نخست این گزارش صرف نظر کرده و بخش دوم را که بیانگر وضع کنونی مسکن در ایران می‌باشد، منتشر کنیم. ضمن سپاس و تشکر از تهیه‌کننده این گزارش، یادآور می‌شویم، که از بخش نخست این گزارش نیز در فرصت‌های دیگر، یا بصورت مستقل و یا در کنار گزارش دیگری در رابطه با پیوندهای سال‌های نخست پیروزی انقلاب، استفاده خواهیم کرد.

پیروزی مالکین بر مستاجرین

«... پس از پیروزی انقلاب، شورای انقلاب تحت فشار نیروهای انقلابی، تصویب کرد که اجرای احکام تخلیه به مدت ۶ ماه متوقف شود. این لایحه دو بار دیگر نیز تمدید شد. سرانجام در آبان ماه ۱۳۵۹ تمدید دوباره آن با مقاومت مالکین و روحانیون طرفدار مالکیت روبرو شد و به همین دلیل و برای از سر خود باز کردن مشکل، تمدید و بررسی لایحه مزبور به مجلس شورای اسلامی ارتجاع شد. در این دوران فشار آیت‌الله‌های طرفدار قداست مالکیت و بازاری‌ها که خود را پیروز انقلاب می‌شناختند، حتی با انتقاد نیمه آشکار و گاه علنی علیه آیت‌الله خمینی نیز همراه شده بود. مجلس پس از مدت‌ها بحث و جدل بین نمایندگان طرفدار سرمایه داری و نمایندگان طرفدار محدودیت قدرت سرمایه داران و مالکین در حکومت، در اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ سرانجام و تحت

تأثیر قدرت راستگرایان و فشاری که بازار و طرفداران مالکیت با استفاده از بحران ادامه جنگ وارد می‌آوردند، این لایحه رد شد. این لایحه به معضای لازم الاجرا بودن مصوبه سال ۱۳۵۶ بود. یعنی بازگشت به پیش از انقلاب! طبق این قانون شاهنشاهی، پس از پایان مدت اجاره، مستاجر مکلف به تخلیه خانه مورد اجاره بود. پائین‌تر خواهیم دید که چگونه در مجلس چهارم نمایندگان بازاری با صراحت از همین مصوبه دفاع کرده و آنرا مناسب‌ترین نوع رابطه بین مالک و مستاجر معرفی می‌کنند. اظهاراتی که هنوز در آن سال‌ها و بر اثر فشار نیروهای انقلابی نیاممکن بود. از آنجا که طبق این مصوبه، که در زمان شاهنشاهی و به سود مالکین تنظیم شده بود، قرارداد اجاره معمولاً بمدت یکسال تنظیم می‌شد، هزاران مالک که دست و پای آنها را انقلاب بسته بود، خود را رها یافته احساس کرده و برای تخلیه خانه‌ها به دادگاه‌ها مراجعه کردند. دادگاه بر اساس مقررات شرعی احکام را به سود مالکین صادر کردند. رسانسی این تصمیم و حمایت دادگاه‌ها از مالکین چنان بود، که بار دیگر و بجای تشییع قانونی تصمیمات مربوط به حمایت از حقوق مردم، آیت‌الله خمینی را وارد میدان کردند و او نیز در اظهاراتی که رضایت همگان در آن نهفته باشد، بر لزوم مراعات ضرورت‌ها و جلوگیری از فشار در تصویب مقررات تأکید کرد. بدین ترتیب، مانند ده‌ها و صدها مورد دیگر که بین دولت و بازار و روحانیون وابسته به بازار و طرفدار سرمایه داری و مالکیت اختلاف نظر و نبرد وجود داشت، بار دیگر دولت متکی به اظهارات آیت‌الله خمینی لایحه توقف احکام تخلیه را به مجلس تقدیم کرد. سراسر تاریخ سال‌های پس از پیروزی انقلاب سرشار است از همین کشاکش‌ها، که سرانجام نیز بازار و روحانیون طرفدار آن پیروز از این نبرد بیرون آمده و یک‌ه تازی را - بویژه پس از درگذشت آیت‌الله خمینی - شروع کردند. این یک‌ه تازی تا حد طرد و خانه‌نشینی ساختن کارگزاران دولت مورد حمایت آیت‌الله خمینی پیش رفت.

لایحه جلوگیری از تخلیه خانه‌ها، در آبانماه ۱۳۶۰ به تصویب رسید، اما شورای نگهبان مانند ده‌ها مورد دیگر و به دفاع از تقدس مالکیت در اسلام آنرا تأیید نکرده و با تأکید بر اینکه مطابق احکام شرع نیست، آنرا به مجلس برگرداند.

جدال با پوشش دیگر و از زاویه دیگر ادامه یافت. در این مرحله گروهی از نمایندگان مجلس، که در آن زمان در اقلیت بودند و در مجلس چهارم اکثریت مجلس را تشکیل دادند، طرح قانونی "روابط مالک و مستاجر" را تهیه کرده و به مجلس ارائه دادند. بصورت همزمان وزارت مسکن و شهرسازی نیز به نیابت از طرف دولت، لایحه جداگانه را به مجلس تقدیم کرد. لایحه تقدیمی دولت بسیار جامع‌تر و مترقی‌تر از طرح نمایندگان مجلس بود و در جهت تأمین حقوق مستاجرین تهیه شده بود. مجلس تحت فشار شورای نگهبان بجای این لایحه قانونی و به بهانه اینکه طرح قانونی نمایندگان مجلس زودتر تسلیم مجلس شد، آنرا در دستور کار خود قرار داد! کلیات این طرح، که به هر حال بهتر از مصوبه شاهنشاهی بود، در اواخر فروردین ماه ۱۳۶۱ تصویب شد. حتی همین مصوبه مجلس هم با مقاومت مالکین روبرو شد، چرا که برپایه فرمان آیت‌الله خمینی درباره لزوم مراعات ضرورت‌ها و جلوگیری از فشار به مستاجرین (احکام ثانویه و اختیارات دولت) مالکین نمی‌توانستند آنگونه که انتظار داشتند، سر مستاجرین فشار وارد آورند و دادگاه نیز نمی‌توانستند مطلقاً در خدمت مالکین باشند. به همین دلیل و در عمل، پس از تسلیم دادخواست تخلیه از جانب مالک، صدور حکم تخلیه اغلب موکول می‌شد به تشخیص و تصمیم دادگاه در هر مورد مشخص. ضمناً سرعت رسیدگی به دادخواست‌های مالکین موکول می‌شد به فرصتی بین یک تا سه سال مهلت برای مستاجرین، تا در این مدت در صورتیکه خانه دیگری برای خود یافتند، خانه طرف اختلاف را تخلیه کنند! بدین ترتیب فشار مالکین و طرفداران سرمایه داری و مقاومت جامعه از سویی دیگر ادامه یافت. در ادامه می‌بینیم که سرانجام این نبرد چگونگی به سود مالکین شکل گرفته است و وظیفه دولت برای ساختن خانه‌های مسکن نیز در دل برنامه "تعدیل اقتصادی" و حمایت از سرمایه داری و خصوصی‌سازی همه جانبه و تضعیف نقش اقتصاد دولتی، آب شده است.

ابعاد فاجعه

در اکثر شهرهای بزرگ، مشکل مسکن، مشکل صدها هزار زحمتکش و خانواده آنهاست، که یا از داشتن مسکن محرومند و یا قادر به پرداخت اجاره بهای خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، نیستند. به گفته معاون وزیر مسکن و شهرسازی، در حال حاضر به ۱۸ میلیون واحد مسکونی نیاز است. (سلام ۲۶ مهر ۷۵)

با توجه به نرخ رشد جمعیت و این واقعیت که سالی ۲ میلیون جوان وارد بازار کار می‌شوند، باید انتظار افزایش سالانه یک میلیون تقاضا برای

ماه‌ها ساختمان خود را خالی نگه‌دارد، در حالیکه مستاجر نمی‌تواند یک شب بدون خانه بماند!

با توجه به ابعاد مختلف مشکل مسکن که مختصراً به آن اشاره شد، می‌توان پیش‌بینی کرد که در سایه مجموعه سیاست‌های اقتصادی دولت و نرخ تورم، که در بخش مسکن تا ۷۰ درصد پیش‌بینی می‌شود، افزایش اجاره خانه و مشکل مسکن به یکی از بزرگترین انگیزه‌های عصبان عمومی تبدیل خواهد شد.

نگاهی به ماجرای گروگان‌گیری در "پرو"

دو ماه از اشغال محل اقامت سفیر ژاپن در پرو می‌گذرد و دولت "فوجی موری" هنوز نتوانسته است راه حلی برای حل این بحران بیابد. آنچه را در زیر می‌خوانید، با استفاده از نشریات وابسته به احزاب مرفقی و حزب کمونیست اسپانیا تنظیم شده و طبقاً نگاهی است متفاوت با نگاه مطبوعات مدافع سرمایه داری به این ماجرا:

"آلبرتو فوجی موری"، رئیس جمهور کشور کوچک پرو که از سال ۱۹۹۰ در قدرت می‌باشد، با کارت سیاست‌های ماورا، لیبرالی، از جمله خصوصی کردن شرکت‌های دولتی و خدماتی، آزاد سازی قیمت‌ها، اخراج‌های وسیع کارگران از کارخانه‌ها و ادارات دولتی و خصوصی، موجب شده بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشور یا بیکار شوند و یا در بخش‌های اقتصادی حاشیه‌ای، در فقر مطلق زندگی کنند. از اواخر سال ۹۱، دستمزد حداقلی که حول ۳۰ دلار می‌باشد یک دهم هزینه‌های جاری یک خانواده متوسط را پاسخگو بوده است. نارضایتی وسیع مردم موجب جان گرفتن جنبش‌های چریکی بود که بر اثر فشار پلیسی نیروی خود را از دست داده بودند. بدین ترتیب جنبش ناسیونالیستی "ستاره درخشان" در مناطق حلی نشین و فقیر پایتخت رشد قابل توجهی نمود. کشتار رهبران جنبش‌های مردمی از جمله شهردار شهرک السالوادور "ماریا النسا مویانه" و رهبران سندیکالیست، آتش نارضایتی توده‌های مردم را تشدید کرد.

جنبش "توپاک مارو" که سفارت ژاپن را در اختیار و اشغال خود دارد، یک جنبش سیاسی است، با گرایش‌های مارکسیستی-لنینیستی، که مخالف اقدامات تروریستی مگر در مواردی استثنائی است برای اعدام برخی از افسران جنایتکار ارتش. از جمله این اعدام‌شدگان، افسرانی هستند، که در ۲۵ اپریل ۱۹۸۸، از اعضای توپاک مارو ۵۲ تن را دستگیر و پس از شکنجه، آنها را محاکمه صحرایی و اعدام کرده بودند. توپاک مارو، این نوع اقدامات خود را صرفاً بخشی از اقدامات سیاسی-تبلیغی معمری می‌کند. برای آنان، افراد دستگیر شده در سفارت نه "گروگان"، بلکه "زندانی جنگی" اند و با آنها مطابق تعهدنامه ژنو راجع به زندانیان رفتار می‌شود. این زندانیان جنگی، بخشی انسان و پلیس ملی و ارتش هستند که به نقل از سازمان‌های حقوق بشر در کشتار نیروهای انقلابی دست داشته‌اند؛ قضاات عالی دادگاهی هستند که احکام خودسرانه علیه رهبران سندیکاها و انقلابیون صادر کرده‌اند؛ وزیرانی هستند که سیاست‌های نولیبرالی و تروریستی دولت را تأیید می‌کنند و سرمایه‌داران ژاپنی‌اند، که به تحکیم و توسعه استثمار ژاپن در پرو شرکت نموده‌اند!

افرادی که "توپاک مارو" آزادیشان را در قبال آزادی "زندانیان جنگی" می‌طلبند، انقلابیونی هستند که متهم به خرابکاری و اقدام علیه دولت شده‌اند. اینان در اماکنی نگهداری می‌شوند، بنام "زندان قبر" که در واقع گودال‌هایی به عمق ۱۵-۱۰ متری زمین می‌باشند. زندانیان سیاسی ۲۳ ساعت و نیم از روز را در این گودال‌ها بسر برده و تنها نیمساعت وقت هواخوری دارند. غذای آنها ۲ لیتر آب در روز، همراه با تکه‌ای نان خشک است. آنها به هیچ نشریه‌ای دسترسی ندارند و از بهداشت و درمان نیز محرومند. در واقع آنها زجرکش می‌شوند.

جنبش‌های چپ دیگری هم در پرو وجود دارند، از جمله چپ متحد که به قول رهبران توپاک مارو تبدیل به زانده رژیم‌اند و سیاست‌های رژیم را تأیید می‌کنند. این ائتلاف در آخرین انتخابات فقط ۳۲ دهم درصد رای آوردند و عملاً عدم موجودیت خود را اعلام داشتند. تنها اپوزیسیون موجود، جریان بورژوازی به رهبری "پرز د کونه یار"، دبیر کل سابق سازمان ملل متحد است که نام "اتحاد برای خلق" را دارد.

مسکن را داشت. به گفته دبیر کل خانه کارگر، ۳۵ درصد کارگران فاقد مسکن هستند. (سلام ۲۳ اردیبهشت ۷۴)

به اعتراف وزیر آموزش و پرورش ۴۰ درصد فرهنگیان کشور فاقد مسکن می‌باشند (سلام ۲۱ تیر ۷۴)، به گفته وزیر مسکن و شهرسازی ۴۲۵ هزار خانوار شهری اجاره نشینند، که درآمد ماهانه آنها کمتر از ۳۸۰ هزار ریال است. به گفته معاون وزیر مسکن و شهرسازی از حدود ۱٫۱۵ میلیون خانوار شهری، ۸۴۰ هزار خانوار به سختی هزینه مسکن خود را تأمین می‌کنند و نسبت هزینه مسکن به کل هزینه در خانوارهای کم درآمد شهری ۴۰ درصد و در خانوارهای پر درآمد ۲۰ درصد است. (سلام ۲۶ مهر ۷۵)

بعد دیگر مشکل مسکن، وضعیت مسکن میلیون‌ها روستایی و حاشیه نشین‌های شهرهاست که گرچه سرپناهی دارند، ولی عملاً در شرایطی بسیار نامناسب زندگی می‌کنند. بنا به گزارش تحقیقی گروهی از محققان و دانشجویان دانشگاه تبریز، بالغ بر یک سوم جمعیت ۱٫۲ میلیون نفری شهر تبریز حاشیه نشین هستند، که در هر خانواده حداقل ۵ نفر و میزان تراکم در هر اتاق سر پوشیده ۳ نفر و فضای مورد استفاده در خانواده‌های این مناطق ۳ تا ۴ مترمربع است. (ایران فردا شماره ۲۵)

مشاهدات عینی رفقای توده‌ای، وجود شرایط مشابهی را در اکثر شهرهای ایران، منجمله تهران نشان می‌دهد.

بی‌اعتنائی به ماده ۲۱ قانون اساسی و نادیده گرفتن آن، از همان فردای تصویب این قانون آغاز شد که ادامه نیز دارد؛ این در حالی است که مطابق این ماده تقبیل تأمین مسکن برای مردم از راه سرمایه‌گذاری دولتی و ایجاد مجتمع‌های مسکونی از وظائف دولت است. ببینیم دولت‌ها چگونه این ماده قانون اساسی را زیر پا گذاشته‌اند.

به گفته معاون وزیر مسکن و شهرسازی، سهم سرمایه‌گذاری دولت در بخش مسکن، که در سال ۱۳۵۳ حدود ۲۷ درصد کل سرمایه‌گذاری بوده، در سال ۱۳۷۰ به ۲٫۸ درصد رسید. (سلام ۲۶ مهر ۷۵) از طرف دیگر سهم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در زمینه مسکن از حدود ۷۰ درصد به بیش از ۹۵ درصد افزایش یافته است. البته بخش خصوصی اساساً اعتنائی به نیاز زحمتکشان نداشته و تمرکز فعالیت آن عمدتاً در جهت ساختن برج‌ها و خانه‌هایی گران قیمت برای اقشار مرفه است، که بویژه در تهران بیش از هر نقطه دیگر ایران نمود دارد.

مجلس چهارم تحت کنترل "موتلفه اسلامی" تمام کوشش خود را به خرج داد، تا نیازمندی زحمتکشان به مسکن و اصولاً مشکل مسکن را به وسیله‌ای برای غارت مردم نیازمند تبدیل کند. این کوشش‌ها را از زبان نمایندگان این دوره از مجلس باید خواند.

جمشید قنبری، رئیس کمیسیون مسکن و شهرسازی مجلس شورای اسلامی، ضمن دفاع از طرح جدید گفت: «... اگر مالک بداند که در هر موعید صاحب ملک خودش است و هر وقت که بخواهد ملکش تخلیه می‌شود و مستاجر هم بداند که هر وقت به او گفتند باید حتماً آن را تخلیه کند، یک روابط خوبی بین مالک و مستاجر حاکم می‌شود که در نهایت به نفع مستاجر تمام می‌شود.» (سلام ۱۲ آبان ۷۵) این روابط خوب را طرفداران مالکیت و غارت مردم در مجلس اسلامی تلاش می‌کنند در انواع پوشش‌های قانونی به جامعه تحمیل کنند. رابطه از نظر آنها یعنی اینکه مالک هر وقت دلش خواست اجاره را بالا ببرد و هر وقت که دلش خواست اثنایه مستاجر را بریزد توی کوچه. کدام مقام دولتی و یا نماینده مجلس جسارت داشت در سال‌های نخست پیروزی انقلاب و در دورانی که مطبوعات و احزاب در جامعه فعالیت داشتند اینگونه سخن بگوید؟ این جسارت را تسلط بازار و روحانیون طرفدار مالکیت و سرمایه‌داری بر ارکان قدرت به نمایندگانی از نوع "جمشید قنبری" که معلوم نیست از کدام حجره بازار به مجلس راه یافته، داده است!

بر خلاف تمام ادعاهایی که در مطبوعات و بعنوان پیشرفت‌های سازندگی طرح می‌شود و انسان را به یاد پیشرفت‌های هر روزه و چند صد کیلومتری در خاک عراق و در دوران ادامه فاجعه‌بار جنگ با عراق می‌اندازد، ساختمان سازی روز به روز کمتر نیز شده است؛ به موجب آمارهای بانک مرکزی ایران، از جمع ساختمان‌های تکمیل شده توسط بخش خصوصی در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۵۵ حدود ۵٫۸ درصد و در سال ۱۳۵۶ حدود ۵٫۱ درصد، در سال ۱۳۵۷ حدود ۴٫۲ درصد، در سال ۱۳۵۸ تنها ۲٫۱ درصد برای اجاره ساخته شده است. (گزارش مشروح فعالیت‌های ساختمانی بخش خصوصی-بانک مرکزی ایران سال‌های ۵۳-۵۸)

بر خلاف ادعاهای نولیبرالی در مسئله اجاره مسکن، رابطه عرضه و تقاضا حاکم نیست و مالکین موقعیت انحصاری و یا شبه انحصاری داشته و شرایط خود را پیوسته بر مستاجر تحمیل می‌کنند. خصوصاً که مالک می‌تواند

توده زحمتکش و اکثریت مردم است. بهزاد کریمی تاکید کرد که بخش بزرگی از نیروهای سازمان به سمت "چپ نو" یا "سوسیالیسم دموکراتیک" گرایش دارند.

پورنقوی

علی پورنقوی در این جلسه درباره تدوین خط مشی سازمان، نقد گذشته و اقدامات پیش روی سازمان، عمدتاً اسناد و مصوبه های سازمان را تشریح کرد و گفت که تحولات اخیر در سازمان پیش از تحولات در شوروی شروع شده بود. درباره مبارزات سازمان در دوران سلطنت، وی گفت، که استراتژی نفی، اشتباه بود و باید استراتژی انبساطی را بر می گزیدیم. پورنقوی گفت که در همان دوران حزب توده ایران از اقدامات مصالحت آمیز رژیم شاه حمایت کرد، اما با سیلی از اعتراضات شدید روبرو شد. پورنقوی از این مشی گذشته حزب بطور جانبی حمایت کرد و البته تاکید کرد: «من با حفظ فاصله از حزب توده ایران این مطلب را می گویم». پورنقوی از سه خط مشی در چپ کنونی نام برد: ۱- چپی که به سرنگونی مسلحانه اعتقاد دارد؛ ۲- چپی که به سرنگونی از طریق شیوه های توده ای سیاسی اعتقاد دارد؛ ۳- چپی که به تحولات دموکراتیک و روش مصالحت آمیز اعتقاد دارد. البته پورنقوی جای سازمان را در این تقسیم بندی مشخص نکرد. او درباره حزب دموکراتیک مردم ایران گفت که سازمان اکثریت با این حزب و جمهوریخواهان ملی، گذشته از سند مشترک پیشین، سند جدیدی را تنظیم کرده و بزودی کامل شده و منتشر خواهد شد. درباره هویت سازمان نیز وی تاکید کرد که موضوع "هویت" در کنگره آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت. همچنین بزودی نشریه تئوریک توسط کمیسیونی که در این زمینه تشکیل شده، منتشر خواهد شد. درباره نزدیکی حزب و سازمان در سال های پس از پیروزی انقلاب نیز وی گفت که این نزدیکی شبیه الحاق آلمان شرقی به آلمان غربی بود؛ در خصوص همکاری با سازمان های دیگر، پورنقوی گفت که سازمان با برخی ها همکاری دارد و با برخی ها توافق شده که علیه یکدیگر در نشریه برخورد تئوریک نکنیم و در مجموع سازمان در میان اپوزیسیون جمهوری اسلامی بیشترین روابط را دارد. درباره تدوین اسناد سازمان و انتخابات ریاست جمهوری آینده او گفت، که در تدوین اسناد و مصوبات سازمان، همچنان خط تکامل و تدقیق پیگیری می شود و انتخابات آینده را حتما تحریم می کنیم، ولی این درست نیست که از پیش این مسئله را عنوان کنیم!

درباره دلیل توده ای ستیزی در میان برخی رفقای سازمان، که از جانب من طرح شده بود، بهزاد کریمی گفت: «ما تا حد ادغام در حزب پیش رفته بودیم، باید دید چرا چنین جوی علیه حزب وجود دارد، آیا تمام تقصیر متوجه امپریالیسم است و خود حزب هیچ تقصیری ندارد؟ الان تنها جریانی که با حزب ارتباط دارد، ما هستیم. ما از حزب توده ایران خیلی چیزهای خوب یاد گرفتیم و خیلی چیزهای بد هم یاد گرفتیم. مثلاً ما در زمان شاه حتی در خانه های تیمی خیلی راحت با هم مسائل و اندیشه هایمان را مطرح می کردیم، ولی از وقتی به حزب توده گرایش پیدا کردیم، بروکراسم حزب موجب شد، تا ما بتدریج حرف هایمان را بزنیم. از وضعیت کنونی حزب هم ما واقعا متأسفیم!

نکات حاشیه ای جلسه

پورنقوی بسیار محترمانه تر از بهزاد کریمی از حزب یاد می کرد. در پایان جلسه نیز، گفتگوی کوتاهی بین من و بهزاد کریمی رد و بدل شد. وی در پایان و در اشاره به فضای بسته ای که در حزب وجود دارد و سیاست طرد و حذف، از من پرسید: «چه کسی در حزب مانده؟»

فعالیت های کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران

کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران اطلاع داده است، که سی و ششمین کنگره ملی فدراسیون کارگران و زحمتکشان ساختمان فرانسه برگزار شده است. در این کنگره ۱۵۵ نماینده از سوی سندیکاهای داخلی و ۳۹ مهمان خارجی از ۲۲ سازمان ملی شرکت داشته اند. کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران، یکی از هیات های نمایندگی میهمان بوده است. در جریان این کنگره، نشست بنظر بررسی جنبش سندیکائی جهانی برپا شد، که در آن نماینده کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران، توضیحاتی پیرامون وضع سندیکاهای جمهوری اسلامی و نقش خانه کارگر در مقابله با فعالیت آزاد سندیکاهای مستقل از دولت ایفا می کند.

در حاشیه این کنگره، نمایشگاهی بمناسبت ششمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی و فعالان جنبش سندیکائی ایران، در جمهوری اسلامی برپا شد.

پرسش و پاسخ دو تن از

رهبران سازمان اکثریت در "هلند"

هویت سازمان

در کنگره آینده

به بحث گذاشته

خواهد شد!

در تاریخ ۱۹ ژانویه ۹۷ در شهر "اوتریخت" هلند، جلسه پرسش و پاسخی با شرکت دو تن از رهبران سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت -، بهزاد کریمی و علی پورنقوی، برگزار شد. از این جلسه، گزارشی توسط یکی از حاضرین در جلسه تهیه شده و برای چاپ در اختیار "راه توده" قرار گرفته است. تهیه کننده این گزارش در ابتدا نوشته است: «شرکت کنندگان جلسه عمدتاً پناهندگان جدید مقیم هلند بودند، که مجموع آنها به ۲۵ نفر می رسید و من که در جلسه حضور داشتم، تلاش کرده ام، تا رئوس مطالب را با حفظ اصالت داری تهیه کرده و برای چاپ و آگاهی از نقطه نظرات مطرح شده در جلسه، در اختیارتان بگذارم.»

"راه توده" با حفظ نقطه نظرات خود پیرامون مباحث مطرح شده در این جلسه، که بتدریج نیز بدان ها، بعنوان مجموعه نظرات مطرح در سازمان اکثریت خواهد پرداخت، گزارش رسیده را برای آگاهی همه علاتمندان به پیگیری این نظرات منتشر می کند.

بهزاد کریمی بعنوان سخنران اول، درباره "تحولات تئوریک-دیدگاهی" و پورنقوی بعنوان سخنران دوم، درباره "خط مشی سیاسی سازمان" صحبت کردند و در پایان نیز هر یک به حاضران ۴۵ تا یکساعت وقت برای طرح پرسش ها دادند.

آنچه در رابطه با تحولات دیدگاهی-تئوریک مطرح شد، تقریباً همان صحبت های پیشین آقای کریمی بود، که چندی قبل در نشریه "کار" به چاپ رسیده بود: رد تئوری انقلابات اجتماعی، رد لنینیسم و محتوم دانستن شکست انقلاب اکتر.

درباره مسائل اساسی و تئوریک جاری در سازمان نیز بدلیل کمبود وقت، تقریباً تیتروار پاسخ هایی داده شد، که من رئوس آنها را یادداشت کردم. بهزاد کریمی دلائل شکست انقلاب اکتر را خصوصیات جامعه عقب مانده روسیه ۱۹۱۷، رشد بسیار محدود صنعت و روابط سرمایه داری در روسیه ارزیابی کرد. درباره جمهوری اسلامی نیز ایشان گفت که سازمان در سال های ۶۲-۶۱ به اشتباه بودن مشی "شکوفائی جمهوری اسلامی" پی برده و به تسایع دیگری رسیده بود. وی مارکس و مارکسیسم را به دو بخش تقسیم کرد: مارکس کاپیتال و مارکس کمون پاریس، مارکس رومانیتیک در انسان دوستی و مارکس انقلابی در انقلابیگری. او درباره جوامع اروپای شرقی گفت که در این جوامع، که از نظر رشد عقب مانده اند، شخصیت پرستی رشد کرد. چرا فقط در مشرق زمین لنین، استالین، مانو، دوچه، کیم ایل سونگ و... بوجود می آیند و در غرب از این خبرها نیست؟

درباره هویت چپ نیز وی گفت، که نیرو و اندیشه اپوزیسیون نظام سرمایه داری، یعنی چپ، سوسیالیزم نیز نظامی مغایر سرمایه داری است. درباره رد ایدئوژی در سازمان نیز بهزاد کریمی گفت که این بحث هنوز در سازمان جریان دارد. درباره انترناسیونالیسم نیز، سازمان انترناسیونالیست است، زیرا بیش از هر زمان سرنوشت بشریت به هم گره خورده است. پایگاه اجتماعی سازمان نیز

سخنرانی و پرسش و پاسخ "باقر مومنی"

روز ۱۴ خرداد، آقای "باقر مومنی"، مترجم و محقق ایرانی مقیم پاریس، در شهر کلن یک جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ برگزار کرد. با آنکه بدقت مشخص نشده بود، بانی چنین جلسه‌ای چه جریان سیاسی بوده، اما مضمون ضد توده‌ای سخنرانی باقر مومنی و چارچوب نظرات سیاسی وی درباره مذهب و روحانیت و سیاست حزب توده ایران، در برابر انقلاب ایران و سال‌های پس از پیروزی انقلاب، بسیاری از شرکت‌کنندگان در این سخنرانی را به این نتیجه رساند، که سازمان موسوم به "راه کارگر" می‌تواند بانی چنین جلسه‌ای بوده باشد!

سخنرانی "باقر مومنی"، بعنوان مترجمی با سابقه و پژوهشگر، می‌توانست دارای بار فرهنگی و علمی در خور توجهی باشد، اما بدلیل اظهار نظرات سیاسی وی، که عمدتاً همراه بود با توده‌ای ستیزی، با تشنج همراه شد. باقر مومنی، از جمله اعضای حزب توده ایران در سال‌های منجر به کودتای ۲۸ مرداد می‌باشد، که در سال‌های فاصله کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب بهمن بیشترین نیروی خود را در خدمت کار فرهنگی قرار داده بود. او از جمله منتقدین "محمود اعتماد زاده" - به آذین - بدلیل فعالیت‌های سیاسی وی و درهم آمیزی فعالیت علمی و هنری با سیاست، در سال‌های پس از پیروزی انقلاب است! براساس همین نوشته‌های باقر مومنی هم، می‌توان فعالیت‌های اخیر وی را مغایر توصیه‌هایش به دیگران دانست!

باقر مومنی، بعنوان منتقد حزب توده ایران، ابتدا مدعی شد که سیاست حزب در برابر آیت الله خمینی غلط بود و حزب می‌بایست در آن دوران، علیرغم همه انتقاداتی که به دولت بازگان وجود داشت، از وی حمایت می‌کرد. مومنی حتی مدعی شد، که می‌بایستی از دولت بختیار نیز حمایت می‌شد، تا روحانیون به قدرت نرسند. مومنی مدعی شد، که در همان اوایل پیروزی انقلاب، وی و جمع دیگری از افسران حزب تشکیل جلساتی داده و در تدارک مخالفت با رهبری حزب و سیاست‌های آن بوده‌اند. (راه توده در شماره ۵۶ خود و در پاسخ به مطالبی که نشریه "راه کارگر" پیرامون حزب سازی جمهوری اسلامی منتشر ساخته است، اشاراتی به این نوع تلاش‌ها کرده‌بود!) باقر مومنی، که در ابتدا خود را منتقد حزب توده ایران نشان می‌داد، سرانجام و در جریان اعتراض‌هایی که از گوشه و کنار سالن به وی و نحوه اداره جلسه می‌شد، خواست خویش را برای انحلال حزب توده ایران اعلام داشت!

بنابر گزارشی که به ما رسیده است، در این جلسه، بر خلاف تصور بسیاری از حاضران در جلسه، هیچ نوع تحلیل طبقاتی از جامعه ایران از سوی باقر مومنی ارائه نشد، و این در حالی بود که بسیاری از شرکت‌کنندگان در جلسه براساس شناختی که از گذشته وی داشتند، انتظار چنین تحلیلی را داشتند. باقر مومنی همان اتهامات وابستگی نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی پیرامون وابسته بودن حزب توده ایران به سازمان امنیت اتحاد شوروی را تکرار کرد!

شعار بزرگ "مرگ بر جمهوری اسلامی" که در سالن سخنرانی باقر مومنی قرار گرفته بود، مخالفت با هر نوع سوال شفاهی و پذیرش سوالات کتبی و دستپن شدن این سوالات و پاسخ به آنها از سوی باقر مومنی و توده‌ای ستیزی سخنران، تا حد طرداری از اعلام انحلال آن، بسیاری از شرکت‌کنندگان در این سخنرانی را به این نتیجه رساند، که برخی سازمان‌های چپ رو و چپ نما در تلاش برای تبدیل شدن به آلترناتیو حزب توده ایران، دست به تلاش‌هایی نظیر برپائی سخنرانی و پرسش و پاسخ "باقر مومنی" زده‌اند. گمان می‌رود، که این سازمان‌ها برای تبدیل شدن به آلترناتیو حزب توده ایران، به نسام و شخصیت‌های شناخته شده در جامعه روشنفکری ایران نیاز دارند و در این میان قرعه در محافل در بسته، به نام "باقر مومنی" افتاده است!

کمری که برای ترور نام و شخصیت‌های باقی مانده حزب توده ایران، در داخل کشور بسته شده، برخاسته از همین ارزیابی است. این جریان‌ها، ستیز با "راه توده" را نیز بخشی از این کارزار می‌دانند. کارزاری که متأسفانه و برآثر سیاست و روش تفرقه افکنانه‌ای که توسط نشریه "نامه مردم" دنبال می‌شود، خود به خود در خدمت این هدف قرار دارد؛ هم در مشی و بینش سیاسی در برخورد با جمهوری اسلامی و هم در ستیز با شخصیت‌های باقی مانده حزب در داخل کشور و هم سیاست حزب ما در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی. حقیقت تلخ آنست، که پافشاری بر تفرقه نیروهای حزبی توسط "نامه مردم" نیز خود به خود به اهداف امثال "باقر مومنی" و سازمان‌هایی که پشت آن پناه گرفته‌اند خدمت می‌کند.

سخنرانی "مصطفی مدنی" در آلمان

بناسبت بیست و ششمین سالروز بنیانگذاری جنبش فدائیان خلق، از طرف سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، روز هشتم فوریه در شهر کلن آلمان یک جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ برگزار شد. سخنران این جلسه "مصطفی مدنی"، از رهبران سازمان مذکور بود، که محور سخنرانی خود را "موقعیت و وظایف چپ، اتحاد و ائتلاف‌های سیاسی" قرار داده بود. این سازمان سیاسی چپ، که متشکل از نیروهای طیف فدائی محسوب می‌شود، نشریه ماهانه "اتحاد کار" را منتشر می‌کند.

از این جلسه، که تعداد قابل توجهی در آن شرکت کرده و بحث‌های مطرح در آن، در مجموع خود با حفظ آرامش پیش رفت، گزارش زیر در اختیار راه توده قرار گرفته است.

در جلسه مذکور، مصطفی مدنی، در آغاز سخنرانی خود، طیف کنونی چپ را، بویژه در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی به سه دسته تقسیم کرد. گروه اول، که به زعم وی همچنان در مواضع سابق و سنتی خود باقی مانده و از تجربه فروپاشی درسی نیاموخته‌اند و معتقدند "مرغ یک پا دارد"، گروه دوم که به رفرمیسم غلطیده و مواضع سوسیال دموکراتیک را اتخاذ کرده و حتی بخش راست و افراطی آن، به "پایان تاریخ" نیز ایمان آورده‌اند، و بالاخره گروه سوم که مصطفی مدنی آن را "چپ جدی" اعلام داشت. سخنران، گروه سوم را، که اشاره‌اش به سازمان اتحاد سازمان فدائیان خلق ایران بود، جریانی معرفی کرده که طرز فکری با ایدئولوژی پژوهشی و پویا و در عین حال آمیخته به انتقاد دارد و می‌کوشد از تجربه فروپاشی درس‌های لازم را بگیرد. درباره تنوع احزاب در جامعه، مصطفی مدنی گفت که نباید تنها حزب کمونیست در جامعه حضور داشته باشد، بلکه احزاب متعدد چپ باید، در یک جامعه کمونیستی حضور داشته باشند. همچنین در رابطه با جنبش فدائی، وی گفت، که در گذشته‌ها، تفکری که در سازمان وجود داشت، اجازه نمی‌داد مناسبات دموکراتیکی در سازمان برقرار باشد. سازمان اصولاً با دموکراسی آشنا نبود. تفکر غالب، اراده گرایانه و استالینستی بود.

درباره اوضاع کنونی جامعه ایران، مصطفی مدنی گفت، که شعار سرنگونی به عنوان شعار تبلیغی برای مردم ناباورانه و ذهنی است، زیرا آگاهی یک امر تاریخی و آموزشی است. او تأکید کرد، که تنها نظر شخصی وی می‌باشد، و سازمانی که وی بدان وابسته است، چنین تفکری ندارد! مدنی گفت که شعار باید مردمی باشد، مثلاً "مرگ بر آخوند" و "خلع ید از روحانیت" را من مناسب می‌دانم، زیرا مردم در ایران شاهدند که روحانیت حکومت می‌کند.

درباره برخوردهای جاری در حکومت نیز مدنی گفت، که امروز در جمهوری اسلامی تحولی در حال انجام است. ارتجاعی‌ترین جناح می‌خواهد قدرت مطلق بگیرد. این جریان فوق ارتجاعی کوشش دارد همه قدرت را قبضه کند. چپ باید با نیروهای غیر چپ، به جز رفرمیست‌ها، به ائتلاف برسد.

نکاتی که در این جلسه پیرامون اتحاد و ائتلاف، تقسیم بندی سه گانه چپ و همچنین تحولات جاری در کشور و شعارهای توده پذیر، مطرح شد، هرکدام مباحثی است که راه توده بتدریج نظرات خود را پیرامون آنها منتشر خواهد ساخت.

اعتصاب کامیونداران اسپانیا

اعتصاب کامیونداران اسپانیا، که علیرغم مخالفت سندیکای سوسیالیست‌ها و احزاب چپ کشور اسپانیا برگزار شده بود، سرانجام با موافقت دولت برای کاهش قیمت بنزین برای کامیونداران خاتمه یافت. رانندگان کامیون در این اعتصاب شرکت نداشتند. این اعتصاب بهانه‌ای شد برای کارخانه‌های ماشین سازی اسپانیا که به بهانه نرسیدن قطعات یدکی و مواد اولیه حدود سه هزار تن از کارگران خود را اخراج و یا تعلیق کنند.

تشابه حیرت انگیز آنچه در

الجزایر و ایران می گذرد

"ارتجاع مذهبی"

در خدمت

امپریالیسم!

راه توده برای درک تحریف کبر آنچه در ایران می گذرد، مطالعه دقیق گزارش زیر را به همه نیروهای مترقی و پیشروست پیروزه رضای توده ای توصیه می کند.

بحران الجزایر، در آن واحد حامل "انقلاب" و "ضد انقلاب" است!

پیرامون اوضاع بفرنج و متشنج الجزایر، حزب دمکراسی و سوسیالیسم الجزایر، (کمونیست) اخیراً سندی را در اختیار اجلاس بین المللی بروکسل قرار داده است. این سند نشان می دهد، که بحران کنونی در این کشور پیش از آنکه ناشی از گرایش های مذهبی باشد، انگیزه های پر قدرت طبقاتی و اقتصادی دارد، که ریشه های اشکال نوین آن نیز بازمی گردد به برنامه "تعدیل اقتصادی" و فرامین صندوق بین المللی پول، که در الجزایر پیگیری می شود!

راه توده، مطالعه دقیق این سند، و یافتن نشانه های قابل تطبیق رویدادهای کنونی ایران با آنرا، به همه میهن دوستان ایرانی توصیه می کند. این سند جزئی همچنین نشان می دهد، که رویدادهای ایران، انحصاری نیست و در تمام کشورهایی که برنامه "تعدیل اقتصادی" در آنها اجرای می شود، نتایجی مشابه را در پی داشته و دارد. استفاده از مذهب و سنت های مذهبی، قشریت و تندخوئی ها و خشونت های مذهبی نیز در بسیاری از کشورهای اسلامی، بعنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف امپریالیسم و سرمایه داری وابسته و واسطه مورد استفاده قرار می گیرد. اعمال و تحریکات خشونت آمیز گروه بندی هایی نظیر "انصار حزب الله"، "بقارالحسن"، "شلمچه" و... در جمهوری اسلامی، که نقش بازوی تخریبی و فشار را برای سرمایه داری تجاری و وابسته ایران ایفاء می کنند، همزاد گروه های مشابه خود در افغانستان و الجزایر و دیگر کشورهای اسلامی هستند. یگانه تفاوت این گروه ها با همزادهای خود در الجزایر و افغانستان و... حضور شعارهای انقلاب بهمن در این گروه و دفاعی است که آنها در جبهه های جنگ با عراق از میهن کرده اند. ارتجاع و سرمایه داری تجاری ایران، تلاش بسیار می کند تا این نیروها را با شعارهای عوام فریب "مبارزه با لیبرالیسم"، "مبارزه با پورش فرهنگی"، "مبارزه با بدحجابی"، "مبارزه با مخالفان ولایت فقیه" و انواع دیگر شعارها در دست خود نگهداشته و مانع درک واقعی آنها از روندی شود، که در امه و در دمت اهداف امپریالیستی در پتان است. با کمال تأسف و اثر باید اعتراف کرد، که بخش قابل توجهی از نیروهای چپ ایران از جمله توده ای ها، بی اعتناء به این واقعیات و تحت تاثیر جنجال های نوینی در جمهوری اسلامی و شیوه تبلیغاتی که نیروهای راست مهاجرت بدان متکی هستند، از واقع بینی بیشتر پیرامون اوضاع ایران غافل مانده اند.

این بیانیه را در زیر می خوانید:

امپریالیسم بین المللی خواهان اجرای برنامه تعدیل اقتصادی صندوق بین المللی پول است. در نتیجه اجرای این برنامه وضعیت اجتماعی طبقه کارگر

و زحمتکشان و همچنین اقشار متوسط به سرعت وخیم می شود. مطبوعات الجزایر تنها در یک روز از افزایش بهای مواد مصرفی مورد نیاز مردم به میزان ۵۰ تا ۸۰ درصد اطلاع داده اند. در همان روز خبر داده شد، که ۵۰۰ هزار کارگر بخش ساختمان به مدت ۵ ماه حقوق دریافت نداشته اند. براساس محاسبات ما، از میان ۴ میلیون و نیم زحمتکشان الجزایری حدود ۵۰۰ هزار تا یک میلیون نفر به عناوین مختلف از کار اخراج شده اند. این در حالی است، که غارت ثروت ملی کشور تشدید شده است. بخش ثروت مند دولتی همچنان به بخش خصوصی واگذار می شود.

(راه توده: برنامه ای که در دولت هاشمی رفسنجانی به اجرا گذاشته شد و اکنون "ناطق نوری" بعنوان کاندیدای سرمایه داری بازار برای ریاست جمهوری، در مخالفت با تعدیل هائی که در برنامه "تعدیل اقتصادی" هاشمی به حکومت تحمیل شده، اعلام می کند، که در صورت رسیدن به این مقام این برنامه را با قدرت تمام اجرا خواهد کرد.)

ارزش پول ملی به سرعت کاهش می یابد. در یک کلام، برنامه اقتصادی که در الجزایر دنبال می شود، مفایر بسیار منافع اکثریت عظیم مردم است.

قدرت حاکم در ترکیب کنونی خود عناصر از ایستادگی در برابر گسترش نارضایتی هاست. بورژوازی کمپرادور دولتی، که سکان حکومت را در اختیار دارد، خواهان دفاع از امتیازات خود می باشد، ولی امروز درآمد ملی کشور کاهش یافته است و تقسیم آن با دشواری هر چه بیشتری روبروست. در عین حال اکنون آشکار شده است که "جبهه نجات اسلامی" و گروه های مسلح آن نیز نتوانستند قدرت را از طریق مسلحانه بدست گیرند. نشانه هایی در دست است که این دو نیرو منافع خود را در تفاهم با یکدیگر جستجو می کنند. بنسایر مجموع دلالت، امپریالیسم و جناح های بورژوازی در قدرت نیازمندند که همچنان ارتجاع را زیر نام اسلام حفظ کنند.

اکنون الجزایری ها ترازنامه تروریسم را با چشم خود شاهدند. واقعیت ها نشان می دهند که حتی یکی از وابستگان رژیم سابق، برای مثال "شاذلی بن جدید" و نه حتی یکی از میلیاردرهایی الجزایری قربانی ترورها نبوده اند. در تمام بمب گذاری ها تنها موسسات بخش عمومی و برپزه تولیدات مواد اولیه مورد نیاز مردم هدف قرار داشته است. تقریباً تنها مدارس واقع در مناطق زحمتکش نشین و روستاها به آتش کشیده شده اند. در یک کلام خصلت ضد مردمی و ضد ملی تروریسم بیش از پیش آشکار می شود. از سوی دیگر، در میان خارجیان که به قتل رسیده اند، حتی یک شهروند ایالات متحده، و یا آلمانی به چشم نمی خورد. در آمریکا "انور خدام" و در آلمان "ریاه کبیر" دو مسئول طراز اول جبهه نجات اسلامی مستقر هستند! آنها به کشورهای اسلامی، نظیر ایران و یا عربستان سعودی و یا سودان پناه نبرده اند، بلکه در سرزمینی به سر می برند، که خودشان مدعی اند، سرزمین کفر است!

در گذشته امپریالیسم جنبش "اخوان المسلمین" را علیه اقتصاد شوروی، کمونیست ها و نیروهای مترقی و آزادیخواه عرب مورد استفاده قرار داد و اکنون نیت انتگریست هاست که این وظیفه را برعهده بگیرند. بنظر ما جبهه نجات اسلامی الجزایر، چیزی نیست جز ابزار و بازوی مسلح ارتجاع الجزایر و امپریالیسم جهانی و صندوق بین المللی پول آن.

بحران کنونی الجزایر تنها به مرزهای این کشور محدود نمی شود. صرف نظر از ویژگی های آن در الجزایر، این بحران جزئی از بحران سیستم سرمایه داری بین المللی است. در شرایطی که جنبش آزادیبخش خلق ها به نحو چشمگیری گسترش می یابد، امپریالیسم در جستجوی حفظ موقعیت و پایگاه های خویش است. بر اثر سیاست های امپریالیسم بهای مواد اولیه جهان سوم رو به کاهش گذاشته که موجب کاسته شدن از درآمد حاصل از مبادله تجاری خارجی این کشورها گردیده است. تنها در فاصله ۱۹۸۹-۱۹۸۵ از این طریق جهان سوم ۵۰ میلیارد دلار از دست داده است. از سوی دیگر بدهی های خارجی این کشورها افزایش چشمگیری یافته است. بنسایر محاسبات به عمل آمده از وام و اعتبارات خارجی ۳۰ درصد آن صرف هزینه های نظامی غیر تولیدی، ۳۰ درصد دیگر از طریق فرار سرمایه ها در بانک های خارجی و ۱۰ درصد آن به مصرف دلالتی و رشوه رسیده است. بدین ترتیب تنها ۳۰ درصد اعتبارات خارجی صرف سرمایه گذاری های تولیدی شده است.

کشورهای جهان سوم در این اوضاع دیرتر یا زودتر قادر به بازپرداخت بدهی های خود نخواهند شد و صندوق بین المللی پول خواهد توانست برنامه تعدیل اقتصادی خود را به آنها تحمیل کند. برنامه ای که تا به امروز موجب شده است تا مجموع کشورهای جهان سوم در فاصله دهساله مورد استناد ما، سالانه بطور متوسط بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار از دست داده و غالب واحدهای صنعتی که در دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی ساخته شده بود، تعطیل شوند.

توانست طی نزدیک به ۲۰ سال اهرم های اساسی قدرت را در دست های خود داشته باشد و در جریان جنبش خلقی و جنگ آزادیبخش ملی اقداماتی مترقی را که از حمایت وسیع مردم برخوردار بود، نظیر ملی کردن نفت و گاز و منابع زیر زمینی کشور متعلق به سرمایه داران خارجی به عمل آورد. اما بنا به دلائل مختلف ملی و بین المللی، از جمله خفه کردن آزادی های دموکراتیک، سرکوب خشن و خونین کمونیست ها و نیروهای مترقی، بویژه تا ابتدای دهه هفتاد، اشتباهات در بنای اقتصاد ملی و غیره طی این دوران یک قشر نیرومند بورژوازی در بخش های مختلف ظهور کرد و موضع خود را تقویت نمود. بورژوازی کمپرادو دولتی و خصوصی، بورژوازی سرمایه تولیدی، بورژوازی بروکراتیک، بورژوازی تجاری ... و این در حالی است که این بخش های مختلف بورژوازی نه پایدار هستند و نه به اندازه کافی تبلور یافته اند؛ و عاشرهم منافع مشترک خود دارای اختلاف منافع جدی نیز هستند.

در میان این بخش ها، بویژه بورژوازی کمپرادو دولتی و خصوصی توسعه ویژه ای یافته اند. عصبه ۳۷ میلیارد دلار متعلق به الجزایری ها در بانک های خارجی متعلق به این قشر است. براساس یک سند محرمانه، بانک مرکزی فرانسه تنها در سه ماهه نخست سال ۱۹۹۴ بیش از ۴۵۰ میلیون فرانک از الجزایر به حساب های خصوصی در فرانسه انتقال یافته است.

اقتصاد موازی که در کنترل این بورژوازی قرار دارد از ۱۲ میلیارد دینار الجزایر در ۱۹۷۱ به ۱۱۶ میلیارد دینار در ۱۹۸۸ یعنی ۹۶ بار در ظرف ۱۷ سال افزایش یافته است. دلیل اصلی ترور رئیس جمهور "بوضیاف" (رئیس جمهور الجزایر قبیل ازانتخاب "زروال" همانا اراده او به مبارزه با آن سیستمی بود که وی "مافیای سیاسی" مالی می نامید.

در میان گروه های مختلف بورژوازی که توانستند از اشتباهات و کوتاهی های جنبش کارگری بطور خاص و جنبش خلقی بطورعام در جهت منافع خود بهره گیرند، اکنون یک مبارزه سخت و پیرمانه برای حفظ قدرت جریان دارد. در حال حاضر بورژوازی کمپرادو دولتی است که ابتکارعمل را درچارچوب قدرت حاکم در دست دارد و می خواهد سرکردگی خود را با تکیه و سهمیم کردن بورژوازی کمپرادور غیر دولتی و خصوصی، که اسلام را پرچم خود کرده است، تأمین نماید. در حالیکه گروه اخیر برعکس می خواهد تناسب قوا را به سود خود تغییر داده و اساس قدرت را در اختیار خود بگیرد.

صرفنظر از مبارزه ای که بر سر تحقق دو احتمال ارتجاعی فوق جریان دارد، دو احتمال دیگر نیز مطرح است:

۱- یک نوع تحول رفرمیست بورژوازی به نحوی که بخش های غیر کمپرادور بورژوازی در حکومت و حاشیه آن بتوانند نیروها را به نفع خود بسیج کرده و توازن قوا را بهم بزنند؛

۲- تحول انقلابی-دموکراتیک درحالتی که زحمتکشان بدی و فکری، زنان و جوانان مترقی بتوانند مجدداً ابتکار عمل را بدست گیرند. یعنی همان نیروهای اجتماعی که تا امروز توانسته اند مانع از آن شوند، که الجزایر در آشفستگی و بحران مطلق فرو رود.

از مجموع تحولات فوق کدامیک محتملتر است؟ در حالیکه اوضاع به سود بورژوازی کمپرادو دولتی تحول می یابد، ما هم چنان به مبارزه برای یک راه حل انقلابی-دموکراتیک ادامه می دهیم. اما آیا این تنها یک تخیل و رویا پروری است؟

اکثریت بالقوه

زحمتکشان الجزایر توانستند نخستین شکست ها را به "جبهه نجات اسلامی" وارد آورند، آن هم در شرایطی که در اوج قدرت خود قرار داشت. در سال ۱۹۹۱ در شرایطی که این جبهه خیابان ها، مساجد، دانشگاه ها را در اختیار داشت، ۴ میلیون کارگر الجزایری با امتناع از پذیرش درخواست اعتصاب از سوی این جبهه -که با تهدید به قتل کسانی که بر سرکار حاضر شوند، همراه بود- ضربه کمرشکنی را به آن وارد آورد. ما معتقدیم که براساس مطالبات و خواست های مشروع میلیون های شهروند الجزایری مبارزه و فعالیت روزمره آن ها هر قدر هم که نتایج جزئی داشته باشد، بتدریج عناصر سازنده یک جانشین و آلترناتیو مترقی مستقل از حکومت کنونی و تروریسم انتگریم را شکل خواهد داد. این آلترناتیو با روند افزایش آگاهی وسیع ترین نیروهای خلقی و مترقی همراه است. در واقع و برای نخستین بار در تاریخ الجزایر مستقل، اکثریت شهروندان درک می کنند که قبل از هر چیز باید به نیروی خود متکی شوند. این درسی است، که دشوار و دردناک بدست آمده اما نتیجه آن رهائی و بنای الجزایر آینده است.

بدین ترتیب ما شاهد "استعمار مجدد و خزنده" کشورهای جهان سوم هستیم، زیرا کشورهایی که شرایط صنوبر بین المللی پول را می پذیرند، در واقع از همان ابتدا بخش مهمی از استقلال خود را در عرصه تصمیم گیری های اقتصادی از دست می دهند: این استعمار مجدد در بطن خود آشوب و خشونت را به همراه دارد. خشونتی که براساس ویژگی های هر کشور اشکال متفاوتی می یابد. در الجزایر مسئله به ویژه به جنبه های هویتی ملی که هنوز به شیوه ای عادلانه حل و فصل نگردیده است، به مضمون کهنه و عقب مانده تعریفات و دروغ پردازی ها راجع به تاریخ کشور، استفاده ارتجاعی از مذهب در برابر خواست های مترقی و برخی عوامل دیگر باز می گردد. طبیعی است که تحول منفی در تناسب نیروهای جهانی این استعمار مجدد را تسهیل می کند.

ویژگی های الجزایر

بدیهی است، بحران کنونی الجزایر ویژگی های خاص خود را داراست. این بحران نتیجه مستگیری های ضد ملی است که حکومت، بویژه از دهه هشتاد به بعد دنبال کرده است. اوضاع امروز در واقع نتیجه نهانی یک برنامه ثبات زدانی است که هدف مرکزی آن گشودن راه لیبرالیسم اقتصادی در کشور ما بود. اجرای این برنامه پس از انتخاب "شاذلی بن جدید" به ریاست جمهوری سرعت شگرفی یافت. از نظر اقتصادی درست در لحظه ای که باید دستاوردهای سازندگی های گذشته تحکیم می گردید و استفاده بهینه ای از امکانات انسانی و منابع موجود به عمل می آمد، حکومت "شاذلی بن جدید" همه اینها را در جهت آماده ساختن مؤسسات عمومی برای خصوصی سازی نابود کرد و در نتیجه یک سلسله اقدامات رسمی به پول ملی لطمه سختی وارد آورد، در عرصه سیاسی با استناد و اجرای ماده ۱۲۰ اساسنامه حزب واحد "جبهه آزادیبخش ملی" هیچ شهروندی نمی توانست در هیچ انتخاباتی، حتی در سطح سندیکائی، سازمان های زنان، جوانان و غیره، نامزد شود، مگر آنکه قبلاً عضو "جبهه آزادیبخش ملی" باشد. بدین ترتیب ماده ۱۲۰ جهت حذف کمونیست ها و نیروهای مترقی و از جمله آنهایی که در "جبهه" مبارزه می کردند، مورد استفاده قرار گرفت. هدف آن بود که همه آنهایی که ممکن است در برابر مستگیری کشور در جهت اقتصاد لیبرال مقاومت نمایند، کنار گذاشته شوند. درعین حال سرکوب مردم گسترش یافت و سیاست نزدیکی آشکار به غرب در پیش گرفته شد.

در عرصه ایدئولوژیک، ساختمان مساجد تشویق شد و هزینه های آن بویژه پس از ۱۹۸۰ از سوی نیروهای محافظه کار در قدرت تأمین گردید. در سال های دهه ۸۰ امام "عزالی" از دانشگاه اسلامی "الازهر" مصر که به وابستگی به جنبش "اخوان المسلمین" مشهور است، در راس دانشگاه اسلامی "قسنطنطیه" گمارده شد. وی توانست بصورت منظم، نیم ساعت در پربیننده ترین ساعات تلویزیون، به تدریس تعالیم مذهبی بپردازد. در سال ۱۹۸۴ قسانون خانواده، به زبان زنان تغییر یافت. یکی از نخستین زنانی که با حجاب رسمی در یکی از مراسم تلویزیونی ظاهر گردید، همسر رئیس جمهور "شاذلی بن جدید" بود. بدین ترتیب حکومت الجزایر در دهه هشتاد با این محاسبه که انتگریم حامی لیبرالیسم اقتصادی خواهد بود، به تشویق و گسترش آن همت گمارد. در این رابطه بازداشت کمونیست ها در آستانه شورش های اکتبر ۱۹۸۹ بسیار قابل توجه است. در همان زمان، "شاذلی بن جدید" با "عباس مدنی" و "علی بن حاج" رهبران انتگریم ها ملاقات کرده و از آنها خواست تا آرامش را به کشور باز گردانند! در همین ایام مطبوعات غرب بدون آنکه کمترین اشاره ای به علل واقعی بحران و سیاست اقتصاد لیبرالی دهه هشتاد بکنند، شورش مردم الجزایر علیه حکومت بن جدید را "شورش علیه اقتصاد دولتی" توصیف کردند. در چارچوب همین کارزار، دولت "بن جدید" روز یازدهم اکتبر ۱۹۸۸ در حالیکه هنوز آثار خون جوانانی که به گلوله بسته شده بودند، بر دیوار خیابان ها به چشم می خورد، سازمان دولتی مسئول نظارت بر سرمایه گذاری های خصوصی را منحل ساخت. روز ۱۸ اکتبر ۱۹۸۹ دولت با امضای فرمان دیگری به آنچه که از انحصار دولتی بر بازرگانی خارجی باقی مانده بود، به نفع بخش خصوصی و بورژوازی تجاری پایان داد. شاذلی بن جدید رفت ولی "شاذلیسم" یعنی راه نئو لیبرال به قوت خود باقی ماند و نتیجه آن شد، که کشور انقلاب خلقی نوامبر ۱۹۵۴ سرانجام مسیر خود را تغییر داد.

الجزایر پس از ۱۹۶۲

۲۴ سال پیش در الجزایر بورژوازی و طبقه کارگر در حالت جنینی قرار داشتند. خرده بورژوازی حاکم که رهبری جنگ آزادیبخش را بر عهده داشت، از یک مشروعیت تاریخی بی چون و چرا برخوردار بود. این خرده بورژوازی

منشور همکاری سه سازمان

سه سازمان سیاسی "حزب دموکراتیک مردم ایران"، "سازمان جمهوریخواهان ملی ایران" و "سازمان فدائیان خلق ایران" (اکثریت) با صدور اطلاعیه‌ای اعلام داشتند:

«پس از گفتگو و تبادل نظرهای طولانی و بررسی اوضاع ایران و آرایش نیروهای سیاسی اپوزیسیون، در ۱۴ بهمن ماه ۱۳۷۵ منشور مشترکی را به مثابه پایه همکاری‌ها و فعالیت‌های سیاسی مشترک خود و نیز به عنوان چارچوب پیشنهادی برای همکاری با سایر سازمان‌ها، اجزای و شخصیت‌های جمهوری خواه امضاء نمودند... امضاء کنندگان منشور مشترک، برای پیشبرد هدف‌های مندرج در آن و برقراری مناسبات منظم با سایر سازمان‌ها و انجمن‌ها، کانون‌ها و شخصیت‌های آزادیخواهی که بازتاب خواست‌ها و اندیشه‌های خود را در آن مشاهده می‌کنند و نیز سازماندهی اقدامات و فعالیت‌های همسو و مشترک، ارگانی بنام "دفتر هماهنگی جمهوریخواهان آزادیخواه ایران" تشکیل داده‌اند...»

در پایان این اطلاعیه ابراز امیدواری شده است، که منشور مشترک مورد بحث زمینه ساز ایجاد یک ائتلاف گسترده‌تری از جمهوری خواهان شود. مضمون منشور مشترک، که دفتر "راه توده" نیز آنرا دریافت داشته است، اساساً بر پایه مبارزه کلی، برای دموکراسی و مردم سالاری تنظیم شده است و فاقد هر گونه تحلیل مشخصی است از: اوضاع کنونی ایران، وضع و موقعیت نیروهای مبارز داخل کشور و رابطه با آنها ساز جمله نیروهای مذهبی مخالف رژیم کنونی در داخل کشور، نظام اقتصادی حاکم بر کشور، مبارزه‌ای که در داخل کشور علیه برنامه "تعدیل اقتصادی" حکومت و در برابر ارتجاع بازار- روحانی وجود دارد، توطئه‌های امپریالیسم آمریکا، انگلستان و دیگر کشورهای سرمایه داری برای تبدیل اسلام و مذهب به عصای دست خویش برای غارت کشورهای نظیر ایران، خطرانی که استقلال ایران را تهدید می‌کند و... باید امیدوار بود، امضاء کنندگان منشور همکاری (که تاکنون نیز با یکدیگر بیانیه‌هایی در ارتباط با حوادث روز منتشر می‌کردند)، بتوانند در ارتباط با رویدادهای سیاسی داخل کشور، نظیر انتخابات آینده ریاست جمهوری و نحوه حضور در آن و تأثیرگذاری بر آن، نظر و شعار واحد، صریح و روشنی را اعلام دارند و خود را با جنبش عمومی مردم در داخل کشور هماهنگ سازند. جنبشی، که اگر "آزادی" و "مردم سالاری" بخش انکارناپذیری از آنست، خواست‌های مربوط به "عدالت اقتصادی" بخش انکارناپذیر دیگر آنست! همزمانی انتشار این اطلاعیه "منشور همکاری" و تظاهرات اعتصابات کارگران پالایشگاه نفت تهران، در مقابل ساختمان نفت در تهران، تأییدی است بر عمق گرایش به چپ جنبش مردم ایران و بویژه زحمتکشان کشورمان، که هیچ سازمان و نیروی تحول خواه ملی نباید بدون بی‌توجهی باقی بماند، بویژه اگر خود را به نوعی وابسته به طیف چپ ایران نیز بدانند. این جنبشی است، در برابر چپاولگری، غارتگری و یکبه تازی سرمایه داری وابسته تجاری، سرمایه داری فربه شده در کنار دولت در سال‌های خصوصی سازی دولتی و همچنین مافیای اقتصادی وابسته به بازار و روحانیون بازاری، که خیال دارد همه قدرت حکومتی را قبضه کرده و به قیمت قتل عام‌های دیگر و زدویند با محافل امپریالیستی بر سر استقلال کشور، از منافع اقتصادی و تسلط سیاسی خویش بر جامعه دفاع کند!

راه توده از هر گامی که در جهت اتحاد نیروهای ملی بمنظور تشدید فعالیت در بطن جنبش عمومی مردم ایران باشد، استقبال کرده و آنرا تأیید می‌کند و بر اساس همین سیاست، از گام نوین سه سازمان فوق الذکر برای همکاری نزدیکتر و فعال‌تر با یکدیگر خرسند است.

جنبش خلقی

این آترناتیو و بدیل مرفقی، که درمبارزه لحظه به لحظه در حال شکل‌گیری است، برای موفقیت خود نیاز به ابزارهای سیاسی مکمل دارد که قبل از همه عبارتست از: جنبشی مردمی و متکی به آرمان‌های مرفقی. این جنبش مبارزه توأماً بر علیه امپریالیسم و صندوق بین‌المللی پول آن، علیه بورژوازی کمپرادور دولتی و خصوصی، علیه انتگریشن و تروریسم آن را به پیش می‌برد. اینها همه حلقه‌های یک زنجیر هستند. بین صندوق بین‌المللی پول که خواهان بسته شدن و خصوصی نمودن موسسات عمومی است و تروریست‌ها که این موسسات را نابود می‌کنند، بین نظام سرمایه داری جهانی که برنامه فرار مغر‌ها و اندیشه‌ها را سازماندهی می‌کند و جنایتکارانی که بنام اسلام روشنفکران را به قتل می‌رسانند و به فرار وادار می‌سازند، هندستی و تبنانی آشکار وجود دارد.

این جنبش خلقی در عین حال وظایف زیر را برعهده دارد:

- * مسلود ساختن و سپس باز گرداندن ۳۷ میلیارد دلار متعلق به الجزایری‌ها در بانک‌های خارجی که متناسب با مبالغ دزدی شده از کشور است؛
 - * آشکار ساختن نام رشوه خواران و همدستان فاسد آنها؛
 - * محاکمه سردمداران دهه هشتاد که از مسئولین عمده اوضاع کنونی به شمار می‌روند؛
 - * تحمیل ریاضت اقتصادی نه به زحمتکشان که به ثروتمندان و سرمایه داران؛
 - * مبارزه با برنامه "تعدیل اقتصادی" صندوق بین‌المللی پول و اجرا نمودن برنامه‌ای دیگر که با منافع زحمتکشان و کشور هماهنگ باشد و قدرت و کارائی بخش دولتی اقتصاد را احیا کند؛
 - * تقدم بخشیدن به حفظ قدرت خرید و سطح زندگی زحمتکشان، دهقانان و همه اقشار محروم؛
 - * مبارزه برای ایجاد "جبهه جهانی" برای لغو بدهی‌های تمام کشورهای "جهان سوم" و سازماندهی همبستگی با همه زحمتکشان و خلق‌های جهان.
- این محور بین‌المللی در شرایطی که سیستم سرمایه داری جهانی همه ما را بطور مشترک استثمار می‌کند و به حاکم سیاره ما تبدیل شده، اهمیتی استراتژی به خود می‌گیرد.
- جنبش خلقی متکی به آرمان‌های مرفقی خواهد توانست بر محور یک کار پایه فعالیت و سه شعار جدائی ناپذیر شکل گیرد: دموکراسی - پیشرفت اجتماعی - همبستگی بین‌المللی

هدف مرکزی ایجاد دولتی اساساً نوین است که با آنچه که الجزایر از سال ۱۹۶۲ تا به امروز شناخته، متفاوت باشد: دولتی انقلابی. این دولت باید بتواند از یکسو بخش‌های کمپرادور و وابسته بورژوازی دولتی و خصوصی را از قدرت بیرون رانده و از سوی دیگر قاطعانه با تروریسم انتگریشن مبارزه نماید و بالاخره در درون خود فضائی برای زحمتکشان و در درجه نخست طبقه کارگر بوجود آورد. ما هر آنچه را که در توان داریم انجام خواهیم داد، تا طبقه کارگر بتواند در چارچوب این دولت نوین نقش محرک و رهبری کننده را ایفاء کند. به همین دلیل در چارچوب جنبش خلقی، ما توجه ویژه‌ای را به احیاء سندیکاها و تحول آنها به سندیکاهای دموکراتیک، توده‌ای، طبقاتی و بین‌المللی قائل هستیم.

در کنار طبقه کارگر و زحمتکشان و در جهت تحقق اهداف مشخص همه اقشار و طبقات و نیروهای اجتماعی دیگر، به جز بورژوازی کمپرادور قرار گرفته‌اند. اما چارچوب این اتحاد عمل باید کاملاً روشن باشد و نباید بر روی اختلافات، بویژه با آن بخش از بورژوازی سربوش گذارد که تصور می‌کند با تأیید برنامه‌های اقتصاد لیبرال و پذیرش پیامدهای فاجعه بار آن برای کشور و مردم کم درآمد، خواهد توانست با انتگریشن مبارزه کند.

بحران کنونی الجزایر در آن واحد حامل انقلاب و ضد انقلاب بصورت توأماً است! برای آنکه انقلاب بر ضد انقلاب پیروز گردد، باید شرایط لازم گسترش جنبش خلقی را پدید آورد.

در "کوبا" هیچ دروازه‌ای به روی ما بسته نبود!

باقی مانده‌اند، تحصیل در مدارس نیز اجباری و مجانی است. در کودکانستان‌ها یک لیوان شیر مجانی روزانه به نصف لیوان تقلیل یافته، اما همچنان برقرار است. هم در مدارس و هم در کودکانستان‌ها یک وعده غذای گرم و مجانی برقرار مانده است. در خارج از مدارس نیز بهداشت و درمان همچنان مجانی است. برای هر ۳۰۰ کوبانی یک پزشک وجود دارد. پزشکان کوبانی شهره‌اند. طی دهه ۸۰ جمع زیادی از آنها در هیات‌های بهداشت و درمان راهی کشورهای آفریقایی شده بودند. کشورهایی که در آنها حکومت‌های ملی بر سر کار بودند. خانه‌ها نو و مدرن نیست، اما همه سر پناه دارند. در فاصله شهرهای بزرگ، به شهرک‌ها و حتی روستاهای کوچک هم رفتیم. برق و آب به خانه‌های کوچک و محقر مردم راه یافته است. نان، شکر، برنج، روغن، صابون، پودر لباسشویی و حتی وسائل خانه با نظارت مستقیم دولت بین مردم تقسیم می‌شود. این تقسیم با کوپن انجام می‌شود. همان کوپنی که در طول جنگ با عراق در ایران هم برقرار بود، اما بازاری‌ها و دلال‌ها، در حالیکه آن را از طریق مساجد در اختیار گرفته و با ترتیب دادن بازار سیاه و تشکیل مافیای کوپنی خون مردم را در شیشه کردند، شعار می‌دادند: «کوپنیسم»، یعنی «کومنیسم»!

سال‌های دشوار نبودن اتحاد شوروی در صحنه جهانی و تشدید محاصره اقتصادی و فشارهای تبلیغاتی علیه کوبا، مردم این کشور را بیش از پیش به خود متکی کرده است. این استواری بر سر حفظ استقلال کشور به قیمت تحمل رنج و مشقتی مضاعف ممکن شده است. شاید این استواری را بتوان در آمار مربوط به داری مورد نیاز کشور باز یافت. اکنون ۳۵ درصد داری مورد احتیاج کشور در خود کوبا تولید می‌شود. اهمیت این تولید داخلی زمانی بیشتر و بهتر درک می‌شود که بدانیم، آمریکا حتی از ورود دارو به کوبا نیز جلوگیری می‌کند! همین است که در سال‌های اخیر تهیه دارو و ارسال آن به کوبا، در بسیاری از کشورهای اروپایی به یک کارزار انسانی از سوی همه احزاب مترقی این کشورها تبدیل شده است.

طی سال‌های پس از درهم پاشی اتحاد شوروی، کوبا برای مقابله با محاصره اقتصادی آمریکا و پر کردن خلاء ناشی از این درهم پاشی و ضررات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، در برنامه‌های اقتصادی خود تجدید نظر کرده و فضائی را برای بخش خصوصی در کشور فراهم ساخت، که حاصل آن امروز بتدریج قابل رویت است. تولید کوچک روستائی اکنون همانقدر آزاد شده است، که برخی فعالیت‌های خدماتی. همین است که در بسیاری از روستاها که ما از آنها دیدن کردیم، روستائیانی را دیدیم که بدون هیچ مانعی خوک پرورش می‌دهند و بخشی از محصولی که تولید می‌کنند را می‌توانند در بازار آزاد بفروشند. در شهرها، بویژه هاوانا هتل‌ها و رستوران‌ها رونق تازه‌ای گرفته‌اند، و این یعنی گسترش کارهای خدماتی. افزایش تعداد توریست‌ها، این خدمات را نیز گسترش داده است. در اجرای همین برنامه نوین اقتصادی است که ساعات کار را با حفظ سطح دستمزدها تقلیل داده‌اند. این تصمیم جدید بر خلاف نگرانی‌هایی که وجود داشت، سطح تولید را بالا برده و بر مصرف داخلی افزوده است. البته در افزایش قدرت خرید مردم و بالا رفتن مصرف داخلی نباید ارزی را که از طریق صنعت توریسم به کشور وارد می‌شود فراموش کرد. دولت علیرغم همه دشواری‌ها و نگرانی‌هایی که داشت، برای جذب این ارز و تزریق آن به اقتصاد کشور، دروازه‌های کوبا را به روی توریست‌ها باز کرده است. توریست‌ها علاوه بر اینکه ارز وارد کوبا می‌کنند، با مشکلات ناشی از محاصره اقتصادی آمریکا و پایداری مردم برای حفظ استقلال کشور نیز آشنا می‌شوند. بسیاری از مشاهدات خلاف آن تبلیغاتی است که بی‌وقفه علیه کوبا در شبکه‌های تلویزیونی جریان دارد.

این ادعای نادرستی است، که بنویسم مردم در رفاه زندگی می‌کنند. درآمد متوسط مردم بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ «پزو» (پول ملی کوبا) اما این پول در کنار کوپنی که به مردم می‌دهند و تحصیل و درمان مجانی کفاف زندگی را می‌کند. مهم‌ترین نکته‌ای که در اینجا وجود دارد، برابری کامل همگانی است. آنچه که هست بین همه تقسیم می‌شود. همین است که کشف برخی تخلفات و سوء استفاده‌ها در این زمینه پیگیری گزشت ناپذیری را همراه دارد. کودکان همچنان پیش از تولد تا دو سالگی کوپن ویژه خود را دارند، که براساس آن معاینات پزشکی و واکسیناسیون‌ها مجانی است. براساس همین خدمات است که فلج کودکان در کوبا دیگر وجود ندارد و نسبت مرگ و میر کودکان به ۲ درصد رسیده است. این آمار زمانی خوب درک می‌شود، که بدانیم در جمهوری فدرال آلمان درصد مرگ و میر کودکان ۷ درصد است.

گسترش ورزش و خدمات مجانی پزشکی نسل میان سال کوبا را ورزیده، شاداب و بلند قامت‌تر از نسل گذشته کرده است و این برای برخی همراهان اروپائی ما که می‌دانستند، کوبا پیش از انقلاب به فاحشه خانه و

هزاران دوجرخه ساده و قدیمی در خیابان‌ها در رفت و آمدند. بسیاری از این دوجرخه‌ها را به کالسکه‌های دو نفره وصل کرده‌اند، تا مسافر هم حمل کنند. این سوغاتی است از ویتنام و چین برای ساکنان جزیره‌ای که حالا دیگر شمار آنها به ۱۱ میلیون رسیده است.

سر اتومبیل‌های چند دهه پیش آمریکائی را از بدنه آنها جدا کرده‌اند و بجای اتاق و صندلی‌های مبله، نیمکت‌های چوبی نصب کرده‌اند تا مسافر حمل کنند. همزیستی مسالمت آمیز دوجرخه‌های ویتنامی و چینی با اتومبیل‌های تغییر شکل و ماهیت داده آمریکائی در جاده‌های ارتباطی شهرها حیرت‌انگیز است. حق عبور و تقدم دوجرخه بر اتومبیل را همه بدقت مراعات می‌کنند. همین است که در طول ۱۰۰۰ کیلومتر سفر بین شهرها، شاهد حتی یک مورد حادثه رانندگی نبودم!

ساختمان‌های کهنه را بسرعت تعمیر می‌کنند. این تعمیر و رنجرزی، که بخشی از نیروی جوان را به خدمت گرفته، با سرازیر شدن توریست‌ها به جزیره رونق گرفته است. شکل و شمایل برخی ساختمان‌ها شباهتی اجتناب ناپذیر با برخی ساختمان‌های قدیمی "بوشهر" خودمان دارد.

نه تنها خیابان‌ها، بلکه کوچه پس کوچه‌ها را گونی روزی چند بار می‌رویند. هیچ نشانی از مصرف‌زدگی دیده نمی‌شود، حتی در هتل‌های تازه رونق گرفته، که پذیرای خارجی‌های حاج و واج مانده‌اند! محاصره اقتصادی، جیره‌بندی را با خود به همراه آورده، اما نمی‌توان گفت نظافت کوچه و خیابان‌ها نشانه این محاصره است! این خلعت عمومی مردم است.

هر جا از اتوبوس پیاده می‌شوی، جمعی سالخورده و کودک دوره‌ات می‌کنند. اغلب چیزهایی دست ساز و ساده، برای فروش در دست دارند، حتی نوعی نوشیدنی که از نیشکر تهیه شده است. مگر نه آنکه شکر در این سرزمین یعنی همه چیز؟ لباس هیچ پیرمرد و پیرزنی نو نیست، اما هیچکس لباس پاره و کثیف هم بر تن ندارد. کفش‌ها محصول داخلی است. جنس آنها همانقدر مرغوب است که دوخت و فرم آنها نامرغوب! اگر پولی اضافه بر قیمت آنچه برای فروش در دست دارند، نیز در اختیارشان بگذاری، دستت را پس نمی‌زنند. بچه‌ها شادی می‌کنند و سالخورده‌ها سر را به علامت تشکر و سپاس پانین می‌آورند.

در خیابان‌های آسوده از برق نئون‌های تبلیغاتی و دیوارهای فارغ از ستیز پوسترهای تبلیغاتی، که برای همه اروپائی‌های همراه من غریبه و باور نکردنی است، دو شعار بزرگ همه جا به چشم می‌خورد: «یا مرگ یا سوسیالیسم» و «با صدای بلند بگو سوسیالیسم»

اینجا کوبا "سرزمین انقلاب و مقاومت در قلب قاره آمریکاست! و من، خنجر جمهوری اسلامی بر پشت و دشنه چپی که سنگر را ترک کرده در پهلوی، رفته‌ام تا شاهد این مقاومت باشم و خیانتی را که به انقلاب ایران شد، یکبار دیگر مرور کنم.

سوسیالیسم محدود و در محاصره

همه چیز کم است، اما همه کمبودها بین همه مردم تقسیم شده است. راننده اتوبوسی که ما را از شرق به غرب کوبا می‌برد و در هر شهر و شهرکی که اراده کنیم و بخواهیم ترمز می‌کند، تا پیاده شویم، در اشاره به محاصره اقتصادی و برداشته شدن دست اتحاد شوروی از پشت کوبا می‌گوید: امروز در کوبا سوسیالیسم نصف شده است، و تفسیر عامیانه‌ای هم دارد: «سوسیالیسم امروز، همان لیوان شیرچه‌های کودکانی است که به نیمه رسیده و دولت با همه مشکلاتی که دارد، آنرا حفظ کرده است». و ادامه می‌دهد: «اگر آمریکا بگذارد ما این لیوان را پر می‌کنیم!»

علیرغم همه مشکلاتی که به کوبا تحمیل شده و رفرف‌های جدیدی، که سرمایه‌گذاری‌های خارجی را ممکن ساخته، کودکان‌ها همچنان مجانی

فیدل کاسترو ۷۰ ساله شد. به این مناسبت در هاوانا مراسمی برای او ترتیب یافت. در این مراسم، کاسترو نطقی ایراد کرد، که مبنای آن نه گزارشی از وضع کنونی کشورش، که بیشتر مروری بوخاسته از روحیه انقلابی و انسانی او بود. ترجمه این نطق، در برخی نشریات مرفقی و وابسته به احزاب کمونیست جهان به چاپ رسیده و راه توده نیز در شماره های گذشته این بخش ها را منتشر ساخته است. اخیراً یکی از همکاران "راه توده" به کشور کوبا سفر کرده و یک نسخه از روزنامه "گران ما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست کوبا را، که متن کامل این نطق در آن چاپ شده، همراه با گزارشی که از این سفر تهیه کرده برای چاپ در اختیار ما قرار داده است. بصورت همزمان، یکی دیگر از همکاران "راه توده" نیز که به سرزمین آزاد آمریکا سفر کرده نیز یادداشتی هائسی از مشاهدات خود را برای ما ارسال داشته است. مجموع این دو گزارش و همچنین ترجمه بخشی از نطق کاسترو را به نقل از روزنامه "گران ما" و همچنین خلاصه ای از دو گزارش دریافتی را (با توجه به محدودیت صفحات راه توده) در این شماره می خوانید:

نبرد سختی در پیش داریم

در مراسم ۷۰ سالگی فیدل کاسترو جمعی از انقلابیون و هنرمندان کوبا و برخی کشورهای آمریکای لاتین نیز حضور داشتند. به همین جهت نطق پر احساس کاسترو به خطابه ای شبیه شد، خطاب به همه آنها. کاسترو از جوانی اش یاد کرد و از همه انقلابیونی که به همراه او از کوه ها به شهرها بازگشته بودند. از نبرد نابرابر کوبانی ها برای استقلالشان، از قهرمانان استقلال کوبا، از انقلابیون آمریکای لاتین و سرانجام از "چه گوارا". کاسترو گفت:

«... من هرگز در طول زندگی ام در چنین شرایطی قرار نداشته ام و به مراسم ۷۰ سالگی ام فکر نکرده بودم. از خود می پرسم، که آیا این ۷۰ سال شایستگی چنین مراسمی را دارد؟ پیش از آنکه پشت میکرفن بیایم، چند بار در دلم تکرار کردم "فیدل مبادا اشکت سرازیر شود! بچه های ویتنامی تو را می بینند، اگر گریه کنی، آنها حیرت زده خواهند پرسید، چرا پدر بزرگ گریه می کند؟" وقتی با احتیاط گام برمی داشتم، تا خودم را به پشت بلند گو برسانم، مرتب در دلم تکرار می کردم این واقعیت است که تو ۷۰ ساله شده ای، این واقعیت است که ۷۰ سال یک عمر است، اما چرا نمی توان تصور کرد این سرآغاز تولد است! نه تولد من، تولد ایسان من به راهی که رفتم و خواهم رفت، تولد جهانی که بنای آن را نخواهم دید، اما بچه ویتنامی ها آنرا خواهند دید و از پیر مردی که آنرا وعده داده بود و از شما مردم کوبا که استوار بر سر ایسان خود ایستادید، یاد خواهند کرد! اگر ۷۰ سالگی و این مراسم به پاس شایستگی برپا شده باشد، من فکر می کنم کوبانی های زیادی هستند، که لایق تر از من هستند... در این سال ها اغلب با اندوه زیاد به مبارزاتی فکر می کنم که بیش از ۵۰ سال برای احقاق حق توده ها و برای استقلال وطنشان مبارزه کردند، اما نتوانستند آرزوهایشان را به چشم ببینند. به نسل هائسی فکر می کنم که یکصد سال است (اشاره به آمریکا لاتین) برای استقلال، عدالت و دستیابی به مقام و منزلت انسانی مبارزه می کنند و همه این اهداف برایشان یکسان بوده است. چرا امشب نباید از "مارتی" یاد کنم. او که نتوانست مانند من ۷۰ سال زندگی کند و در اولین روزهای نبرد استقلال در سال ۱۸۹۵ زندگی را بدرود گفت. "ماسه تو" هم امشب اینجاست، در کنار ما! امروز یکصد سال از آن تاریخ می گذرد. آن ها با خون خود راه را برای ما باز کردند، بدون اینکه خود پیروزی را ببینند. استقلال ما یک پیروزی بود. در اول ژانویه ۱۹۵۹ ما برای نخستین بار صاحب یک کشور آزاد و مستقل شدیم. بیاد بیاورید، که ۳۷ سال محاصره اقتصادی آمریکا را برای حفظ همین پیروزی تحمل کردیم. آنها که فکر می کنند ما به این آسانی از پیروزی خود دست می کشیم، می توانند باز هم ما را امتحان کنند. ما یاران زیادی را در راه خنثی کردن توطئه ها برای به شکست کشاندن این پیروزی از دست داده ایم. این توطئه ها انقلابیون بزرگی را از ما گرفتند... به من می گویند، که ما ۷۰ سال نبرد انقلابی را در کنار هم پشت سر گذاشته ایم. بهتر است بگوئیم ما ۷۰ سال تجربه انلوزی و نوآموزی را پشت سر گذاشته ایم... من در تمام طول زندگی ام سعی کرده ام از اشتباهاتم درس بگیرم و برای تصحیح آنها بکوشم، اما مثل هر انسان دیگری بر همه این ضعف ها و اشتباهات غلبه نکرده ام... از من می پرسند چگونه می اندیشم؟

قمارخانه قاره آمریکا شهرت داشته، سخت قابل درنگ است. از جمله نکات دیگری که برای همین همراهان جالب بود، تنوع رنگ پوست ها بود. برابری رنگین پوستان، بویژه برای اروپایی همراه ما که خود را نژاد سفید و بقیه را رنگین پوست می شناسند، نیز قابل توجه بود. همه رنگین پوستان کوبانی اند، در حالیکه در اروپا رنگین پوست ها خارجی به حساب می آیند. نسلی از اسپانیایی ها، که برای نخستین بار قدم به خاک کوبا گذاشتند، کوبانی هائی به حساب می آیند که رنگ پوستشان سفید است. سیاه پوستان نسل برده گانی هستند که همراه اروپایی ها به کوبا برده شدند. اجداد آنها که از غرب آفریقا و بعنوان برده به کوبا برده شدند صورت های نسبتاً پهن، بینی بزرگ و اندام های کشیده دارند و آنها که نسلشان به شرق آفریقا می رسد صورت های کشیده، بینی باریک و اندامی استخوانی دارند. این مجموعه آفریقائی و اسپانیولی با هم در آمیخته و در کنار نسلی که حاصل ازدواج آنهاست، همگی کوبانی شناخته می شوند. به نسبت همین تنوع نژادی و رنگ پوست ها، تنوع مذهبی نیز در کوبا وجود دارد، که ما هیچ مانعی بر سر راه اجرای مراسم آئین های مذهبی این مردم ندیدیم. این صبر و تحمل در عرصه سیاسی بویژه در سال های اخیر، نیز رعایت شده است. این امر از آنجا که تبلیغات و تحریکات سیاسی آمریکا بی وقته ادامه دارد، برای همه همراهان اروپائی ما نیز جالب بود. این گشایش فضای سیاسی را با برخی کوبانی ها نیز در میان گذاشتیم. این گفته آنهاست، که اکنون مخالفت با تصمیمات دولتی، ضدیت با نظام حکومتی و حزبی تلقی نمی شود! شوراهای محلی، شوراهای اداری و شوراهای کارگری گسترش یافته و جلسات آنها با جدیت بیشتری تشکیل می شود. اکنون علاوه بر مسائل معیشتی و اختصاصی، بسیاری از تصمیمات حکومتی و دولتی نیز در این شوراهای بی بیم و هراس به بحث گذاشته می شود.

حفظ استقلال کشور، انگیزه پر قدرتی برای مقاومت در برابر آمریکا است. کوبانی ها ۳ جنگ آزادیبخش را پشت سر گذاشته اند. یکبار برای خاتمه بخشیدن به کلونیالیسم اسپانیولی ها در قرن ۱۹، که به آزاد شدن بردگان کوبانی انجامید. جنگ دوم برای رهائی از نوکلونیالیسم ایالات متحده آمریکا بود، که سرانجام به جنگ استقلال کوبا به رهبری "خوزه مارتی" انجامید. "خوزه مارتی" به همین دلیل قهرمان استقلال کوبا شناخته می شود. این استقلال کامل نشد، زیرا آمریکا حکومت بانیستا را به مردم کوبا تحمیل کرد و این جزیره را به کاباره ای بزرگ مبدل ساخت. همین است که انقلاب ۱۹۵۹ را مردم سرآغاز استقلال کامل کشورشان می شناسند.

در سال های اخیر، خدمات مجانی در عرصه های دیگری محدود شده است. برای مثال برای دیدن مسابقات ورزشی باید بلیت خرید، بلیت پروازهای داخلی و همچنین مسافرت با قطار گران شده اند، اما نه آنقدر که از توان مالی مردم فراتر باشد. برای مثال و با توجه به حقوق و دستمزدها که در بالا به آن اشاره کردم، برای یک مسافرت ۱۰۰۰ کیلومتری باید ۲۵ پزو و برای همین سفر با هواپیما باید ۶۸ پزو بلیت خرید. کشور برای مقاومت و باقی ماندن بر سر پای خویش، به ارز نیازمند است و انگیزه هائی قوی برای کار و تلاش بیشتر مردم.

شما می گوئید، که من سیاستمداری انقلابی ام که همیشه به انقلاب نیازمندم؛ چرا فراموش می کنید که انقلاب را توده های مردم می کنند؛ آنها انقلاب کوبا را تا اینجا هدایت کرده اند، از استقلالشان دفاع کرده اند و از وطنشان دفاع کرده اند؛ و شما نویسندگان و هنرمندانی که در این جمع هستید؛ شما بیش از سیاستمداران در تاریخ ماندگار خواهید بود. رنج ما در شعر شما، تلاش بشریت برای زندگی بهتر در آثار شما و سخت کوشی مردم کوبا در هنر شما منعکس است. همه ما در کنار هم دوران سخت و بفرنجی را پشت سر می گذاریم؛ نبرد دشوار هنوز در پیش روی ما قرار دارد؛ راه های دشوار هنوز پشت سر نمانده است؛ ما حق نداریم ایسانان را از دست بدهیم، از همه امکاناتی که پیروزی و غلبه ما را بر همه این دشواری ها ممکن می سازد باید استفاده کنیم، انسان طراز نوین حق ندارد ناامید شود؛ این ایسان و پای فشاری بر آن، اکنون و در دورانی که ما در آن قرار داریم، تضمین کننده موفقیت ماست؛ این ایسان را باید برای نسل بعد از خودمان به میراث بگذاریم...!

* دو قهرمان استقلال کوبا

"دومینکن"

برده داری مدرن!

ب. آذر

صف عریض و طویلی که پشت سر من درست شده بود، دیدنی بود. مسئول مربوطه اسم و عکس پاسپورتم را با کلی اسم و عکس تروریست‌های معروف جهان مقایسه کرد و چون شباهتی با هیچ یک از آنها نداشتم، سر آخر با یک چشم نگاهی مشکوک و کشدار به صورتم کرد و با چشم دیگر آنرا با عکس با حجابی که در پاسپورت داشتم مقایسه کرد. گیج و مبہوت و متعجب از اسپانیولی شکسته بسته‌ای که حرف می‌زد، از سر بی میلی مهری پنازین پاسپورتم زد و اجازه داد از سالن ترانزیت خارج شوم! شاید جزو معهود ایرانی‌هایی بودم که وارد "دومینکن" شده بودم.

من و دوست آلمانی‌ام در یک جمع توریستی و برای سه هفته راهی "دومینکن" شده بودیم. رانندگی مردم همانقدر با مقررات اروپا و بویژه آلمان مغایر بود، که با رانندگی در تهران قابل مقایسه. هیچکس حق دیگری را مراعات نمی‌کرد و هر کس اتومبیل بزرگتری را هدایت می‌کرد، خود را صاحب حق می‌دانست! نخستین توضیح راهنمای ما، پیرامون همین وضع آشفته رانندگی بود: در جمع کسانی که رانندگی می‌کنند، شاید فقط ۲۰ درصد گواهینامه رانندگی داشته باشند! آب آقیانوس در اینسو آبی‌تر از آنسو آن بود، که بدلیل آب دریا کارائیب است. قرار داشتن درخت‌های نخل و نارگیل و آناناس در کنار هم و عطری که از میوه این درختان در فضا پخش است، چنان جادوشی است، که رطوب هوا را فراوان کرده‌ایم. شادی ناشی از دیدن زیبایی طبیعت، با عبور از خیابان‌ها و دیدن زندگی مردم یکباره جای خود را به غم می‌دهد. در همان دقیقه ورود به هتل محل اقامتمان متوجه شدیم، که در اینجا دو دنیا و دو زندگی وجود دارد. دنیایی که در هتل‌ها جریان دارد و دنیایی که در خارج از هتل‌ها بر مردم تحمیل شده‌است. جزیره به دو بخش و یا دو کشور تقسیم شده‌است. هائیتی و دومینکن. راهنمای ما می‌گوید که وضع زندگی مردم هائیتی بهتر از مردم دومینکن است، اما او بیش از همه به آمار ورود و خروج توریست‌ها نگاه می‌کند و نظر می‌دهد. هر کجا که توریست‌ها بیشتر باشند، به زعم او وضع مردم هم بهتر است. اقتصاد هر دو بخش جزیره متکی است به توریسم و تولید نیشکر، توتون و صلور میوه‌های گرمسیری. در میان توریست‌های سفید پوستی که هنگام عبور از خیابان‌ها به مردم فخر می‌فروشند، آلمانی‌ها، انگلیسی‌ها، هلندی‌ها و سرانجام آمریکایی‌ها بیشتر به چشم می‌خورند؛ و من هم با موهای سیاه و تاپ گرفته در هوای مرطوب و پوست سبزه به اهالی محل بیشتر شبیه هستم، تا توریست‌هایی که در کنارشان اینسو و آنسو می‌روم!

... در هر گذرگاهی یک گروه ۶-۵ نفره ایستاده‌اند و با سازه‌های محلی، آهنگ‌های آمریکای لاتین را می‌نوازند. با دیدن اولین گروه از این نوازندگان به یاد گروه‌های مشابهی افتادم که در سراسر اروپا و بویژه آلمان، در گذرگاه‌های پررفت و آمد ایستاده و برای در آوردن نان شبشان آهنگ‌های آمریکا لاتین را می‌نوازند. هم در آلمان و هم در اینجا، برای من که اندوه قتل "سالوادور آلنده" را هرگز نتوانسته‌ام از خود دور کنم، این موسیقی یعنی ویکتور خارا، یعنی "آلنده"، یعنی "پیتوشه"، یعنی استادیوم ورزشی بزرگ شهر سانتیاگو در روز کودتا و به زنجیر کشیده شدن آزادی...

زندگی مردم، علیرغم امکاناتی که در اختیار توریست‌هاست، بسیار ساده و ابتدائی است. در کنار خانه‌های محقر مردم تابلوهای بزرگ و نتون‌های پیسی کولا همه جا دیده می‌شود. این تبلیغات چنان در هر کوچه و پس کوچه جزیره به چشم می‌خورد، که انسان گاه تصور می‌کند شیشه بزرگ پیسی کولا، همان مجسمه تمام قد رهبر کشور است! در کنار این تبلیغ، سیطره فرهنگی و اقتصادی آمریکا بر جزیره باور نکردنی است. این وضع به گونه‌ایست، که گاه تصور می‌کنم می‌توان زمان را در ذهن خویش به عقب بازگرداند و دوران برده داری را بغاطر آورد، منتهی برده داری مدرن و به روش آمریکائی را. همه چیز در خدمت سرمایه داری هدایت شده از سوی آمریکا، و بازتاب آن را می‌توان در شکل فحشاء، مواد مخدر و مشاغل انگلی مثل دلالی دید. با دیدن صحنه‌هایی که چنین برده داری مدرنی را تداعی می‌کند، بارها آن تبلیغات پوچ و بی محتوایی را به خاطر آوردم که در جمهوری اسلامی برای مبارزه با یورش فرهنگی براه انداخته‌اند. اگر یورش فرهنگی همان است که بازتاب آنرا در دومینکن دیدم، یعنی فحشاء، دلالی، مواد مخدر و... که همه آنها را سرمایه داری حاکم در ایران نیز خود مروجش است، منتهی در کشور ما با نماز و صلوات و روزه و عوام فریبی مذهبی همراه است و در اینجا از این عوام فریبی خبری نیست!

۴۰ درصد مردم "ایدنز" دارند و این سوغاتی است، که توریست‌های خوشگذران آمریکائی و اروپائی با خودشان به جزیره آورده و گسترش می‌دهند. توریست‌هایی که "ایدنز" دارند، بدون کوچکترین کنترل و محدودیتی با زنانی که

برای خرج زندگی تن فروشی می‌کنند، همبستر می‌شوند. این وضع در مورد زنان توریست هم صادق است. آنها نیز بدون کوچکترین محدودیتی با مردان جزیره همبستر می‌شوند. و این شرم آور است، که حرفه خیلی از مردانی که اطراف هتل‌ها، خیابان‌های محل رفت و آمد توریست‌ها، کازینوها و تفریگاه‌ها پرسه می‌زنند، نقش فاحشه‌های مزد را برای زنان سالند و سالخورده اروپائی دارند که برای تعطیلات ۱۰-۱۵ روز به جزیره می‌آیند. داخل همان اتوبوس‌های توریستی که اینطرف و آنطرف می‌رود، مردان اطراف این تفریگاه‌ها تبلیغ می‌شود؛ اینکه قدرت جنسی آنها زیاد است و از معاشرت با آنها نترسید!

جزیره با کنترل پزشکی، جمعیت، بیمه پزشکی و بازنشستگی بیگانه‌است. در یکی از روزها، طبق برنامه از پیش تعیین شده، از یک کارگاه سرمایه‌سازی در ارتفاعات زیبای آلپ دومینکن دیدن کردیم. کارگاه در یک روستا قرار داشت و محصولات آن بسیار زیبا و دیدنی بود. بچه‌های کم سن و سال با صورت‌های استخوانی و دست‌های باریک و چشم‌های سیاه و گود افتاده، زیر آفتاب سوزان نیروی کارشان را می‌فروختند. صحنه‌هایی شبیه کارگاه‌های قالی بافی خودمان در یزد و کرمان و خراسان و...

همان روز در یک فستیوال رقص برانگنا "پورتو پلاتا" شرکت کردیم. این فستیوال سالی یکبار برگزار می‌شود. هزاران هزار بومی مثل مور و ملخ درهم می‌لولیدند و پس از سخنرانی یک ساعته و کسل کننده شهردار شهر، دسته‌های مختلف شروع به رقص کردند. این‌ها دسته‌هایی از کشورهای مختلف منطقه کارائیب بودند که لباس‌های محلی خودشان را برتن داشتند. پس از پایان مراسم رسمی که با پرواز چند هلیکوپتر و فرود چند چتر باز نیز همراه بود، و بعد از آنکه مقامات کاسه کوزه‌شان را جمع کردند و رفتند، تازه جشن خود مردم بومی شروع شد. همان رقص‌ها، اما با لباس‌هایی که رنگ آنها پریده بود!

در همین فستیوال و در جشن خود مردم بود، که تازه متوجه شدم عده زیادی از اهالی محل سفید پوستند. راهنمای محلی برایمان تعریف کرد که پس از کشف قاره آمریکا توسط کریستف کلمب، مردم جزیره از یکدستی درآمد. مردمی با پوست زرد، چشم‌های بادامی، سفید پوست با چشم‌های آبی و... همه نوع در میان جمعیت بودند. در "سانتو دومینگو" پایتخت دومینکن، راهنمای محلی اطلاعاتمان را اینگونه افزود کرد:

«ملکه اسپانیا سه کشتی بزرگ در اختیار کریستف کلمب گذاشت تا به کشف و تحقیق بپردازد. او از اسپانیا و از طریق جزایر قناری حدوداً سه ماه طول کشید تا پایش به اولین جزیره رسید. این جزیره آل سالوادور نامیده می‌شد. دومین جزیره کوبا و سومین جزیره هائیتی بودند. هائیتی به زبان سرخ پوستی یعنی سرزمین کوهستانی. امروز نیمی از این جزیره دومینکن است. (از ۱۸۴۴ میلادی و به نام کشیش‌هایی که مبلغ مسیحیت بودند) قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب توسط دیگر دریانوردان اروپائی کشف شده بود، اما آنها صدایشان در نمی‌آمد، زیرا نمی‌خواستند دیگران از طلا و مرواریدی که آنها بدان دست یافته بودند، با خبر شوند. سرخ پوست‌ها، یعنی ساکنان اصلی جزیره توسط مهاجرین اروپائی چنان قتل عام شدند، که امروز دیگر کوچکترین اثری از این نژاد برجای نیست.»

شاید اروپائی‌های همراه من از این اطلاعات زیاد خوششان نیامد، اما من از اینکه به آنها یادآوری می‌شد، نواده‌های کیستند، از ته دل خوشحال بودم و درعین حال اندوهگین، بویژه اینکه می‌دیدیم، آن قتل عام تاریخی، امروز نیز با تاراج فرهنگ و ثروت محل و با گسترش بیماری "ایدز" توسط این نواده‌ها ادامه دارد!

سانتو دومینگو شهری است با ۵۰۰ سال سابقه تاریخی و ۲۵ میلیون جمعیت. شهری مثل همه شهرهای مرکزی کشورهای جهان سوم، که به زور نئون و تابلوهای تبلیغاتی و حضور بی‌وقفه توریست‌ها جزیره‌ای مدرن دارد. این شهر هم مثل همه شهرهای مشابه، چهره‌ای دوگانه و ناعادلانه دارد. بخش اعیان نشین و ثروتمند شهر با هتل‌ها و کازینوها و سالن‌های رقص، خیابان‌های تمیز و رفت و آمد اتومبیل‌های مدرن، و بخش فقیر نشین شهر که از زیر پای قسمت ثروتمند نشین شهر شروع شده و تا آنسو حلسی آبادها ادامه می‌یابد. نسبت به این قسمت شهر هم، نسبت فیل و فنجان است. فنجانی طلایی و فیل عظیم البته، با خرطومی که گاه آنرا برای ایجاد مزاحمت نیز گاه در فنجان فرو می‌برد. فقر و فلاکت شامل بیش از ۵۰ درصد جمعیت شهر می‌شود. حدود ۲۵ درصد مردم زندگی کاملاً متوسطی دارند و ثروتمندان نیز ۱۵ درصد کل جمعیت شهر را تشکیل می‌دهند. راهنمای محلی که گوش‌های مرا، شنواتر از گوش همسفران اروپائی‌ام یافته بود، به خواهر من آمار و ارقام زیر را تهیه کرد و در اختیارم گذاشت: نزدیک به ۲۰ درصد مردم دومینکن بیکارند. البته این آمار شامل حال دست فروش‌ها و دوره گرد و... نمی‌شود، که بهر حال نان خودشان را درمی‌آورند. (شباهتی انکارناپذیر به وضع ایران خودمان) این آمار در هائیتی بیشتر است. در آنسو جزیره ۴۰ درصد مردم بیکارند و اغلب برای یافتن کار و پول راهی اینسو جزیره می‌شوند و کارهایی را که مردم اینسو جزیره با حقوق کم انجام نمی‌دهند، آنها انجام می‌دهند. مثل کار طاق‌ت فرسا در مزارع نیشکر. همین امر خود به خود به نوعی رقابت توأم با کینه بین مردم دو سوی جزیره شده‌است! ...

دست دارند، در داخل کشور سرعت رو به گسترش است، اما با کمال تأسف، در مهاجرت که نفرت از جمهوری اسلامی جانشین منطق مبارزه با حکومت جمهوری اسلامی شده، این شناخت و آگاهی هنوز در سطحی نیست که در مطبوعات وابسته به اپوزیسیون بازتاب ضروری خود را بیابد؛ به همین دلیل است که انعکاس وقایع، رویدادها و مبارزات داخل کشور در خارج از کشور، امروز به یک وظیفه سیاسی و توده‌ای تبدیل شده است!

حاج بادامچیان در مصاحبه خود و درباره جناح‌بندی‌ها در جمهوری اسلامی، هم‌صدا با برخی سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون می‌گوید:

«... اصلاً روحیه بعضی‌ها این قضایاست که دنبال تفرقه در جامعه هستند و دنبال مسائل تضادی هستند. در همین انتخابات اخیر (منظور دوره پنجم مجلس است) شما دیدید که جناح‌بندی کردند. یک گروه جناح راست، یک گروه جناح چپ. بنده در مجلس دوم، آن موقع هم که این بازی‌ها را درآوردند، عرض کردم که آقایان محترم اگر در خط امام هستید، در خط امام جناح چپ و راست نداریم. خط امام، یعنی خط فقه اصیل اسلامی، فقه صاحب جواهر، یا تشخیص مجتهد زنده‌ای مثل امام و ولایت‌پذیری. بنابراین اینکه شما بیایید و بگوئید که در خط امام دو جناح هست که یکی طرفدار سرمایه‌دار است و دیگری طرفدار جنگ فقر و غنا است، این می‌خواهد پولداری را حاکم کند و آن می‌خواهد مثلاً فقر را حاکم کند، خوب این بحث‌هایی که پیش می‌آید نتیجه‌اش چه می‌شود، نتیجه‌اش این می‌شود که توده مردم به شما بی‌اعتقاد می‌شود. توده مردم که بی‌اعتقاد می‌شود، به انزوای سیاسی کشیده می‌شوند. یکی از این کسانی که سردمدار این بحث‌هاست، روزنامه "سلام" است... روزی که روزنامه سلام تاسیس شد خوشحال شدم، اما بعد متوجه شدیم که اینها در این قضایا، در تیر زدن، در مقاله نوشتن درقضایا یک جهت خاص دارند، همین قضایا حالا به جانی رسیده که در این دوره انتخابات حالا دیگر چپ و راست هم نبود، اینها هم تقسیم شدند به راست سنتی، راست جدید، چپ قدیم، چپ جدید، چپ کهنه، چپ نیم‌دار، چپ وصله‌دار. نتیجه چه شد؟ ما گفتیم که این مسائل را راه نیاندازید...»

راه توده: این مصاحبه بادامچیان مربوط به بعد از انتخابات مجلس پنجم است. بادامچیان به خبرنگار یا خبرنگاران روزنامه سلام می‌گوید که با این بحث‌هایی که راه انداخته‌اید، منزوی شده‌اید. این ادعا در حالی مطرح می‌شود، که در همان انتخابات مجلس پنجم که بادامچیان به آن اشاره می‌کند، مردم نه به بادامچیان و نه به دیگر رهبران موفقه اسلامی رای ندادند و در واقع موفقه اسلامی باید پی به انزوای خود در میان مردم برده باشد!

اگر اپوزیسیون جمهوری اسلامی، از سیاست تحریم پیروی نکرده بود و یا اگر سیاست و مشی خود را بر اساس رویدادهای داخل کشور متمرکز می‌کرد و یا بکند، آنوقت می‌توان بر کناری بازندگان انتخابات اخیر مجلس را به شعار جنبش مردم برای آزادی خواهی و ارتجاع ستیزی تبدیل کرد. ارتجاعی که به گفته خانم "ربانی" سرمایه‌داری جمهوری اسلامی پشت آن سنگر گرفته است. بادامچیان با انکار چپ و راست، می‌خواهد مرزهایی را که مردم بین خود با طرفداران مطلقه حکومت بازار و ارتجاع مذهبی کشیده‌اند، درهم ریخته و همه ریش و تسبیح‌دارها و نماز خوان‌ها را یکدست معرفی کند. این درواقع همان تز «رژیم ملاحا»ی کیهان لندن است. این تلاش مضاعف برای مغشوش کردن مرزها از سوی رهبران حزب بازار و سلطنت‌طلبان در اپوزیسیون خارج از کشور را باید با تلاشی مضاعف افشا کرد و اجازه نداد مرزها نزد توده مردم مغشوش جلوه کند. همانقدر که برای یکدست جلوه دادن جناح‌بندی‌ها توسط سران حزب سرمایه‌داری تجاری ایران اهمیت حیاتی دارد، تدقیق این صف‌بندی‌ها توسط اپوزیسیون مترقی و تحول‌خواه جمهوری اسلامی نیز جنبه حیاتی دارد.

باز گردیم به بخش‌های دیگری از مصاحبه اسد الله بادامچیان. «... این تعاریف چپ و راست، از غرب و شرق آمده. ما نصیحت می‌کنیم که این بحث‌ها را نکنید و تفرقه نیاندازید.»

در اینجا خبرنگار و یا خبرنگاران سلام بدرستی و به‌عنوان سوال مطرح می‌کنند: «... اختلاف دیدگاه وجود دارد. چه در زمان امام و چه حالا. ما در مصادیق با هم به اشکال برخورد می‌کنیم. مثلاً ما دیدیم که در یک جریان امام گفت که به نخست‌وزیر رای بدهند و یک عده در مجلس رای ندادند. یعنی بحث مولوی و ارشادی را به راه انداختند.»

راه توده: این اشاره است به گروه ۹۹ نفره نمایندگان مجلس اسلامی در زمان حیات آیت الله خمینی، که وابسته به بازار، موفقه و روحانیت مبارز

برای اپوزیسیون که بخواهد واقعا در جنبش مردم شرکت داشته و مبارزه کند، پیش از شناخت دیدگاه‌های نوین این مشروطه‌خواه، آن سلطنت‌طلب و یا این حزب تازه تاسیس و یا آن رهبر استحاله یافته فلان سازمان چپ، ضرورت دارد، بداند در جمهوری اسلامی چه می‌گذرد؟ چه گذشته است؟ مواضع کلیدی در دست چیست؟ آنها که این مواضع را در اختیار دارند، دارای کدام دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی هستند؟ ...

آشنائی دوباره با طرفداران "ولایت مطلقه فقیه" در جمهوری اسلامی

گروه ۹۹ چگونه به قدرت دست یافت!

آیت الله کنی، آیت الله جنتی، همراه ناطق نوری، که حالا مدافع ولایت مطلقه فقیه هستند و لشکر "انصار حزب الله" را برای سرکوب مخالفان ولایت مطلقه فقیه براه انداخته‌اند، گروه ۹۹ را برای مخالفت با آیت الله خمینی رهبری می‌کردند!

اسد الله بادامچیان، دبیر اجرایی حزب "موفقه اسلامی" و مشاور عالی توه قضائیه جمهوری اسلامی، در مرداد ماه گذشته با روزنامه "سلام" یک مصاحبه دوساعته و نیمه کاره انجام داد. این مصاحبه در دو نوبت و با ذکر نیمه تمام ماندن مصاحبه، در روزنامه سلام ۲۸ و ۳۰ مردادماه چاپ شد. در سراسر این مصاحبه، بادامچیان تلاش دارد درعین ستیز با چپ مذهبی از چارچوب حرف‌های کلی خارج نشده و وارد جزئیات مربوط به حضور جناح‌های موسوم به چپ و راست در جمهوری اسلامی و اختلاف دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی آنها نشود. درعین حال او منکر هر نوع گرایش به چپ و یا راست در جمهوری اسلامی شده و در برابر پیشنهاد مصاحبه‌کننده که تلاش می‌کند بادامچیان خودش نامی غیر غریبی و غیر شرقی و اسلامی برای این جناح‌بندی‌ها پیدا کرده و اعلام دارد، طفره رفته و آنرا به آینده موکول می‌کند. او در واقع از بیان هر نوع نامی که تأییدکننده حضور احزاب و یا گروه‌بندی‌های سیاسی باشد، خودداری می‌کند. بدین ترتیب، دبیر اجرایی یک حزب حکومتی، که صدور مجوز فعالیت سیاسی برای دیگر احزاب نیز در اختیار اوست (بادامچیان دبیر کمیسیون ماده ۱۰ برای صدور پروانه فعالیت سیاسی به احزاب است!) بر ستیز خود با احزاب و فعالیت آنها پا فشاری می‌کند. بخش‌هایی از این مصاحبه را، که آشکارا در برابر سخنانی خانم رجائی قرار دارد، در زیر می‌خوانید. آگاهی از این نظرات کسانی، که در جمهوری اسلامی قدرت را در

گفتگوی مطبوعاتی

سازمان مجاهدین

انقلاب اسلامی و

نهضت آزادی ایران!

مذاکرات و بحث‌هایی که گفته می‌شود از مدت‌ها پیش بین نهضت آزادی ایران و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی جریان دارد، به شماره‌های اخیر نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز راه یافته است. دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران در گفتگو و دیداری که از سوی "راه توده" با وی در کشور آلمان صورت گرفت، بر این مذاکرات و بویژه با تأکید بر علنی بودن آن به‌مناسبت گامی در جهت همسوسازی سازمان‌های سیاسی داخل کشور در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی تأکید کرده بود. نشریه عصرما در شماره ۶۰ خود (دیماه ۷۵) در پاسخ به سؤال یکی از خوانندگان این نشریه درباره مواضع سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در برابر نهضت آزادی ایران، ضمن تأکید بر برخی اختلاف نظرات و اختلاف دیدگاه‌های موجود بین این دو سازمان از فعالیت علنی و قانونی نهضت آزادی ایران دفاع کرد. عصرما از قول مسئولین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نوشت، که روزنامه "میزان"، ارگان نهضت آزادی ایران در زمان نخست‌وزیری میرحسین موسوی نه با موافقت دولت، بلکه توسط جناح کنونی راست سستی، که مستقل از دولت عمل می‌کردند تعطیل شد. (مشروح این خبر در شماره ۵۶ راه توده چاپ شد)

نشریه عصرما در شماره ۶۲ خود نیز ضمن درج نامه توضیحی نهضت آزادی، به برخی نقطه نظرات مطرح شده در این نامه نیز پاسخ داده است. از جمله در این ارتباط می‌نویسد:

«موضوع سازمان در قبال نهضت آزادی ایران، از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، همان است که در شماره ۶۰ عصرما بر آن تأکید شده است و از این بابت "تحول مثبتی" به شمار نمی‌رود... با وجود این ما "استقبال" نهضت را از مواضع خود متفاوت با گذشته ارزیابی کرده و آنرا به فال نیک می‌گیریم.» (اشاره به ارزیابی نهضت آزادی ایران از حمایت عصرما از فعالیت علنی نهضت آزادی ایران است)

نشریه عصرما پس از اشاره به انتخابات اخیر مجلس اسلامی و اینکه در مرحله نخست آن ۲۵ میلیون نفر در رأی‌گیری شرکت کردند و پس از آنکه این شرکت در انتخابات را دلیل عدم بحران مشروعیت جمهوری اسلامی ارزیابی می‌کند، درباره فعالیت نهضت آزادی بار دیگر تأکید می‌کند:

«... درباره توقیف روزنامه میزان و عدم صدور مجوز رسمی برای فعالیت نهضت آزادی، تعطیل "میزان" چنانکه پیشتر هم متذکر شده ایم، اقدامی خودسرانه و شخصی بوده و مورد تأیید ما نیست و در مورد دوم نیز، چنانکه بارها توضیح داده شده، عدم دریافت مجوز فعالیت از سوی یک حزب و سازمان، به معنای انحلال و حتی غیر مجاز بودن فعالیت آن نیست. کما اینکه در سال‌های اخیر نهضت آزادی بدون داشتن مجوز، اقدام به فعالیت سیاسی کرده است و از جمله همین نامه را برای "عصرما" ارسال کرده است و به همین علت درج آن در نشریه کاری خلاف قانون محسوب نمی‌شود... تحلیل ما از جو کنونی مستطبق بر تحلیل نهضت آزادی نیست. ما جو کنونی جامعه و رشد آزادی‌های سیاسی و برخورد آراء و اندیشه‌ها را به رغم پاره‌ای محدودیت‌ها، کاذب نمی‌دانیم و معتقدیم در صورت عدم حاکمیت جناح انحصار طلب در انتخابات ریاست جمهوری آینده، روز به روز شاهد گسترش آزادی‌ها و رشد هرچه بیشتر جامعه و توسعه سیاسی خواهیم بود.»

تهران بودند و رهبریشان در آن زمان در اختیار ناطق نوری بود، که اکنون طرفدار ولایت مطلقه فقیه است و می‌خواهد رئیس‌جمهور شود!

خبرنگار سلام ادامه می‌دهد: «... به‌رحال در جامعه گروه‌ها وجود دارند و جناح‌ها وجود دارند و یک سری افراد و یک سری امور به هم نزدیک‌ترند. وقتی این جناح‌ها و این گروه‌ها وجود دارند، شما چه نامگذاری را پیشنهاد می‌کنید؟ چپ و راست و اینها نه، ولی بالاخره برای اینکه این گروه‌ها از هم متمایز باشند و شناخته بشوند و حرف‌ها و دیدگاه‌هایشان را بیان کنند چه اسمی می‌گذارید؟»

بادامچیان بازهم از نامگذاری طفره رفته و برای مفشوش کردن مرزها می‌گوید: «چپ و راست، این اصطلاحات غربی و شرقی است. پس هیچ...! آن قضیه ۹۹ نفری که رأی ندادند، این نبود که امام بفرمایند به دولت رأی بدهید و اینها نداده باشند. امام فرمودند من مصلحت نمی‌دانم فلانی نباشد. (منظور دولت موسوی است) اما مجلس باید کار خودش را بکند. چهار نفر از بزرگانمان خدمت امام رفتند، آیت الله مهدوی کنی، آیت الله جنتی، آتای ناطق نوری و شخص دیگری از طرف نمایندگان آنجا رفتند. در محضر امام عرض کردند، اما موقعی که شما می‌فرمایید مصلحت نیست، طبعاً نمایندگان به مصلحت شما رأی می‌دهند، اما شما در بخش دوم فرمایشتان می‌فرمایید، نمایندگان باید به وظیفه‌شان عمل کنند. نمایندگان اگر بخواهند به وظیفه‌شان عمل کنند، با دولت ایشان موافق نیستند، بنابراین رأی نمی‌توانند بدهند! امام فرمودند همین است که من می‌گویم. این شد که در روز رأی‌گیری، بعضی‌ها به آن قسمت از فرمایش امام رأی دادند و بعضی به این قسمت...!»

راه توده: در این پاسخ و توجیه بادامچیان حقایق کتمان‌ناپذیری وجود دارد.

اول- اینکه سردمداران آروز مخالف با نظرات ولی فقیه، همانهایی هستند که امروز ارکان پر قدرت حکومتی را در اختیار گرفته‌اند، یعنی مهدوی کنی، جنتی و ناطق نوری (بادامچیان نام نفر چهارم را نبرده است)؛

دوم- گروه روحانی طرفدار ولایت مطلقه فقیه، در جمهوری اسلامی، امروز از جمله همین سه روحانی هستند،

سوم- از این طرفداران ولایت مطلقه فقیه، که حالا به ظاهر از رهبر کنونی جمهوری اسلامی (علی خامنه‌ای) تابعیت می‌کنند و در واقع او را جلو انداخته‌اند و کار خودشان را پیش می‌برند، باید پرسید، چرا آن ۹۹ نفر که تنها این سه روحانی هم در جمع آنها بوده، خلاف مصلحت ولی فقیه رأی داده‌اند؟ آنهم ولی فقیه‌ای که هم در فقه و هم در رهبری و هم در مرجعیت تأیید مذهبی و توده‌ای مردم را داشت؟!!

خبرنگار و یا خبرنگاران سلام، باز هم تلاش می‌کنند تا بلکه ابتدا الله بادامچیان، در کموت صادرکننده مجوز فعالیت برای احزاب سیاسی، سرانجام بر جناح‌بندی‌ها، تحت هر نامی، که خود می‌پذیرد، مهر تأیید گذاشته و اسمی را برای آنها اعلام کند، تا مسئله احزاب به نوعی طرح شود، اما بادامچیان همچنان از پاسخ‌گویی در این مورد طفره رفته و تنها بر عدم پذیرش چپ و راست در جمهوری اسلامی پافشاری می‌کند:

«در هر جامعه‌ای، آیا در کشور ما جناح‌بندی وجود دارد یا ندارد؟ برای این جناح‌بندی چه اسمی بگذاریم؟ دوستانی که می‌گویند چپ و راست نباید باشد، ما تا حالا ندیده ایم که یک پیشنهادی بدهند... ما این جناح‌بندی‌ها را با چه صفت مشخص کنیم؟ شما پیشنهاد بدهید. آن کسانی که این اصطلاح‌ها را به کار می‌برند، عقلشان تا اینجا رسیده، حالا دیگران که عقلشان بیشتر می‌رسد، یک چیز جدید بگویند.»

بادامچیان می‌گوید:

«این پیشنهاد شماست، به همه دوستان ما هم، من این پیشنهاد شما را تکرار می‌کنم، که برادران اگر خواستند اسمی بگذارند... بنده اعتقاد دارم آن کسی که ولی امر می‌فرماید که این چپ و راست و این چیزها را نباید بگویند و اگر دوباره گفت، این در این بخش ولایت پذیر نیست... این گروه‌ها، کسانی هستند که موقعی که ولی امر یک مسأله‌ای را می‌فرمایند، اینها بپوش بپوش می‌روند به سمت توجیه... (مصاحبه نیمه تمام باقی می‌ماند)»

(برای درک ولایت‌پذیری امثال بادامچیان، مراجعه کنید به سخنرانی خانم رجائی در همین شماره راه توده)

نگاهی به اسناد تاریخی حزب توده
ایران و مقایسه آن با سیاستی که
در "نامه مردم" پیگیری می شود

"چپ نمائی" مشی حزب توده ایران نیست!

* جنبش و توده مردمی که نتوانند اصطلاحات جزئی را به رژیم تحمیل کنند، چگونه می توانند رژیم را سرنگون و با اصطلاح طرد کنند؟

* آنها که برخی مقالات زنده یاد طبری را تجدید چاپ می کنند، ایکاش آثار او را با دقت می خوانند، تا بلکه از چپ نمائی ها و انفعالی که مشوق آن در حزب توده ایران شده اند، دست برمی دارند!

نشریه "نامه مردم" در عنوان بزرگ شماره ۴۴۰ خود می نویسد: «آزادی در چارچوب رژیم ولایت فقیه امکان پذیر نیست». در همین مقاله گفته می شود: «(در چارچوب رژیم ولایت فقیه اصلاحات امکان پذیر نیست)».

این احکام به خودی خود دارای اهمیتی نبودند و می شد از آن ها به عنوان لغزش یا اشتباه لفظی صرف نظر کرد، اگر بصورت اساس و بنیان یک نگرش و خط مشی سیاسی درمی آمدند و طراحان آن، این چنین اصرار به تحمیل آن به حزب توده ایران نداشتند.

اما اینگونه ادعاها و ادعاهای مشابه که با ظاهری جدید و "انقلابی" ارائه می شود، نه جدید هستند و نه دارای محتوای انقلابی. جدید نیستند و در ادامه، گوشه ای از مبارزات حزب توده ایران علیه چنین ظاهر سازی های چپ روانه را خواهیم دید؛ دارای محتوای انقلابی نیز نیستند، زیرا پایه آن ها بر بی اعتمادی به نیروی توده های مردم بنا شده است و بر اساس آنها رژیم ولایت فقیه "قدر قدرتی فرض می شود که جنبش مردم توان تحمیل هیچگونه اصلاحات را به آن ندارد.

درست به همین دلیل است که بجای شرکت در مبارزه مردم در داخل کشور برای تحمیل عقب نشینی به رژیم و پیشرفت جنبش، تشکیل "آلترناتیو مکرراتیک" یا "جبهه آلترناتیو" در خارج از کشور هدف قرار می گیرد.

بالطبع این سوال پیش می آید، که آن جنبش و توده نی که قادر نباشد، حتی اصلاحاتی جزئی را به رژیم تحمیل کند، چگونه قادر خواهد بود آن را سرنگون و یا به اصطلاح "طرد" کند؟ و یا آن نیرویی که قرار است این رژیم را گویا "طرد" کند، در کجا و چگونه قرار است شکل بگیرد؟ جز در جریان مبارزه برای اصلاحات و تحمیل عقب نشینی به رژیم؟

نویسنده "نامه مردم" برای اینکه حکم خود را در مورد عدم امکان اصلاحات و مبارزه برای آن در چارچوب "رژیم ولایت فقیه" تئوریزه کرده و بدان لباس انقلابی ببوشاند، می نویسد: «همانطوریکه در مقابله با رژیم شاه مبارزه با "سلطنت" حلقه کلیدی را تشکیل می داد و مردم یک صدا سخن از رفتن سلطنت راندند، امروز نیز "ولایت فقیه" و مبارزه با آن، حلقه اساسی پیکار با رژیم استبدادی کنونی را تشکیل می دهد.» (همانجا)

آیا تحلیل و برداشت حزب توده ایران از مبارزه با دیکتاتوری شاه این چنین بود؟ آیا واقعا در جریان جنبش انقلابی سال های ۵۷-۵۶ مردم ایران بدون مطرح کردن خواست آزادی، اصلاحات، کوتاه شدن دست امپریالیسم، برچیده شدن ساواک و غیره، از همان روز نخست سخن از رفتن "سلطنت" راندند؟

خیر! واقعیت این چنین نبود و نمی توانست این چنین باشد. جنبش انقلابی در ایران مرکز با خواست یکصدای "طرد سلطنت" آغاز نشد. نه فقط اینکه در این جنبش کسانی شرکت داشتند که معتقد بودند، "شاه سلطنت کند، نه حکومت"، نه فقط اینکه کسانی خواهان "سلطنت بدون شاه" بودند، بلکه برای آن توده مردمی که در این جنبش شرکت داشتند و موضوع آنها برای ما اهمیت بنیادین دارد، خواست سرنگونی سلطنت نمی توانست از همان روز نخست مطرح باشد و مطرح نبود. جنبش انقلابی در ایران در ابتدا با یک سلسله اعتراضات و تظاهرات پراکنده نسبت به دستگاه های امنیتی و سرکوب ها و کشتارهای سازمان های پلیسی شاه در برخی شهرها آغاز شد. سپس اعتصابات بر اساس خواسته های اقتصادی و سپس اقتصادی-سیاسی و کاملاً سیاسی گسترش یافت. خواسته های مردم در ابتدا برقراری آزادی، بهبود وضعیت معیشت، برچیدن دستگاه جنیمی ساواک، برچیده شدن پایگاه های امپریالیسم در ایران و تأمین استقلال کشور و غیره بود. با این حال، جنبش در همین حد متوقف نماند. پس از شکست سیاست حکومت نظامی در ماه های مهر و آبان ۵۷، مسئله برکناری شاه و سپس تازه در ماه های آذر و دی مسئله سرنگونی سلطنت مطرح گردید.

هر کس صفحات نشریه "توید" را دنبال کند، می تواند این مراحل را به روشنی ببیند. کافی است بیاد بیاوریم که حزب ما سرنگونی سلطنت و استقرار جمهوری را در دیماه ۵۷، یعنی یکماه قبل از پیروزی بهمن به عنوان وظیفه جنبش مطرح کرد. حتی خود آیت الله خمینی نیز تا بهمن ۵۷ هم مسئله سرنگونی سلطنت را مطرح نکرد، بلکه تنها در درجه اول از برچیده شدن بساط استبداد و سپس از اینکه "شاه باید برود" سخن می گفت. تنها در ماه های دی و بهمن ۵۷ بود که سرنگونی سلطنت به خواست "یکپارچه" مردم ایران تبدیل گردید. خواستی که در روزهای قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ بصورت شعار "رهبران، ما را مسلح کنید"، اوج آگاهی و اطمینان خلق به قدرت خود را نشان داد.

تصور اینکه جنبش انقلابی ایران و توده های مردم، بدون اینکه ابتدا آن مراحل را از سر بگذرانند و توان خود را در جریان جنبش و اجرای خواسته های جزئی تر و محدودتر ببینند و آزمایش کنند، قادر بود سلطنت را "سرنگون کنند، لااقل نهایت بی اطلاعاتی از ابتدائی ترین اصول شناخته شده نزد توده ای ها را می رساند. اگر رهبران انقلاب ایران می خواستند از همان روز نخست، به جای آزادی ها، اصلاحات اجتماعی، برچیده شدن بساط استبداد، انحلال ساواک و غیره، سرنگونی "یکپارچه" سلطنت را مطرح سازند، انقلاب بهمن هم به همان سرنوشتی دچار شده بود، که ۱۷ سال است سرنگونی جمهوری اسلامی و طرد ولایت فقیه بدان دچار است!

بنابراین، ادعای مشترک همه چپ روها، که در "رژیم ولایت فقیه" آزادی یا اصلاحات امکان پذیر نیست، بر خلاف ظاهر انقلابی آن، در واقع به معنی صرف نظر کردن از انقلاب است؛ زیرا هر دگرگونی مثبتی در ایران الزاماً با خواست آزادی ها و اصلاحات آغاز خواهد شد و هیچ تحولی از روز نخست با سرنگونی جمهوری اسلامی و طرد ولایت فقیه شروع نخواهد شد. سردادن یک شعار غیر عملی که اصلاً در جامعه و بویژه در میان توده های مردم، که هر تحولی از نظر ما توده ای ها، در گرو بسیج آنها می باشد، مطرح نیست و در توان جنبش مردم نیز قرار ندارد، جز اینکه آنها را ناامید کرده و نسبت به قدرت و توان خود بدبین سازد، چه نتیجه دیگری می تواند داشته باشد؟

ما در جریان انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی دیدیم که سیاست شرکت در انتخابات و رای ندادن به ارجاع چه تاثیر مثبتی در جامعه و مردم بجای گذاشت. برای نخستین بار مردم دیدند و احساس کردند که می توان ارجاعی ترین نیروها را در جمهوری اسلامی به عقب راند. این تاثیر مثبت می توانست دهها بار بیش از این باشد، اگر مجموعه اپوزیسیون مترقی ایران سیاست واحدی اتخاذ می کرد و توده ای ها تنها نمی ماندند. با همین گام ها باید آغاز کرد، تا بتوان روحیه و اتحاد از دست رفته و تاثیر ۱۷ سال شعارهای غیر عملی، که در مردم ایران و هواداران نیروهای سیاسی برجای مانده است را زدود.

احکام کهنه

اما همانگونه که گفتیم، اینگونه احکام و فرمول‌ها جدید نیستند. آنچه که جدید است، آنست که عسده‌ای بنام حزب توده ایران، خود به یکی از مدعیان اصلی این ظاهرسازی‌های "چپ" تبدیل شده‌اند. بجاست که بیاد آوریم که حزب توده ایران خود چگونه می‌اندیشید:

زنده یاد احسان طبری* که باید امیلوار بود منتشرکنندگان برخی مقالات او، خود جزو مطالعه کنندگان آثار او باشند، در مقاله خود تحت عنوان انقلاب ایران و وظائف مبرم ما* (دنیایا ۱۳۵۱ شماره ۱) در بررسی ادعاهای چپ‌روها می‌نویسد: «در مسئله تمیز دادن وظایف و هدف‌های استراتژیک از وظائف و هدف‌های تاکتیکی، چپ‌روها ابهامات زیادی ایجاد کرده‌اند. براساس نظر چپ‌روها، وقتی انقلاب را می‌توان بدون زمینه ضرور تاریخی انجام داد، پس شعارهای استراتژیک انقلاب را هم می‌توان به عنوان وظایف اجرایی روز مطرح کرد. به همین جهت است که سرنگونی رژیم موجود و استقرار حکومت ملی و دموکراتیک بعنوان وظیفه اجرایی فوری به شعار منحصر بفرد برای چپ‌روها مبدل گردید. نتیجه مستقیم طرح یک شعار غیر عملی، یعنی مایوس کردن مبارزان و بطور عینی تقویت ضد انقلاب...»

احسان طبری در ادامه مقاله خود، اهمیت عظیم مبارزه برای اصلاحات را چنین بیان می‌کند: «حزب ما بارها متذکر شده که شعارها و وظائف تاکتیکی که لازمه پیشرفت آن، انقلاب اجتماعی نیست و خود افزارهای نیرومند افشاکاری، بسیج توده‌ها، سوق آنها به مبارزه، و به عقب نشینی وادار کردن رژیم است، در شرایط کنونی از اهمیت عظیم برخوردار است...» حزب ما یادآور شد که:

۱- نبرد در راه استقلال و علیه امپریالیسم و توطئه‌ها و بند و بست‌های رژیم با امپریالیسم؛

۲- نبرد در راه دموکراسی و علیه حکومت مطلقه و افزارهای تضيیعی او... برای تامین آزادی‌ها و حقوق مصرحه در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر؛

۳- نبرد در راه رفاه زحمتکش‌ان، مزد، حقوق، سطح زندگی، ساعت و شرایط و امنیت کار و غیره؛

۴- نبرد در راه ترقی اقتصادی و فرهنگی و تحولات مثبت اجتماعی (صنعتی کردن کشور، اصلاح ارضی دموکراتیک، ریشه کن کردن بیسوادی، تامین خدمات وسیع بهداشتی و فرهنگی و غیره) و سرانجام

۵- نبرد در راه صلح در مقیاس جهان و منطقه و علیه سیاست نظامیگری و بلوک‌بازی و سیطره جوئی رژیم، مهمترین وظایف مبرمی است که در برابر حزب طبقه کارگر مطرح است...» (تمامی تاکیدها از زنده یاد طبری است)

بنابراین مشاهده می‌شود که حزب توده ایران با چه درکی به مسئله تحول انقلابی در ایران نگاه می‌کرد و چگونه می‌کوشید مبارزه با رژیم شاه را وسیله‌ای برای توجیه انفعال و بی‌عملی تبدیل ننماید. در این زمینه لازم است به دفاع سرسختانه‌ای که حزب ما از حقوق و آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی مشروطه می‌کرد نیز اشاره شود. اما قبل از آن ببینیم "نامه مردم" چه نظری در مورد قانون اساسی ارائه می‌دهد. "نامه مردم" در شماره ۴۵۸ می‌نویسد: «کسانی که هنوز امیلوارند می‌توانند در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، که علیرغم بندهای مثبت و مبرقی آن تماماً در زیر یوغ اصل "ولایت فقیه" اسیر است، به آزادی و دموکراسی در ایران دست یابند، به گمان ما نه شرایط را درست درک کرده‌اند و نه به ماهیت و عملکرد واقعی روحانیت حاکم پی برده‌اند...» نویسنده "نامه مردم" همه چیز را وارونه می‌بیند. بنابه ادعایی وی گویا این بندهای قانون اساسی هستند که سرنوشت جنبش مردم را تعیین می‌کند و نه جنبش مردم، که سرنوشت بندهای قانون اساسی را رقم خواهد زد. اگر نویسنده نامه مردم یک لحظه به تجربه حزب ما در این مورد توجه می‌کرد، دچار چنین اشتباه بزرگی نمی‌شد.

حزب توده ایران در همان زمان تصویب قانون اساسی معتقد بود که این قانون انعکاسی است از واقعیت‌های جامعه و انقلاب ایران که به تائید اکثریت بزرگ مردم هم رسیده است؛ اما تصویب قانون اساسی یک مسئله و یک مرحله است، اجرای آن مسئله‌ای دیگر. نحوه و سمت اجرای قانون اساسی به مفاد بندهای آن بستگی ندارد، بلکه به سطح جنبش مردم و تناسب نیروهای طبقاتی جامعه بستگی خواهد داشت. بنابراین باید کوشید تا جنبش مردم را به پیش برد، رجوع را به عقب راند، تا قانون اساسی در سمتی مسترقی اجرا شود. درغیر

اینصورت ارتجاع پیروز خواهد شد و قانون اساسی را مطابق میل خود اجرا خواهد کرد.

در واقع اگر بندهای قانون اساسی این چنین تعیین کننده هستند که بر فراز جنبش مردم و تناسب نیروهای اجتماعی قرار دارند، در این قانون اساسی آزادی احزاب و انتخابات یا مثلاً ملی شدن بازرگانی خارجی هم هست، پس چرا اینها اجرا نمی‌شوند؟ بنابراین، ادعای اینکه "آزادی و دموکراسی" در چارچوب بندهای قانون اساسی ممکن نیست، فاقد هر گونه معنی است. این جنبش مردم است که مرزهای ممکن‌ها و ناممکن‌ها را تعیین و جایجا می‌کند، نه فلان اصل قانون اساسی یا تخیلات این یا آن نویسنده که مدام در جستجوی فرمول‌هایی کلی برای پاسخ دادن به همه پرسش‌هاست.

بنا به ادعای نویسنده "نامه مردم"، هر کس بخواهد به آزادی‌ها و اصول مترقی قانون اساسی تکیه کرده و برای تحقق آنها مبارزه کند، یا دچار "توهم" و خوش خیالی است یا "سازشکار" است و به عنایات "ولی فقیه" برای آزادی و دموکراسی چشم دوخته است. اما این حرف‌ها کیبی شده از روی ادعاهای چپ‌روها و چپ‌نماهاست. نشریه دنیا (مرداد ماه ۱۳۵۵) در رابطه با دفاع حزب ما از آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی مشروطه می‌نویسد: «اپورتونیست‌های چپ، مبارزه حزب ما را در راه دموکراسی و آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر "سازشکارانه" و "به آرزوی مقامات حساس" و "در انتظار عنایات شاه برای استقرار دموکراسی" و "اپورتونیسم" تعبیر کرده‌اند...» (صفحه ۴۷) اپورتونیست‌های چپ مدعی بودند که نام بردن از قانون اساسی مشروطه و دفاع از حقوق و آزادی‌های مصرحه در آن به معنی دفاع از سلطنت و حکومت شاه و علامت "سازشکار" بودن حزب توده ایران است. در حالیکه واقعیت آن بود که دفاع از آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی، دفاع از سلطنت نبود، که با لگدمال کردن قانون اساسی حکومت می‌کرد، بلکه دفاع از آزادی‌ها و فراهم ساختن امکان مساعدتر برای گسترش مبارزه توده‌های مردم بود...»

نشریه دنیا در ادامه می‌نویسد: «حزب طبقه کارگر معتقد است، مبارزه برای آزادی‌های سیاسی نه تنها مبارزه طبقاتی را نمی‌نمی‌کند، بلکه بعکس مبارزه طبقاتی را آگاهانه‌تر و گسترده‌تر می‌سازد، عقب مانده‌ترین اقشار مردم را به مبارزه جلب می‌کند و به آنان می‌آموزد که چگونه از منافع خود دفاع کنند... در شرایط مشخص کشورما آزادی‌های مصرح در قانون اساسی نمره جانبازی‌های مردم در انقلاب مشروطیت علیه شاهان مستبد قاجار و دستاورد مبارزه مردم در مرحله معینی از روند انقلاب اجتماعی میهن ماست. طبقه کارگر باید بتواند از هر وجه دستاوردهای دموکراتیک مردم که طی سالیان دراز مبارزه بدست آمده، دفاع کند و برای گسترش آن مبارزه نماید، نه آنکه فقط به افشای دیکتاتوری بپردازد...» (همانجا)

همین امروز وقتی ما می‌گوییم که حقوق و آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی جمهوری و دستاوردهای انقلاب بهمین و مبارزه طولانی مردم ایران است و باید از وجب به وجب آن دفاع کرد، یا متهم می‌شویم که به انتظار عنایت "ولی فقیه" نشستیم و یا اینکه در برابر واژه "آزادی" چند علامت سوال و تعجب و مسخره گذاشته می‌شود، یعنی مثلاً "آزادی وجود ندارد که ما از آن دفاع کنیم"

سرنوشت حزب ما تا چه زمان بدینگونه جمله‌پردازی‌ها و ظاهر سازی‌ها وابسته خواهد ماند؟ این پرسشی است که پاسخ خود را می‌طلبد!

تمرکز کنسرن‌های تسلیحاتی در امریکا

کنسرن تسلیحات "لگ سنگتون" امریکا اعلام داشت که بخش تولید تسلیحات جنرال موتور را خریده است. بدین ترتیب تعداد کنسرن‌های تولید تسلیحات نظامی در امریکا بی‌وقفه در یکدیگر ادغام و متمرکز می‌شوند. براساس این روند، تعداد کنسرن‌های تسلیحاتی امریکا از ۱۰ کنسرن به ۳ کنسرن رسیده است. سال گذشته دو کنسرن بزرگ تسلیحاتی "لاکهد" و "لاکهد مارتی" و دو تولید کننده هواپیما، یعنی "بوئینگ" و "ماک دونالد دوگلاس" در یکدیگر ادغام شدند. وزارت دفاع امریکا، سفارش دهنده و خریدار تولیدات کنسرن‌های تسلیحاتی در این کشور می‌باشند. کنسرن "لگسینگتون" در موقعیت جدید خود، سومین کنسرن بزرگ تسلیحاتی و هوانوردی در امریکا به حساب می‌آید. نام جدید این "سوپرکنسرن" که سالانه ۲۰ میلیارد دلار درآمد خواهد داشت "هوکس رایتون" است.

نگاهی به رویدادهای اخیر ایران

طرد دوباره کاندیداهای بازار و روحانیون
حکومتی در انتخابات میاندوره ای!

اهداف جنبش مردم و شعارهای "چپ"

* خواست های کارگران نفت و زحمتکشان ایران در
شعارهای چپ منعکس است؟

* طرح نیمه گارء جلوگیری از خروج دکتر پیمان از کشور
و بازداشت دوباره فرج سرگوهی، کدام حوادث شومی
را تداعی می کند؟

* محمد جواد لاریجانی در لندن و بعنوان سخنگوی ناطق
نوری، برنامه دولت او را گسترش و سرعت خصوصی سازی
اعلام کرد

* تلاش برای جلب حمایت انگلستان
از حکومتی شبیه "طالبان" در ایران

بدنبال برگزاری انتخابات میان دوره ای مجلس اسلامی و شکست دوباره روحانیون وابسته به بازار و حزب سرمایه داری تجاری ایران "موتلفه اسلامی" در تحمیل کاندیداهای خود به مردم، یک سلسله رویدادهای جدید در ایران و خارج از ایران بوقوع پیوسته است. در این انتخابات و بر اساس آمار منتشره در روزنامه های داخل کشور، ۱۳ کاندیدای نمایندگی مجلس حد نصاب آراء را بدست آورده و انتخاب شده اند و انتخاب ۹ نماینده دیگر به مرحله دوم این انتخابات موکول شده است. از میان ۱۳ نماینده جدید مجلس، به نوشته روزنامه سلام: «۷ نماینده از لیست مشترک طیف خط امام و کارگزاران، ۵ نماینده مستقل و یک یا دو نفر از لیست روحانیت مبارز و گروه های همسو (موتلفه اسلامی) انتخاب شده اند». بدین ترتیب در شهر هائسی که شورای نگهبان انتخابات آنها را در دور اول باطل اعلام داشته بود، یکبار دیگر و علیرغم همه تهدیداتی که چیده بودند، مردم به روحانیون حکومتی و وابسته به بازار، ارتجاع مذهبی و بازاری ها رای ندادند و آنها را طرد کردند. انتخاب مجدد همان نمایندگان اصفهان و ملایر که در دور اول رای آورده بودند و شورای نگهبان رای آنها را باطل اعلام داشته بود، یکبار دیگر رشد آگاهی و مقاومت مردم در برابر ارتجاع مذهبی، بازار، غارتگران و مافیای مالی ایران را به نمایش گذاشت. خودداری روزنامه "رسالت"، ارگان ائتلاف بازار-روحانیت از اعلام نتایج انتخابات خود زبان گویای شکستی است، که به این ائتلاف وارد آمده است.

بدین ترتیب، ترکیب کنونی مجلس، که "ناطق نوری" متکی بدان، ریاست آن را در اختیار دارد، باز هم پیش از پیش متزلزل شده است. در تهران این احتمال، که در صورت تغییر تناسب قوا در مجلس بتوان "ناطق نوری" را از ریاست مجلس پائین کشید و همه تبلیغات انتخاباتی او برای ریاست جمهوری را نقش بر آب کرد، مطرح است. در صورت وقوع چنین رویدادی که قطعا به عوامل بسیار دیگری نیز وابسته خواهد بود، بازار و روحانیون وابسته به آن فرصتی را برای قبضه قوه مجریه کشور از دست خواهند داد که جبران آن هرگز طی چند ماه ممکن نخواهد بود!

اعلام کاندیداتوری حاج سید "رضا زواره ای"، معاون رئیس قوه قضائیه و سرپرست اوقاف و ثبت اسناد و احوال، یکی از سازمان های پر درآمد

حکومتی، که نه تنها روحانیون قم، مشهد، اصفهان، یزد و دیگر شهرهای بزرگ دارای حوزه های مذهبی، بلکه روحانیون پراکنده در اقصی نقاط ایران نیز از نظر مالی بدان وابسته اند، می تواند یکی از اقدامات پیشگیرانه "موتلفه اسلامی" و بویژه مافیای "حجتیه" برای رویارویی با چنین حالتی باشد. زواره ای، عضو شورای مرکزی موتلفه اسلامی و از چهره های سرشناس حجتیه می باشد. او بنا سپاه پاسداران، کمیته ها و بویژه بنیاد مستضعفان و شخص محسن رفیق دوست، سرپرست این بنیاد مناسبات بسیار نزدیک دارد. این احتمال که موتلفه اسلامی برای استفاده از همه این امکانات و مناسبات بویژه سپاه پاسداران- "زواره ای" را وارد میدان کرده باشد، دور از ذهن نیست. اعلام ناگهانی "زواره ای" بعنوان نامزد انتخابات، در حالی انجام شد، که تا پیش از انتخابات میان دوره ای مجلس، موتلفه اسلامی و سران آن -عسکراولادی، اماسی، بادامچیان، علی اکبرپوروش و... همچنین سران "روحانیت مبارز" مانند اماسی کاشانی، مهدوی کنی، جنتی و... همچنین گردانندگان حکومتی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - مکارم شیرازی، امینی، مشکینی و... در طول ماه های گذشته و تحت هدایت و فشار سیاسی-اقتصادی "موتلفه اسلامی" بی وقفه بر لزوم انتخاب یک روحانی به ریاست جمهوری تاکید داشتند! اساسا مقابله با مهندس میرحسین موسوی نیز با همین حربه آغاز شد!

بدین ترتیب، رای و نظر مردم و تکرار آن در انتخابات میان دوره ای، مبنی بر طرد بازاری ها، روحانیون حکومتی، ارتجاع مذهبی و... نخستین نشانه های خود را بصورت چاره جویی های شتابزده این طیف نشان می دهد.

ورود به صحنه "دکتر خاتمی"

اعلام رسمی نامزدی دکتر محمد خاتمی "برای ریاست جمهوری و نخستین سخنرانی او در جمع دانشجویان دفتر تحکیم وحدت در دانشگاه تهران و تاکیدش بر قانون و آزادی ها، موفقیت طیف چپ مذهبی و ائتلاف خط امام- کارگزاران در فرستادن نمایندگان جدید به مجلس و طرد دوباره لیست نمایندگان مورد تأیید روحانیون حکومتی و بازاری ها، موجب شد، تا روحانیون نظیر آیت الله مهدوی کنی و به قول رادیو بی بی سی، "روحانی پرنفوذ جمهوری اسلامی"، در شب های ماه رمضان به منبر رفته و در دفاع از "ولایت مطلقه فقیه" و در مخالفت با نظرانی که در این ارتباط و از سوی طیف خط امام و چپ مذهبی مطرح می شود وارد میدان شود. ابتدا ببینیم دکتر خاتمی در نخستین نطق خود، پس از اعلام آمادگی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، چه گفته است، که امثال آیت الله مهدوی کنی در مقام پاسخگویی به او برآمده اند.

دکتر خاتمی در سخنرانی خود از جمله گفت: «قانون اساسی با گنجاندن حق انتخاب و اعمال حکومت توسط مردم، راه را بر بدترین نوع استبداد که همانا تئودیکه گرفتن اراده انسان با توجه انتساب حکومت به خدا و اعمال آن توسط افراد یا قشر خاصی است، بسته است...»

این سخنان اشاره آشکاری به نظرات روحانیون ارتجاعی و طرفداران ولایت مطلقه فقیه دارد، که اعتقاد دارند روحانیت به عنوان نمایندگان خداوند، احکام الهی او را در زمین به اجرا می گذارند و از جانب او ولایت مطلق دارند! آیت الله کنی و بقول رادیو بی بی سی "آیت الله پرنفوذ" در سخنرانی خود و در پاسخ به این سخنان و نظرات و همچنین نظرات مشابه که از جانب "بهزاد نبوی"، عضو رهبری مجاهدین انقلاب اسلامی در میزگرد با "مرتضی نبوی"، عضو رهبری موتلفه اسلامی، در دانشگاه تهران بیان شده و حدود اختیارات "ولایت فقیه" را در چارچوب اختیارات اعلام شده در قانون اساسی اعلام داشته و مشروعیت آن را ناشی از اراده مردم اعلام داشته است، گفت: «این حرف ها چیست که از خودتان درآورده اید، شما که خودتان را پیرو امام می دانید، در زمان حیات ایشان هم جرات داشتید، از این حرف ها بزنید؟...»

این سخنان مهدوی کنی، در روزنامه "رسالت" با عنوان بزرگ انتشار یافت.

آیت الله کنی، ظاهرا فراموش کرده، که خود آیت الله خمینی هم مشروعیتش را از مردم و انقلاب مردم بدست آورد و پرشانه های آنها به رهبری رسید. او با اصل و یا بی اصل "ولایت فقیه" رهبری جمهوری اسلامی را بنا بر اراده مردم برعهده داشت و این امر هیچ ارتباطی با وضع کنونی ندارد. صلاحیت مذهبی آیت الله خمینی نیز، بعنوان یکی از چند مرجع تقلید زمان، سال ها پیش از انقلاب و در حوزه های مذهبی تأیید شده بود. بنابراین وقتی هیچ یک از شروطی که درباره آیت الله خمینی مطرح بود، وجود ندارد، این پافشاری برای اختیارات مطلق تر برای "ولی فقیه" بعد از آیت الله خمینی باید، اهداف دیگری

همان تعهدی جستجو کرد که محمد جواد لاریجانی برای پیگیری برنامه لیبرالیسم اقتصادی و خصوصی سازی و بعنوان سخنگوی موتلفه و ناطق نوری در لندن اعلام داشت.

نقش شیخ قطر

افشای ناگهانی پادرمیانی حاکم شیخ نشین "قطر" بین آمریکا و ایران نیز، بخشی از همین تحرکات خارجی موتلفه و حجتیه برای جلب حمایت عملی امپریالیسم جهانی است. ماجرای این پادرمیانی، که رسماً توسط حاکم قطر اعلام شد و با واکنش‌هایی در جمهوری اسلامی نیز مواجه شد، باز می‌گردد به سفری که سال گذشته ناطق نوری به شیخ نشین‌های خلیج فارس کرد. سفر ناطق نوری به شیخ نشین‌ها همزمان بود با سمیناری که برای آب در این شیخ نشین تشکیل شده بود، اما بلند پایه‌ترین هیات‌های سیاسی از آمریکا و اسرائیل در آن شرکت داشتند! از جمله وزیر خارجه وقت اسرائیل و معاون وزارت خارجه آمریکا.

"راه توده" در همان زمان این خبر را منتشر ساخته و اشاره کرد، که هدف از این نوع سفرها معاملات پشت پرده و زد و بندهای ضد ملی است. حتی براساس همین رویدادها نیز از روز آشکارتر است که طیف ارتجاع مذهبی-بازاری در حکومت، که روحانیت حکومتی را نیز همراه خود دارد، هرآنچه که از فریب مردم و گرفتن رای از آنها ناامیدتر می‌شود، گام‌های بلندتری و حتی آشکارتری برای زدنندهای بین‌المللی، با هدف جلب حمایت این محافل بر می‌دارد. ما در جریان تحلیل رویدادهای افغانستان نیز نوشتیم، که این طیف، حوادث اخیر در افغانستان و بویژه حمایت آمریکا و انگلستان از طالبان افغانستان را یاد ملایمی به سود حکومت و ولایت مطلقه خود ارزیابی کرده و برای آن آغوش گشوده است: حکومتی مذهبی‌تر، سرکوبگرتر و گوش به فرمان‌تر برای اجرای برنامه‌های سیاسی و اقتصادی امپریالیسم جهانی و بویژه استراتژی آمریکا و انگلستان در منطقه خلیج فارس و در ارتباط با کشورهای جنوبی و تازه استقلال یافته اتحاد شوروی سابق!

این طیف تمام کوشش خود را خواهد کرد، که تا پایان قبضه کامل قدرت و بستن مطبوعات، تمرکز قوای نظامی، سر به نیست کردن همه مخالفان و منتقدان داخلی و حتی یورش به دانشگاه‌ها، کتابفروشی‌ها، چاپخانه‌ها و حتی ارگان‌های حکومتی و به زندان منتقلی کردن مخالفان و منتقدان و هواداران آرمان‌های برپا رفته انقلاب بهمن ۵۷ - ساعم از ملی و مذهبی و غیر مذهبی - نیروهای بی‌خبر از توطئه‌ها و از جبهه بازگشته‌ها را بعنوان پشتیبان مسلح خود و دسته بندی‌های فشار (نظیر "انصار حزب الله")، با خویش همراه نگهدارد. طبعاً پس از رسیدن به این قدرت، این نیروها را نیز تصفیه کرده و برای بخش ناموافق و منتقد آن، همان سرنوشتی را تعیین خواهد کرد که برای دیگر نیروهای مخالف خود تعیین می‌کند. اعلام اینکه نمایندگان ناموافق را از مجلس بیرون خواهیم ریخت، رفتن سر بام خبرگزاری جمهوری اسلامی و اعلام اینکه لیبرال‌ها را از این بالا به پائین پرت خواهیم کرد و... نشانه‌هایی از این تمایل و تصمیم است که پس از مرحله اول دوره نخست انتخابات مجلس پنجم در تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران به نمایش گذاشته شد. نمایشی که تمایلات "طالبانی" این طیف را چنان آشکار ساخت، که هرگز نباید به آن کم بها داد. ما نوشتیم که آنها با بهره‌گیری از همه تجربه‌ای که از یورش به احزاب و سازمان‌های سیاسی، زندان و شکنجه و اعدام، قتل عام زندانیان، یورش‌های خیابانی به مردم و... دارند، در صورت توان و امکان ایران را سراسر "اوپن" خواهند کرد! هر نیروی سیاسی که تصور کند، این طیف بر اثر فشارهای احتمالی خارجی چنین جسارتی را نخواهد داشت، نه از گذشته درسی آموخته و نه امپریالیسم را شناخته است. تمام تلاش طیف بازار-ارتجاع مذهبی برای زدن با انگلستان، پیغام و پیام برای آمریکا از طریق شیخ قطر، به میدان آمدن امثال آیت الله مهدوی کنی، که برای انگلستان آیت الهی معتبر و صاحب نفوذ و رابطه در این کشور به حساب می‌آید و... نشان می‌دهد، که آنها بهتر از اپوزیسیون جمهوری اسلامی می‌دانند، که کافر است معاملات پشت پرده سر بگردد و حمایت امپریالیسم جلب شود تا بتوانند حاکمیت سرمایه‌داری تجاری وابسته، قشریت مذهبی، سرکوب سراسری و پایان قطعی بخشیدن به هر آنچه بعنوان آرمان‌های انقلاب در ایران مطرح است و جانشین "ناخن آرمان‌های قلبی و عوام‌فریبانه‌ای نظیر کشتن سلمان رشیدی، مبارزه با یورش فرهنگی غرب، لیبرال ستیزی و... قطعیت ببخشند!

بازداشت سرکوهی

ماجرای بازداشت "فرج سرکوهی" در فرودگاه مهرآباد، که رژیم خود مبتکر و مشوق اصطلاح "ناپدید شدن او بود و سرانجام ناچار شد "بازداشت" او

را پشت سر داشته باشد، که اینگونه با جسارت طرح می‌شود و اینگونه توسط سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی و روحانیون وابسته به بازار و سرمایه‌داری تجاری و زمینداران بزرگ مورد تأیید قرار می‌گیرد.

۱- هدف نهانی، که آقای کنی نیز سرانجام با این جسارت به سود آن وارد میدان شده، در بطن خود شعار و خواست نهفته است. آنها از "ولایت" (اختیارات الهی) "مطلق" (بی‌اعتناء به مشروعیت مردمی و رای مردم و متکی به حوزه‌های مذهبی و معاملات پشت پرده در آن) "فقیه" حمایت می‌کنند. اگر کسی "فقیه" نباشد، بی‌تردید، نه می‌تواند "ولی" مذهبی و مجری فرامین الهی بر زمین باشد و نه از اختیاراتی از آن دست که ارتجاع مذهبی بدنبال آنست، برخوردار شود. حتی براساس همین محاسبه بسیار ساده هم می‌توان حدس زد، که ارتجاع مذهبی-بازاری چنین اختیاراتی را برای رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه‌ای" که ۱۷-۱۸ سال است در حوزه‌های مذهبی نبوده و با امور مذهبی سر و کار نداشته و در چند سال پیش از انقلاب هم اغلب در شهرهای کوچک خراسان و سیستان بوده و مراحل و مدارج مذهبی را طی نکرده نمی‌خواهند. آنها این اختیارات را برای "فقیه" دیگری می‌خواهند، که می‌تواند "فقیه و آیت الله شناخته شده‌ای مثل آیت الله مهدوی کنی باشد! حدس و گمان پیرامون سیر حوادث برای رسیدن به اهداف، در جمهوری اسلامی کار دشواری نیست! آنها که توانستند آیت الله خمینی را سرانجام بدنبال خود بکشند، تئور و دهها آیت الله را زیر پوشش عملیات مجاهدین خلق و گروه فرقان سازمان بدهند، انفجار نخست وزیری را بوجود آورند، به احزاب ملی و انقلابی و در راس همه آنها به حزب توده ایران یورش خائنه آورند، برکناری آیت الله منتظری را تحمیل کنند، هزاران زندانی سیاسی را قتل عام کنند، مرگ مرعوز احمد خمینی را طرح ریزی کنند، در خارج دست به ترور بزنند و در داخل امثال دکتر "سامی" را با چاقو تکه تکه کنند و... اگر فرصت بیابند، "فقیه" دارای همه صلاحیت‌های لازم را هم به قدرت خواهند رساند و موانع جزئی(!) را هم از پیش پا برخواهند داشت.

۲- تمام کوشش امثال آقای کنی، آنست که دوباره سر و کله کسی به عنوان رهبر در جمهوری اسلامی و یا در ایران پیدا نشود، که مشروعیتش متکی به اراده و خواست توده‌های مردم باشد و متکی به این مشروعیت همان درد سرهایی را برای آیت الله‌هایی نظیر کنی و دیگران و بویژه سرمایه‌داری غارتگر و صافیای حجتیه بوجود آورد، که آیت الله خمینی بوجود آورده بود! (نگاه کنید به نامه‌های آیت الله گلپایگانی که در شماره‌های ۵۵ و ۵۶ راه توده چاپ شد و گزارش مربوط به گروه ۹۹ که در همین شماره چاپ شده است)

بنابراین، تمام تلاش آنست که مشروعیت رهبر و یا مقام رهبری - هر کس که بنا بر مقتضیات و ضرورت‌های آنها باشد - وابسته به حوزه‌های علمیه و روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی باشد، تا پایش را نتواند از گلیمش بیشتر دراز کند و یا خودش در راس این مثلث باشد!

در دامان انگلستان

در همین دوران طیف شکست خورده در انتخابات و بویژه انتخابات میاندوره‌ای، که بیش از پیش نگران عدم توانایی برای فریب مردم و گرفتن رای از آنها می‌باشد، دست به تحرکات آشکاری در خارج از کشور زده، که به جسارت می‌توان گفت در تاریخ ۱۸ سال گذشته کم نظیر بوده است. بدنبال مذاکرات یک هیات حکومتی در لندن، که سه وزیر کابینه و یک هیات مطبوعاتی (از جمله سردبیر کیهان هوانی "سلیمی نمین") در آن حضور داشتند، همزمان با انتخابات میاندوره‌ای و مشخص شدن نتایج آن، "محمد جواد لاریجانی" مذاکراتی چند روزه را در لندن رهبری کرد. او که خود را وزیر خارجه دولت احتمالی "ناطق نوری" می‌داند، در پایان این سفر مصاحبه‌ای با رسانه‌های انگلستان کرد، که در ایران نیز منتشر شد. او برای اطمینان خاطر محافل بزرگ سرمایه‌داری جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و ضمن انتقاد از دولت رفسنجانی که نتوانسته است خصوصی سازی را آنگونه که انتظار می‌رفت اجرا کند، اعلام داشت که "ناطق نوری" با قدرت این خصوصی سازی را در ایران اجرا خواهد کرد! نشانه‌هایی وجود دارد، که در همین سفر بر سر مالکیت جزایر سه گانه نیز مذاکراتی شده و احتمالاً وعده سپرده شدن ریش و قیچی بدست امپریالیسم کهنه کار انگلستان نیز داده شده باشد!

لحن مثبتی که رادیو بی بی سی در ارتباط با تعویض ناطق نوری بجای هاشمی رفسنجانی دارد، مصاحبه سریعی که این رادیو از طریق تلفن به دفتر کار "زواره‌ای" و در ارتباط با کاندیداتوری وی انجام داد، گفتگوهای نویستی "بادامچیان"، دبیر اجرایی موتلفه با بی بی سی، که همگی جنبه تبلیغاتی و تأییدآمیز دارد، هیچکدام بی دلیل و حکمت نیست! دلیل و حکمتی که باید در

را با رها ساختن و دستگیری مجددش، علنی کرده و رسماً اعلام دارد، نه تنها بخشی از نمایش قدرت و توطئه است که پیوسته علیه روشنفکران منتقد و طرفدار آزادی‌ها در جمهوری اسلامی اعمال شده و می‌شود، نه تنها کوششی برای ترساندن روشنفکران از تشکّل و رایزنی، نه تنها تلاش برای جلوگیری از تکرار برخی فعالیت‌ها در جریان انتخابات مجلس پنجم، نه تنها کوشش برای منفعل کردن آنها در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و... بلکه کوششی از سوی این طیف برای نشان دادن قدرت خویش در جمهوری اسلامی، به امپریالیسم آمریکا و انگلستان بود:

۱- آنها بدین طریق خواستند نشان دهند، که حرف آخر، در مجلس، هیأت دولت، در ساختمان ریاست جمهوری کنونی و یا اداره گذرنامه و واحد کنترل گذرنامه در فرودگاه مهرآباد و یا واحد امنیتی این فرودگاه زده نمی‌شود، بلکه روی باند فرودگاه و توسط عوامل آنها که قدرت برتر در وزارت اطلاعات و امنیت هستند، حرف آخر زده می‌شود! و بنابراین طرف مذاکره با قدرت در جمهوری اسلامی، آنها باید باشند. این همان قدرتی است که طالبان در افغانستان به نمایش گذاشت و بلافاصله و در اولین واکنش، محمد جواد لاریجانی طی سرمقاله‌ای در روزنامه رسالت نوشت: «...طالبان در استفاده از قدرت نشان داد، که مهارت خوبی دارد...»

۲- با زیر علامت سؤال بردن مناسبات سیاسی-اقتصادی با آلمان، نه تنها به این کشور نشان دادند که طرف مذاکره برای ادامه این مناسبات در ایران کیست، نه تنها به دادگاه رسیدگی به ترور رهبران حزب دمکرات کردستان و تغییر رای و نظر آن فشار وارد آوردند، بلکه پیش از همه اینها، این مناسبات را به سود انگلستان-هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی- زیر ضربه گرفتند تا حسن نیت عملی خود را به این کانال ارتباطی با آمریکا و اسرائیل نشان داده باشند!

جلوگیری از سفر دکتر پیمان

فصل دیگری از این قدرت نمایی، هنگام سفر دکتر حبیب‌الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز ایران در فرودگاه مهرآباد به نمایش گذاشته شد. تنها تفاوت ماجرای جلوگیری از سفر دکتر پیمان به انگلستان و توقیف گذرنامه او، که همه مراحل قانونی را پشت سر گذاشته بود، با ماجرای سرکوهی، همانا به خانه‌های تیمی وزارت اطلاعات منتقل نکردن وی بود! یعنی همان سناریوی کاملی که در ارتباط با سر دبیر مجله آدینه، "فرج سرکوهی" به اجرا گذاشته شده بود. او به انگلستان دعوت داشت و سفرش همزمان بسود با حضور محمد جواد لاریجانی، رایزن اعزامی حجتیه و موفد اسلامیه در این کشور.

ماجرای جلوگیری از سفر دکتر پیمان و بازداشت و رهائی و دوباره بازداشت "فرج سرکوهی"، می‌تواند علامت و زمینه‌های آن عزم ارتجاع مذهبی و بازار ایران برای قبضه قدرت مطلق در جمهوری اسلامی باشد، که در بالا بدان اشاره کردیم. همچنان که مذاکرات با انگلستان و جلب حمایت بین‌المللی بخش خارجی این تلاش است. جلوگیری از سفر دکتر پیمان، بازداشت دوباره سرکوهی و یک سلسله علائم و نشانه‌های دیگر، ساه‌های پیش از یورش به حزب توده ایران را به خاطر می‌آورد. ساه‌هایی که از هر نوع سفر رهبران و چهره‌های شناخته شده وابسته به حزب توده ایران جلوگیری کردند، امثال گاکیک آوانسیان و پورهرمزبان-اعضای کمیته مرکزی حزب- را بسوی محاکمه و بلاتکلیف در زندان نگاه داشتند تا یکسال و اندی بعد و پس از تکمیل یورش و اعترافات زیر شکنجه، شوهای تلویزیونی با آنها سرهمبندی کنند، زندان‌ها را تغییر مدیریت دادند، تیم مستقل از وزارت اطلاعات و امنیت برای یورش‌ها سازمان دادند، بندهای اختصاصی در زندان‌ها ترتیب دادند و... در تدارک همین یورش بود که از سفر "به آذین"، "طبری" و "عمومی" به هندوستان و برای شرکت در کنگره بین‌المللی صلح، جلوگیری کردند، در حالیکه پاسپورت‌های آنها نیز از نخست وزیری وقت عبور کرده بود! آنکس که این وجوه مشترک را نمی‌بیند، چشم واقع بینی را بر روی حوادث داخل کشور بسته و چشم امید را در مهاجرت و خارج از کشور گشوده، هیچ چیز از گذشته نیاموخته است!

"جنبش مردم"، امید بزرگ

اما همه این تلاش‌های چندین ساله، که اکنون شتاب جنون‌آمیز به خود گرفته است، می‌توانست با موافقت همراه باشد، و وحشت توأم با ناامیدی اپوزیسیون مترقی آن را در پی داشته باشد،
* اگر در ایران جنبش مردمی و مقاومتی انقلابی در برابر این همه خیانت و توطئه وجود نداشت.

* اگر خاتمین به آرمان‌های انقلاب بهمن، از فریب مردم ناامید نشده و هر روز بیش از روز پیش به زد و بندهای آشکار بین‌المللی و تکه تکه کردن جنبش و تدارک یورش به اجزاء جدا از هم این جنبش روی نمی‌آورد.

بدین ترتیب، وظیفه نیروهای مترقی و طرفداران تحولات اساسی در ایران، دوری گزیدن از خواب و خیال‌های رخوت آور و خرگوشی، امیدهای خارجی و تشکیک وسیع ترین جبهه در داخل کشور و انسجام جنبش است. این جبهه نه تنها نیروهای مخالف پیرامونی حکومت، بلکه بخش‌هایی از نیروهای ناراضی درون حکومت را هم می‌تواند شامل شود. آن شعار و خواستی که وسیع ترین اقشار اجتماعی را بتواند بسیج کند، به شعار جنبش توده‌ای تبدیل شده و ضربات کوبنده را بر پایگاه اقتصادی و سیاسی ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری وابسته و طرفدار این ارتجاع می‌تواند وارد آورد، شعاری که باید بازگو کننده برنامه اقتصادی و سیاسی جنبش برای عبور از این مرحله بسیار دشوار باشد. به همین دلیل و در عین حال که شعار آزادی‌ها، شعاری محسوری در این مرحله از رشد جنبش می‌باشد، حتی برای یک لحظه نباید از شعارها و اعلام خواست‌های اقتصادی توده‌های مردم غفلت کرد. ما بارها نوشته‌ایم، که جنبش کنونی در ایران، علیرغم ظاهری که مطبوعات وابسته به راست مهاجرت از آن می‌سازند و ارائه می‌دهند و عمدتاً متکی به فشارهای فرهنگی ارتجاع بر جامعه و اقشار متوسط اجتماعی است، جنبشی است از نظر اقتصادی، ماهیتاً چپ و رادیکال، زیرا توده‌های مردم، که نیروی اساسی هر تحول بنیادی در ایران به حساب می‌آیند، خواست‌هایی دارند و خواهان مقابله با آن غارتگری و خیانت به انقلابی هستند، که در این مرحله ما آنرا رادیکال و چپ ارزیابی می‌کنیم. تمام قیام‌هایی که در سال‌های اخیر، در شهرهای مختلف ایران روی داده با شعارهای نان و آب و مسکن و مخالفت با گرانی و غارت و در جهت کوتاه ساختن دست غارتگران از جان و مال مردم بوده است. رژیم براین واقعیت آگاه است و به همین دلیل نیز، تاکنون هیچگاه مقابله با جنبش مردم را بر مبنای سرکوب مردم گرسنه سازمان نداده و تبلیغ نکرده است! آنها همیشه این نوع سرکوب‌ها را برای گمراه ساختن افکار عمومی زیر پوشش دفاع از انقلاب و سرکوب ضد انقلاب، مقابله با یورش فرهنگی و بد حجابی و بی‌عفتی و از این نوع بهانه‌ها سازمان داده است. برای سرکوب جنبش دانشجویی کشور نیز، آنها هرگز اشاره به خواست‌های صنفی و اقتصادی (تظلم پول کتاب، هزینه تحصیلی، خوابگاه و...) این جنبش نمی‌کنند، بلکه عمدتاً آنرا زیر پوشش دفاع از "ولایت فقیه" و سرکوب مخالفان آن و یا مقابله با "لیبرالیسم" در دانشگاه‌ها سازمان داده و می‌دهند. در کمال تعجب، در خارج از کشور و از سوی نیروهای چپ که پایگاه خود را گم کرده‌اند نیز همین خواست ارتجاع، با اعلام شعاری انحرافی پیگیری می‌شود! ضرورت وقفه ناپذیر دارد، که شعارها و خواست‌های روز توده‌های مردم، که مقابله ایست با غارت و غارتگری حاکم، در کنار و برابر با شعار "آزادی"‌ها عنوان شود. این دو سر جنبش باید به یکدیگر وصل شود تا بتوان آن ضربه مهلک و ضروری را بر ارتجاع مذهبی و سرمایه داری مذهبی وارد آورد! به همین دلیل از هر نوع شعار مذهبی، که اساساً در میان توده‌های مردم اصلاً مطرح نیست و عمدتاً تحت تأثیر شرایط خارج از کشور و مهاجرت است، باید فاصله گرفت. توده‌های مردم امروز برای نان و آب پیا می‌خیزند، نه برای طرد ولایت فقیه، تغییر قانون اساسی، سرنگونی جمهوری اسلامی و یا هر آسمال و آرزوی به حق دیگری که ما داشته باشیم. آنها که از آزادی دفاع می‌کنند و خواهان آن هستند نیز، امروز در داخل کشور شعار و خواستشان نه طرد ولایت فقیه، بلکه محدود ساختن آن در چارچوبی است که قانون اساسی تعیین کرده و نه بی‌چارچوبی و بی‌دروپیکری که امثال آیت الله مهدوی کنی می‌خواهند برای آن قائل شوند و در واقع برای خود از حالا اختیارات مطلق فراهم سازند. امروز مبارزه با ارتجاع، مافیای اقتصادی وابسته به بازار و دولت، دفاع از اندک آزادی‌های مطبوعات، ورود به صحنه احزاب سیاسی، جلوگیری از خصوصی سازی، نان و مسکن و ارزانی در کنار آزادی مطرح است.

آیا اپوزیسیون، برپژه اپوزیسیون خارج از کشور، به این جنبش همینگونه نگاه می‌کند؟

ما حتی در حزب خودمان هم شاهدیم که چنین نیست. نه تنها چنین نیست، بلکه ضمن پافشاری به بافته‌های ذهنی خود، از بحث پیرامون آن نیز فرار کرده و همصدا با چپ‌روها و سازمان‌هایی که هرگز علاقه‌ای به حیات حزب ما نداشته و ندارند، با حمله به "راه توده" سعی در خارج ساختن آن از میدان دارند! همین بی‌باوری به جنبش مردم و شعارهای من درآوردی و تخیلی و بی‌اعتنایی به ضرورت حمایت از هر امکان اندک برای تقویت جنبش و بسیج همه نیروها برای یورش به ارتجاع "بازار-مذهب" است، که انواع کج اندیشی‌ها و تغلیل پروری‌ها را دامن زده است. همین بی‌باوری به جنبش مردم است که اجازه می‌دهد، تحمیل تعدیل در برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" را پیروزی جنبش مردم ارزیابی نکنند و از آن برای تعمیق جنبش و تحمیل عقب

بسیج شده و آگاهانه تر بسیج خواهد شد. این آگاهی چنان است، که حتی روزنامه کار و کارگر نیز چاره‌ای جز حمایت از کارگران و ایستادن در مقابل طیفی که می‌خواهد ایران را تجارتخانه منطقه کند، ندیده‌است. چپ در مهاجرت با این نگرش به جنبش کارگری نگاه می‌کند؟ شعارها و سیاست‌های آن با این جنبش و این خواست‌ها و شعارهای آن هماهنگ است؟

"کارگران ایران! در مقابل خصوصی سازی بایستید!"
"زحمتکشان و مردم غارت شده ایران، به حکومت "بازار"
در ایران خاتمه دهید!"، روحانیون بازاری را از منبرها به
زیر بکشید!"، "تعدیل اقتصادی، فلاکت عمومی است!"

اینهاست شعار حزب توده. ایران برای جنبش کارگری و جنبش توده‌های مردم ایران، در برابر خاتین به انقلاب بهمن! اینهاست شعار، سیاست و مشی توده‌ای! و به همین دلیل نیز حزب توده ایران پیوسته دردل جنبش مردم و زحمتکشان ایران قرار داشته و باز هم خواهد داشت.

مردم در برابر ارتجاع و بازار

آیا سیر رویدادها به آن سرمزنی خواهد رسید که طیف بازار-ارتجاع مذهبی خواهان آنست؟

بنظر ما علیرغم همه امکاناتی که این طیف در اختیار دارد، خیر! اما بدان شرط، که این جنبش هر چه سریع‌تر و صریح‌تر سخنگویان خود را در داخل کشور پیدا کند و این ممکن نیست، مگر با افشاکاری و افزودن دم افزون به آگاهی مردم از آنچه واقعاً در جمهوری اسلامی و در زو بندهای پشت پرده می‌گذرد. بنظر ما، حتی می‌توان با این آگاهی و افشاکاری، بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای نظامی را نیز در کنار جنبش قرار داد و بر ارتجاع ضربات اساسی را وارد آورد. بی‌محتوانی، چپ‌نمایی و راست روی شعارهایی از نوع "طرد ولایت فقیه" در این گزرگاه‌ها خود را نشان می‌دهد! به همین دلیل، ما در عین حال که از بیشتر شدن مطالب افشاگرانه در مطبوعات نظیر "سلام"، "کار و کارگر"، "عصرما" و حتی روزنامه‌هایی نظیر "اطلاعات"، "ایران"، "آخبار" و... در داخل کشور در هفته‌های اخیر، بویژه بازگشت آرام و با احتیاط روزنامه "سلام" به مواضع انتقادی خود خرسندیم، اعتقاد داریم شتاب جنبش و شتاب توطئه‌های طیف طرفدار خصوصی سازی، تشبیت نظام سرمایه داری تجاری، ارتجاع مذهبی و روحانیون وابسته به این طیف آنگذر دم افزون است، که تحرک جدید مطبوعات یاد شده در بالا با آن هماهنگ نیست. غفلت در هدایت جنبش توسط تمام نیروهای طرفدار تحولات اساسی در ایران، حتی می‌تواند زمینه‌ای را فراهم سازد، که ارتجاع خود با عوام‌فریبی بر اصواج ناراضی و جنبش سوار شده و ضد انقلاب عریان و همه جانبه را، با فریب مردم در این مرحله، بر ایران تحمیل کند! اگر افشاکاری و سازماندهی امروز مهلک‌ترین تیری است که بطرف ضد انقلاب حاضر در حکومت شلیک می‌شود، که هست، این تیر را زهرآلودتر باید شلیک کرد. ارتجاع مسلط بر ارکان حکومتی به هیچ کس رحم نخواهد کرد و هر نوع ترحم بر این پلنگ تیز دندان، ستمکاری است بر مردم ایران!

از کدام اسلام باید دفاع کرد؟

اکنون میست، که آنرا ارگان معتبر سرمایه داری جهان می‌شناسند و در انگلستان منتشر می‌شود، در شماره اول دسامبر ۹۶ خود پس از توصیه به آمریکا و کاخ سفید برای پیروی از سیاست خارجی نوین در ارتباط با کشورهای اسلامی، صریحاً از اسلام طرفدار سرمایه داری و غرب یاد کرده و می‌نویسد: «...برخورد با اسلام نیاز به "خونسردی" دارد، نه ترس و اضطراب" و واشنگتن باید میان گروه‌های مختلف اسلامی تفاوت قائل شود»
«... اسلام به عنوان یک دین الهی هیچ نوع تهدیدی برای آمریکا به شمار نمی‌رود، اما اسلام‌گرایان مختلف را باید از هم تفکیک کرد و با آنها برخورد‌های مناسب با آنها را داشت.»

(نقل از راه توده شماره ۵۵ صفحه ۴)

* ولیعهد انگلستان: «برای جلوگیری از سقوط فرهنگی و اخلاقی در جهان

باید از اصول اولیه اسلام استفاده کرد» (۱۲ دسامبر ۹۶، بی.بی.سی.)

نشینی‌های بعدی درس بگیرند. جسارت انقلابی ما، نه در تکرار این واقعیت است، که "هاشمی رفسنجانی" در ائتلاف با "بازار" و حزب مؤتلفه اسلامی، عامل و رابط مستقیم برای قبول و اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" کشور بود (امری که بر همگان آشکار است)، بلکه امروز و در این لحظه در آنست که بدانیم چرا و بر اثر کدام مقاومت این برنامه پیش نرفته و تعدیل در تعدیل به آن تحمیل شده؟، چرا و بر اثر کدام فشار اجتماعی و مردمی ائتلاف بازار و تکنوکرات‌های جمع شده در اطراف هاشمی رفسنجانی شکست خورده‌است؟ و برای انزوای خشن‌ترین و مرتجع‌ترین بخش این ائتلاف شکست خورده، که در تدارک قبضه کامل قدرت است، از این اردوی درهم ریخته چگونه به سود جنبش استفاده کنیم؟ هر کس با هر ادعا، پیشینه و پسینه‌ای که این القای مبارزه را نیاموخته و نداند که چگونه آنرا می‌توان و باید بکار گرفت، از مشی توده‌ای، از تاریخ مبارزات حزب توده ایران و حتی از رویدادهای ۱۸ سال گذشته در ایران هم چیزی نیاموخته‌است. آنها که امروز دایه دلسوزتر از مادر برای حزب توده ایران، فدائیان اکثریت و جنبش چپ ایران شده‌اند و مدعی‌اند، که عدم دفاع از دولت بازرگان (که جای بحث آن بسیار است) اشتباه بود، (به پرسش و پاسخ باتر مومنی در همین شماره مراجعه کنید)، آنها که با را فراتر گذاشته و این دفاع را تا مرز دفاع از دولت بختیار (که در صورت تشبیت نظام شاهنشاهی و بازگشت به قدرت شاه، خود جزو اولین قربانیان بود و باید به گوشه خانه‌اش باز می‌گشت و عنان مملکت را باز هم می‌سپرد به شاه!) پیش می‌برند، آنها که مدعی‌اند، چپ باید از اول پیروزی انقلاب، بجای مبارزه علیه امپریالیسم و تشکیل جبهه ضد امپریالیستی، جبهه دفاع از آزادی را تشکیل می‌داد، (تزهائی که رهبران جدید فدائیان اکثریت مبلغ آن در مهاجرت شده‌اند)، چرا عادت دارند همیشه برای گذشته رهنمود صادر کنند؟ چرا همه این مدعیان سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن ۵۷، که متأسفانه نامه مردم هم سرنوشت خود را به سرنوشت این نوع ترها و مدعیان گره زده‌است، امروز نمی‌گویند، که در برابر خطری که همه در یک قدمی آن ایستاده‌ایم و آواری که بر سر ملت ایران و با تأیید انگلستان و آمریکا و دیگران فرود خواهد آمد، با صراحت و بی‌امایا و اگر نمی‌گویند کدام جبهه را با چه کسانی در داخل کشور باید تشکیل دهیم و وسعت این جبهه تا کجاست؟ اگر دیروز بختیار هم در جبهه آزادی قرار داشت، امروز در مجموع حکومت و گرایش‌های متفاسونی که در آن وجود دارد، پیرامونیان حکومت و منتقدان حکومت، متحدی مترنزل، ناپایدار، موقت و... حتی در حد بختیار و نهضت آزادی و دکتر یزدی، بجای مهندس بازرگان نمی‌یابیم؟

همین بی‌باوری به جنبش مردم موجب نشده، تا سیاست نفی آگاهی مردم را پیش بگیرند و با تحریم انتخابات از جنبش مردم جدا شوند؟ همین بی‌باوری به جنبش مردم نیست، که در تمام ماه‌های پس از انتخابات مرحله اول تا برگزاری مرحله دوم، هیچ سیاستی که متکی به درس‌های مرحله اول انتخابات باشد، از سوی هیچ حزب و سازمان سیاسی در خارج کشور اتخاذ نشد! مگر توسط افراد و بصورت نقطه نظرات شخصی (از جمله توسط فرخ نگهدار دبیر اول سابق سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت- که گفت "تحریم انتخابات بهترین سیاست نبود") همین بی‌باوری به جنبش و آگاهی مردم نیست، که اکنون نیز اجازه نمی‌دهد، فارغ از جنجال‌های امپریالیسم و ماجر آفرینی‌های ارتجاع داخل کشور، برای سرگرم کردن همه سازمان‌های سیاسی، از هم اکنون مشی و سیاستی مهاجم و همگام با جنبش مردم برای انتخابات ریاست جمهوری اتخاذ کنیم؟ تا پیروزی ارتجاعی‌ترین بخش حکومت را ناممکن و یا آنقدر دشوار کنیم، که به رسوائی بیشتر و آگاهی افزون‌تر مردم همراه شود؟

اعتصاب کارگران نفت

اعتصاب و تظاهرات کارگران پالایشگاه نفت تهران، در چارچوب همین نگرش به تحولات و رویدادهای ایران قابل بررسی است. ما هرا اندازه که درودهای آتشین‌تر برای اعتصابیون بفروستیم، اما به همان اندازه نفهمیم که بخش پرتوان جنبش کدام اهداف را دنبال می‌کند و مشتتش را بر کدامیک از اجزاء پیکر حکومت وارد می‌آورد، به همان اندازه نیز بر حضور خود در جنبش مردم خط بطلان کشیده‌ایم. جنبش کارگری، همانند جنبش دانشجویی، بخشی از جنبش عمومی مردم ایران است، که نیروی اساسی و محرکه آن، خواست‌های اقتصادی است. این خواست‌ها در برابر خواست‌های سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی است. طیفی که رسماً اعلام داشته، "توسعه تجاری" را باید جانشین توسعه صنعتی کرد، نفت را باید فروخت و جنس وارد کرد، صنایع نفت، پست، راه آهن، ذوب آهن و... را باید خصوصی کرد، ایران را باید شاهراه تجارت منطقه کرد، هیچ قراردادی لازم نیست با کارگران منعقد شود و... این نظرات عیناً در مطبوعات داخل کشور منعکس می‌شود و جنبش کارگری علیه آن

انقلابات ملی دمکراتیک، "انقلابات دمکراتیک خلق"، "راه رشد سرمایه داری" و...

مباحث و مقولاتی که بنظر نگارنده نیز بحث و تفحص پیرامون آنها بسیار بیش از رد یکجا و ناگهانی آنها برای نیروهای چپ ضرورت دارد. شواهد بسیاری وجود دارد، که نشان می دهد، تا چپ ایران پایه های ایسانی و تئوریک خود را منسجم نسازد، نمی تواند صف مستقل خود را در جنبش های انقلابی برعهده داشته و حتی چند گام جلوتر از نیروهای دیگر تحول خواه جامعه بردارد. از جمله نوسان های سال های اخیر در این سازمان ها و دور افتادن آنها از اوضاع ایران و درک آنچه واقعا در جهان می گذرد، ناشی از همین عدم تدقیق مقولات و مباحث است. با جسارت می توان گفت، همه آنها که خود را ایدئولوژی زدانی شده اعلام می دارند، درواقع آگاه و ناآگاه تن به امواج ایدئولوژی نیروی غالب، یعنی سرمایه داری سپرده اند. این برداشت هرگز برای ایجاد جنگ تبلیغاتی با این سازمان ها عنوان نمی شود، بلکه دلیل آن پذیرش مقولات و برداشت های فلسفی جهان سرمایه داری و تئورسین های این جهان از سوی این سازمان هاست. جهان هرگز بدون ایدئولوژی نبوده است و هیچ جریان سیاسی نیز نه می تواند و نه قادر است خود را فارغ از ایدئولوژی اعلام دارد. همین که یک جریان سیاسی خود را نماینده افشار و طبقاتی اعلام می دارد، درعمل ایدئولوژی طبقاتی آن افشار و طبقات و مناسبات تولیدی و معیشتی آنها را در برابر نیروی که دربرابر آنها قرار دارد، پذیرفته است. خواه این ایدئولوژی تنظیم و تلویین و درک شده باشد، خواه چنین نشده باشد!

دوران ما

بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، یکی از مقولاتی که از سوی جریانات چپ زیر علامت سؤال قرار گرفت، خصلت دوران تاریخی فعلی، که دوران «گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم» است، بود. بدین مفهوم که این جریانات ضربه به اردوگاه سوسیالیسم و درهم پاشی اتحاد شوروی را به مفهوم ذهنی بودن این ارزیابی اعلام کردند! درحالی که اگر اینگونه به روندها نگاه شود، بشریت بدلیل رخ داده های منفی و شکست های پیاپی و خونین، می بایست همچنان در دوران اولیه باقی میماند! و البته جالب است که وابستگی به همین جریانات، که حوادث و رویدادهای یک روند تاریخی را - بدون شناخت دقیق علل آنها - مبنای تحلیل خود قرار داده اند، همچنان نیز خود را طرفدار سوسیالیسم نیز می دانند!

بعنوان نمونه، سهراب مبشری در نشریه «گار» (شماره ۱۴۹ و ۱۵۰، دی ماه ۱۳۷۵) و به بهانه طرح برنامه ای که در نشریه «نامه مردم» منتشر شده است، مدعی شده است، که «(ابعاد و اهمیت آنچه در این ده سال برجهان و جنبش کمونیستی گذشته است» نادرستی «مضمون اساسی، یعنی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم» را اثبات کرده است. البته وی این خصلت و تعریف از دوران را تعریفی «کهنه شده از دوران» معرفی می کند. طبعا خواننده این ادعای متکی به حوادث، حق دارد بلافاصله بدنبال تعریفی «نو» در برابر این تعریف «کهنه» مقاله و نظرات وی را چند بار زیر و رو کند! کاری که این نگارنده نیز کرد.

ابتدا ببینیم وی به جهان کنونی چگونه می نگرد و چه تعاریف جانشینی را یافته است. مبشری می نویسد، که با تکیه به این ارزیابی نادرست، یعنی «(دوران گذار)» و نامیدن آن بعنوان «تضاد عمده دوران»، تضادهای «غیرعمده» فراموش می شود و نسبت به آن بی توجهی می شود. دراثبات همین نظر و در انتقاد به طرح برنامه منتشره درنامه مردم، وی می نویسد: «(درجهان بسیارند تضادهایی که به هیچ وجه نمی توان جایگاه آنها را در دورانی که خصلت اصلی آن، گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است، تعیین کرد. نپرداختن به این تضادها، "غیر عمده" دیدن آنها و یا تلاش برای گنجاندن آنها در قالب تنگی که تعریف ما از دوران ایجاد می کند، از کاهلی فکری وعدم شهادت درگام گذاشتن به میدان پژوهش و یافتن پاسخ به پرسش های نو حکایت می کند.» مبشری سپس برای نشان دادن کاهلی فکری دیگران و به اندیشه واداشتن آنها، در اشاره به تفسیر جهان طی چند دهه ای که از انقلاب اکتربر می گذرد، و لابد دراثبات کهنه بودن ارزیابی های قدیمی می پرسد: «(سرمایه داری ۱۹۹۹، همان سرمایه داری ۱۹۱۶ است؟)»

این اشاره که لابد می خواهد بگوید توده ای ها در همان سال ۱۹۱۶ و آستانه انقلاب اکتربر باقی مانده اند، توصیه می کند، که برای حل مشکلات فعلی «کاهلی فکر» کنار گذاشته شده و «جستجو برای یافتن پاسخ های بهتر به مسائل فراوری بشر» آغاز شود. چرا که به زعم وی، شکست «آلترناتیو سوسیالیستی» اجازه نمی دهد «حل همه مشکلات بشریت را به آینده سوسیالیستی موکول کنیم» و ادامه می دهد «(قناعت کردن به گفتن این که راه»

ریشه های «بحران هویت» در طیف چپ ایران کجاست؟

"دوران" و درک چپ از آن!

* وقتی دیگران را به «کاهلی فکری» متهم می کنیم،
خود باندازه کافی از «تیزموشی» بهره داریم!

* می توان طرفدار سوسیالیسم بود، اما مبلغ
تئوری های «کینز» برای بقای سرمایه داری!!

بحران هویتی که سازمان های چپ ایران خود را گرفتار آن یافته اند، در ابعاد گوناگون مطرح است. این بحران که ظاهرا بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و یورش ایدئولوژیک و تبلیغاتی سرمایه داری جهان به ایدئولوژی انقلابی نمایان شده است، درعین حال نشان دهنده آنست که شناخت و درک از تئوری انقلابی آنگونه که در گذشته ها ارزیابی می شد، در این سازمان ها از عمق چندانی برخوردار نبوده است! مقولات فلسفی و سیاسی آنقدر که ابزار بحث و جنل های سیاسی و درون سازمانی بوده، کلید درک معضلات پیچیده دوران ما، بعنوان دوران گذار بشریت از یک صورتبندی به صورتبندی دیگر و تکامل درک انسان از جامعه، طبیعت و مناسبات اجتماعی نبوده است. حتی نگاهی گذرا به سیر رویدادها نیز همین را می گوید:

* چپ روی به خون آغشته فدائیان خلق ایران، درسال های اوج پیروی از اشکال انقلابی درامریکای لاتین، * ارزیابی های تخیلی (تا حد تشکیل شوراها برای عبور به انقلاب سوسیالیستی!) از انقلاب بهمن ماه ۵۷ (انقلابی، که می توانست در عالی ترین شکل خود یک انقلاب ملی و دمکراتیک در یک کشور عقب نگه داشته شده و اسیر باورهای مذهبی باشد) * دوران کوتاه درک منطقی از تحولات ایران و شناخت بیشتر از تئوری و فلسفه علمی - انقلابی (که به همت حزب توده ایران ممکن شد) * انشعاب ها و جدائی ها (با انگیزه پافشاری بر ادامه تخیل پروری) * جدا سری های مهاجرتی، که چپ ناساترین این جریانات، نظیر "علی کشتگر" و دوستانش را به راست ترین موضعگیری ها کشاند * اغتشاش فلسفی و سیاسی بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، که اعلام انصراف مطلق از ایدئولوژی یک سوی آن و قبول مارکسیسم، اما رد لنینیسم از سوی دیگر نمای بیرونی آن بوده و هست * تأثیرپذیری از مبلغان فلسفی و سیاسی سرمایه داری و... همگی بخشی از بحرانی است، که بنام بحران هویت باز شناخته شده و با اسامی و اصطلاحات گوناگون مطرح است!

پیگیری بحث هائی که در نشریه «گار»، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - جریان دارد، در مجموع خود و بعنوان اکثریت باقی مانده از سازمانی که برای یک دوره خود را پرچمدار انقلاب درایران قلمداد می کرد، می تواند بیانگر مسائلی باشد که در دیگر سازمان های چپ ایران جریان دارد. تفاوت میان سازمان مذکور و دیگر سازمان ها دراین جنبه مثبت است، که نقطه نظرات در ارگان مرکزی این سازمان انتشار می یابد و گفتگو هائی، که به صورت چند جانبه دراین سازمان جریان دارد، علنا منتشر شده و همه اعضای سازمان درجریان آن قرار می گیرند. نمی توان این جنبه مثبت را درمقایسه با دیگر سازمان های چپ ایران، که تلاش دارند تفاوت دیدگاه ها به نشریاتشان راه نیابد، ندیده گرفت، البته بدان شرط که ادامه این بحث ها به وحدت نظری - ایدئولوژیک - سیاسی در سازمان مذکور انجامیند و تحرک آنها در برابر رویدادهای ایران موجب شود.

از جمله بحث هائی که بویژه پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم در سازمان های چپ ایران جریان داشته و به نوعی زیرعلامت سؤال قرار دارد، مقولات و ارزیابی هائی است که برای یک دوران نسبتا طولانی پایه های بینش سیاسی - تئوریک آنها را تشکیل می داده است. «هژمونی پرولتاریا»، «هژمونی جهانی طبقه کارگر»، «تضاد اصلی جهان»، «گذار»، «دوران»،

نکرده اند، درحالی که بیشترین نرمش ممکن را برای بسیج وسیع ترین نیروها، به منظور مقابله با همین سرمایه داری بفرج داده اند. اسناد و مذاکرات دوکنگره اخیر دو حزب کمونیست فرانسه و ایتالیا، که در راه توده شماره ۵۶ منتشر شد، گویای همین واقعیت است. اگر از سخنان و توصیه های امثال میشری ها، فرار از دامن سرمایه داری به دامن دیگر سرمایه داری استنباط می شود، از نرمش ها و تاکتیک های احزاب کمونیست یاد شده در بالا و مشی و سیاست کنونی حاکم بر کشور و حزب کمونیست گویا چنین استنباطی نمی شود. اگر در اولی تسلیم پذیری توصیه می شود، در دومی مقاومت و استحکام سنگرها، متکی به تضادهای غیرعمده برای حل تضاد عمده استنباط می شود. تفاوت اینجاست و نه جای دیگری!

همین تسلیم پذیری و توصیه به فرار به دامن "کینز"، بعنوان مدل دل پذیرتری از سرمایه داری نیست، که پس از درهم پاشی اردوگاه سوسیالیسم به دوستان فذائی اجازه داد تا اصطلاح «امپریالیسم خیرخواه» را بعنوان یک تئوری جدید بپذیرند؟ همین بینش و «تیرهوشی» نیست، که به امثال میشری ها اجازه نمی دهد سرمایه داری لجام گسیخته و وابسته به بازار جهانی امپریالیسم را، که درحال رسیدن به قدرت مطلق در جمهوری اسلامی است، دیده و در برابر آن، مانند برخی ها که متهم به «کاهلی فکری» هستند، سینه سپر کنند؟

البته نگارنده نیز مانند بسیاری از خوانندگان نشریه "کار" براین یقین هستم که در سازمان فدائیان همه بدین گونه که آقای میشری می اندیشد، نمی اندیشند؛ که اگر چنین بود، دیگر به اینهمه تلاش برای جلوگیری از تسلط مطلق تفکراتی از نوع تفکرات میشری نبود. مثلاً در همان شماره های نشریه "کار"، که نظرات میشری انعکاس یافته، یعنی شماره ۱۴۹ و ۱۵۰، مقاله و نظرات "مرتضی محیط" هم، با عنوان "آنانومی قدرت" منتشر شده است، که باید امینوار بود، وی نیز از سوی میشری به کاهلی فکری متهم نشده و میشری نگاهی هم به نظرات وی بیان نداشت. وقتی از بحث ها و فضای باز کنونی در نشریه "کار" و اصولاً سازمان اکثریت دفاع می شود، متکی به همین نوع انتشار دیدگاه ها و تبادل نظرات است. روش و شیوه ای که به همگان اجازه می دهد بدانند در سازمان مذکور چه کسی نسبت به مجموعه مسائل جامعه و جهان چگونه می اندیشد و اصولاً چه تعداد اهل فکر و نظر در این سازمان وجود دارند! این همان کمبود بسیار اساسی است، که اکنون "نامه مردم" به حزب توده ایران تحمیل کرده است و باید کوشید تا بدان خانه بخشید!

درباره بحران سرمایه داری، لجام گسیختگی کنونی آن، خطراتی که جهان را این لجام گسیختگی تهدید می کند و بیش و پیش از همه، آگاهی از عمق این بحران و این خطرات، بنظر می رسد بهترین توصیه به امثال میشری ها، مطالعه پیگیرتر و دقیق تر مطالبی است، که نه تنها از سوی نشریات وابسته به احزاب کمونیست جهان، بلکه حتی در نشریاتی نظیر "لوموند دیپلوماتیک" چاپ فرانسه منتشر می شود. باید برخلاف امثال میشری، این لجام گسیختگی را با نام شناخته شده خود آن مطرح ساخت، تا جبهه ای که در برابر آن درسراسر جهان درحال شکل گیری است، دقیق تر شناخته شده و موضع همه نیروهای مترقی و مدعی طرفداری از سوسیالیسم و مقابله با این لجام گسیختگی دربرابر آن روشن تر شود.

این لجام گسیختگی، که هنوز مواضع امثال میشری ها در سازمان اکثریت پیرامون آن بدقت مشخص نیست و به همین دلیل جای شک و شبهه پیرامون درک وی از اوضاع کنونی جهان باقی است، در کشورهای بزرگ سرمایه داری «لیبرالیسم اقتصادی» و در کشورهای جهان سوم «تعديل اقتصادی» و یا «تعديل ساختاری» است. مقابله با این یورش، که تضاد اصلی و عمده روز دوران ما را تشکیل می دهد، و بیان شکلی از اشکال تظاهر تضاد بین کار و سرمایه است، در دستور فعالیت روزمره اکثریت قریب به اتفاق احزاب چپ، مترقی، انقلابی و کمونیست جهان است و هر روز بیش از روز پیش در دستور قرار می گیرد. راسیسم، بنیاد گرایی، نوفاشیسم و... اشکالی است، که این یورش به خود گرفته و در جنگ های منطقه ای و داخلی، گسترش مافیای جهانی، خشونت های نژادی و... تظاهر می کند. همه این اشکال تابعی است از آن تضاد عمده دوران، یعنی عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم.

با میشری می توان کاملاً موافق بود، که اصلاً نباید حل این تضادهای ناشی از بحران سرمایه داری را به فردای سوسیالیستی جهان موکول کرد. از همین لحظه و روز باید به مقابله با این تضادهای فرعی، اما تابع تضاد اصلی کار و سرمایه بیا خاست و برای حل آنها کوشید. اما این کوشش نه در پذیرش سرمایه داری کینزی و توصیه به سرمایه داری برای عاقلانه تر عمل کردن و طولانی کردن عمر خود (نظراتی که کینز دارد)، بلکه برای جلوگیری از کشاندن شدن جهان به لبه پرتگاه های مخوف از جانب این سرمایه داری، به عقب راندن آن و جلوگیری از غلبه آن بر بحران همه جانبه اش به قیمت نابودی بخشی از جهان است! این امر مهم نه از طریق توصیه به سرمایه داری برای تعقیب

غلبه بر بحران های سرمایه داری، نابودی سرمایه داری است، بر خرد بشر نمی افزاید. مهم این است که آیا ما قادریم بجای آن که حل همه مشکلات بشریت را به آینده سوسیالیستی موکول کنیم، در جستجوی یافتن پاسخ های بهتر به مسائلی که فرا روی بشریت قرار دارند، شرکت کنیم یا نه؟ میشری پیش از اینکه پاسخ دیگران را بشنود، با یک سوال دیگر به خویش پاسخ می دهد: «مهم این است که آیا ما حاضریم از مدل های کینزی در برابر سرمایه داری لجام گسیخته دفاع کنیم؟...»

بنابراین نظرات انتشار یافته، باید به تضادهای غیر عمده توجه داشت، حل همه مشکلات را به آینده سوسیالیستی موکول نکرد، به شعار نابودی سرمایه داری برای خاتمه دادن به بحران آن قناعت نکرد و بجای همه اینها، برای لگام زدن به سرمایه داری لجام گسیخته از مدل های کینزی استفاده کرد. این، همه آن «تیرهوشی» است، که در برابر آن «کاهلی فکری» طرح می شود!

آنچه اما سهراب میشری با این تیرهوشی ها به اثبات می رساند، بطور ساده آنست که او تفاوت میان مقوله «خصیلت دوران»، یعنی محتوا و مضمون آن را با «اشکال بروز تضاد» درک نکرده است.

در مورد دوران فعلی او تضاد ناشی از رشد نیروهای مولده و روابط تولیدی را در سرمایه داری و اشکال بروز تضاد های ناشی از آن، از جمله در صحنه نبرد طبقاتی در جهان - تضاد بین دو سیستم در دوران "جنگ سرد" - را از یکدیگر تمیز نمی دهد.

هر خواننده ای حق دارد از ایشان سوال کند، که شما کجا خوانده و یا شنیده اید، که تضادهای غیر عمده را باید فراموش کرد؟ اتفاقاً همین برنامه های مرحله ای برای گذار، که سازمان شما نیز هنوز روی موافق با آن دارد، اتخاذ شعارهای تاکتیکی برای عبور از سوانح، سیاست های مرحله ای و... تماماً باتوجه به تضادهای مرحله ای و در جهت خصیلت دوران اتخاذ، تدوین و اعمال می شود برای دسترسی به هدف استراتژیک. شعارها، تاکتیک ها، سیاست ها و... بر همین اساس پیوسته و با توجه به شرایط متغیر بوده اند. این امری ویژه برای توده ای ها نیست؛ تاریخ جنبش کمونیستی و انقلابی دهه های گذشته، حتی همین سال های پس از ضریات وارده به اردوگاه سوسیالیسم را مرور کنید، تا ببینید، احزاب دیگری هم که لابد به زعم نویسنده هنوز هوشیاری لازم را کسب نکرده و در کاهلی فکری ممانده اند، در برنامه ها، شعارها، سیاست ها و... خود چقدر نرمش، عقب نشینی، پیشروی و... داشته اند. به سیاست های نوین درکویا، مشی نوین حزب کمونیست فرانسه و تاثیر جنبش کارگری بر آن، سیاست های نوین حزب کمونیست ایتالیا در حمایت از دولت کنونی و بمنظور جلوگیری از به قدرت رسیدن شیخ فاشیست ها و... نگاهی دوباره بیاندازید. همه این تلاش ها برای حل تضادهای مرحله ای و بقول شما «غیر عمده» برای حل آن «تضاد عمده»، یعنی «تضاد کار و سرمایه» صورت گرفته می گیرد. این استراتژی ندارد و متکی به شرایط جهانی و رشد جنبش انقلابی، همراه با شکست و پیروزی ها و نوسانات قابل درنگ، پیوسته پیگیری شده است. اتفاقاً مارکسیسم و آن آیدئولوژی که شما آنرا رد کرده اید، یعنی همین! مگر هنگام رشد فاشیسم در اروپا، تضاد عمده دوران تضاد «کار» با «فاشیسم» بود؟ خیر! اما در آن مقطع فاشیسم بعنوان شکلی از اشکال یورش سرمایه داری، به سدی در برابر جنبش انقلابی تبدیل شد، که تمام توان و نیرو در آن مرحله باید برای مقابله با آن بسیج می شد.

از نویسنده باید پرسید: چرا برای مقابله با سرمایه داری لجام گسیخته باید بدنبال راه های کینزی سرمایه داری رفت و نه راههایی متکی به جنبش مردم؟ راه هائی، که می تواند از بحران سرمایه داری نه تنها برای به عقب راندن آن، بلکه برای رشد آگاهی مردم جهت حل تضادهای مرحله ای و بقول شما «غیر عمده» برای حل آن تضاد کار و سرمایه استفاده کرد! راه حلی که میشری طرح می کند، سخنی است از سر خیرخواهی، که می تواند از دهان طرفداران سرمایه داری، که نگران تشدید بحران و خارج شدن کنترل اوضاع از دستشان است، بیرون بیاید. این سخنان هم اکنون نیز در مطبوعات وابسته به جناح های عاقبت اندیش تر سرمایه داری مطرح می شود. در کلوب رم هم نظریه پردازان سرمایه داری همین توصیه ها را می کنند. شما که طرفدار سوسیالیسم هستید چرا؟

اگر منظور میشری این باشد، که باید بهر طریق در برابر یورش سرمایه داری لجام گسیخته بسیج شد و سد راه آن شد، تصور نمی کنم هیچ توده ای با آن مخالف باشد. چهار سال تمام است، که در همین نشریه "راه توده" بی وقته از این خطر و اینکه سرمایه داری لجام گسیخته جهان را می خواهد تا مرز بزرگترین حادثه جونی ها و به قیمت جان میلیون ها انسان هدایت کند یاد شده است. در ایتالیا و فرانسه برای مقابله با الیگارشی مالی جهانی و بقول میشری سرمایه داری لجام گسیخته، نیروهای ترقی خواه به دامن سرمایه داری کینزی فرار

بیشتر، بلکه از راه بسیج مردم و مقابله با آن ممکن است. تفاوت دیدگاه با امثال میشری ها در اینجاست!

همین تفاوت به او اجازه نمی دهد، تا بجای توصیه به سرمایه داری کینزی، نگاهی به جامعه امروز ایران، ضرورت های اقتصادی آن برای حفظ استقلال کشور، انداخته و در کارزار دفاع از بخش دولتی اقتصاد، درکنار جنبش چپ ایران قرار گیرد. همین تفاوت موجب می شود، تا امثال او به یورش سرمایه داری تجاری وابسته به بخش دولتی اقتصاد و خصوصی سازی لجبام گسیخته در جمهوری اسلامی بهای لازم را ندهد. آن تیزهوشی که چنین دورنگری را به مثال میشری ها داده، عملاً بخشی از چپ غیر مذهبی ایران را از جنبش عمومی توده های مردم جدا ساخته و پایگاه واقعی آنها را تضعیف کرده است. اگر این ضعف جبران شود و چپ غیر مذهبی ایران، امروز یکپارچه در مقابل سرمایه داری تجاری ایران بایستد و از خواست های اقتصادی مردم همان اندازه به دفاع برخیزد که از خواست های سیاسی مردم ایران دفاع می کند، آنوقت دیگر برای حضور در تحولات ایران، برای تاثیر گذاری بر روند رویدادها، در اختیار داشتن ابتکار عمل و متکی شدن به پایگاه واقعی خود، نیاز به برخی سیاست بازی ها و پنهان شدن در پشت برخی نظریه پردازی ها نیست! این نوع نظرات پیش و بیش از آنکه دلی را در جبهه راست به نرمش درآورده و یا حتی تعقلی را در آن جبهه موجب شود، به پایگاه چپ در جامعه لطمه زده و در صورت ادامه آن، باز هم خواهد زد. سرمایه داری و کارگزاران داخلی و خارجی اش، تسلیم این نوع نظریه پردازی ها نشده و نخواهند شد، عقب راندن آنها تنها با اتکاء به مردم ممکن است. آیا نظراتی از آنگونه که میشری ها تبلیغ می کنند چنین بسیجی را در پی می آورد؟ نگارنده با صراحت و قاطعیت معتقد خیر!

نگاهی دوباره به جهان بیاندازیم

دوباره سرمایه داری ۱۹۱۶ و سرمایه داری ۱۹۹۶، که میشری در مقاله خود از آن یاد می کند، تنها می توان به ایشان متذکر شد، که لنین در اثر خود پیرامون «اولیگارشی مالی امپریالیستی» اتفاقاً همان جهان سرمایه داری و سرمایه داری به پایان خط رسیده ای را توصیف می کند که برای هرچه بیشتر متمرکز شدن و برای بقای خود از هیچ شیوه و روشی رویگردان نیست. حتی آنچه که در مطبوعاتی نظیر «کوموند دیلماتیک»، در دوران اخیر و بیستم زده از اوج گیری جنبش کارگری فرانسه انتشار می یابد، تأییدی است بر آن پیش بینی های لنین. اینکه او کامپیوتر را ندیده بود و یا کشف فضائی را حدس زده بود و یا زده بود، اساس آن تفکر و تحلیل نیست و نمی توانست باشد.

مسئله برسر تحلیل و پیش بینی رشد سرمایه داری در عالی ترین سطح آن بوده است، که بر پایه شناخت ماتریالیستی تاریخ و کشف قانونمندی عمومی رشد این صورتبندی اقتصادی-اجتماعی ممکن بوده است. قانون عمومی رشد سرمایه داری انباشت سرمایه، تمرکز تولید و قدرت سیاسی ناشی از آن و در نهایت حاکمیت مطلق «اولیگارشی مالی» را باعث می شود. اگر کشف مارکس این قانون عمومی رشد سرمایه داری است، نوآوری لنین و از اینطرف تکامل مارکسیسم - و درضمن اثبات قابلیت تکامل آن - پیش گویی لنین درباره نقش و جای «سرمایه مالی» در روند تکاملی سرمایه داری در مرحله امپریالیستی آن است.

بنابراین چگونه می توان کسی را که ۷ دهه پیش توانست امروز جهان سرمایه داری را پیش بینی کند، «کاهل فکری» توصیف کرد و آن را که متکی به حوادث امروز جهان و با برشماری شواهد و دلائل جاری، پایه های آن تئوری را منطبق با واقعیت تشخیص داده و تبلیغ می کند، کاهل تر از اولی؟

در باره دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، که ظاهراً همه ما فرزندان این دوران به شمار می رویم، برخلاف میشری ما نه می توانیم و حق داریم متکی به حوادث و رویدادها احکام تاریخی صادر کنیم. خصلت دوران ما، بعنوان دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، کوچکترین ارتباطی به پیروزی و یا شکست انقلاب اکثر ندارد. همانطور که شکست های خونین قیام های بردگان و پیروزی های بیرمناشته برده داران، بعنوان حوادث یک دوران عبور از یک صورتبندی به صورتبندی دیگر ارتباطی با اصل دوران نداشت! پذیرش استدلال های میشری بدان می ماند که مثلاً اگر ما برده بودیم و در دوران برده داری زندگی می کردیم، شکست قیام «اسپارتاکوس» را غلط بودن دوران و یا ناممکن بودن گذار از دوران و یا آنرا ارزیابی غلط از دوران عبور از برده داری به فئودالیزم ارزیابی می کردیم! دهها قیام بزرگ و تاریخی بردگان در دوران عبور از برده داری در تاریخ ثبت است، همه این مجموعه درکنار هم عبور از برده داری به فئودالیزم را ممکن ساختند. به انقلاب اکثر، ضربات وارده به سوسیالیسم در سال های اخیر، اشتباهات، پیروزی ها، مقاومت ها، شکست ها و ... همه و همه

که باز هم تکرار و تکرار خواهد شد، همگی فصولی از داستان تاریخی و تاریخ ساز عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم است؛ همانگونه که تاریخ بشری فصول دوران عبور از فئودالیزم به سرمایه داری را در سینه خود ثبت کرده است. اگر ظهور ناپلئون، بازگشت گذرای سلطنت «بوربن ها» به فرانسه و ... را بتوان به معنای شکست سرمایه داری و پیروزی برای غلبه بر فئودالیسم ارزیابی و تحلیل کرد، شکست ها و ضربات اخیر به سوسیالیسم را هم می توان تثبیت و حقانیت سرمایه داری برای بقاء آن ارزیابی و معرفی کرد!

میشری چنان با ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم روبرو می شود، که گویی تضاد دوران ما، نه تضاد بین کار و سرمایه، بلکه تضاد بین دو اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه داری است (و یا بوده است) و اکنون هم با شکست اتحاد شوروی این دوران خصلت خود را از دست داده است و ما باید بدنبال تعریف دیگری از دوران باشیم! این همان نوسان اندیشه و نظری نیست که در ابتدای مطلب نیز، در ارتباط با عمق درک چپ ایران از بینش انقلابی دوران بدان اشاره شد؟ این اندیشه پردازی های مکانیکی، یعنی تیزهوشی؟

محتوای دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، یعنی رشد نیروهای مولده، تشدید تضاد کار و سرمایه (که می رود به تضاد بشریت و طبیعت با سرمایه داری فرا روید) و رسیدن به مرحله حل تضاد و پشت سر گذاشتن این شیوه تولید. جنگ سرد که میشری آنرا تضاد دو اردوگاه معرفی می کند، یکی از اشکال و نمای بیرونی تضاد بین کار و سرمایه در دوران بعد از جنگ جهانی دوم است، که ما آنرا تضاد سرمایه و کار می شناسیم. براساس استدلال میشری پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم باید جنگ سرد خاتمه یافته و اردوگشی و بلوک بندی نظامی خاتمه یابد. آیا جهان کنونی اینچنین است؟ جنگ سرد ادامه ندارد؟ ناتو درحال گسترش نیست؟ پایگاه های نظامی افزون نشده است؟ خطر نابودی اتمی بخشی از جهان را تهدید نمی کند؟ اگر پاسخ همه این سئوالات مثبت است، که بنظرنگارنده هست، آنوقت نباید از امثال میشری ها خواست، تا از رویا پروری دست برداشته و سرشان را از پنجره بیرون آورده و نگاهی دوباره به جهان امروز بیاندازند و فکری به حال فردای این جهان کنند؟

روسیه دمکراسی نمی خواهد!

ژنرال «گید» که از او بعنوان ناپلئون روسیه نام می برند، با تشدید بیماری یلتسین و تلاش مجلس روسیه جهت برکناری او از قدرت، بر فعالیت های سیاسی خارج از کشور خود افزوده است. او با سفر به فرانسه، آلمان و برخی از دیگر کشورهای بزرگ اروپایی سعی در تشریح نظرات خود برای سران این کشورها و جلب موافقت آنها برای نشستن بر کرسی ریاست جمهوری است. «گید» در جریان همین سفرها، مصاحبه ای با نشریه «آکسپرس» چاپ فرانسه انجام داد. او در این مصاحبه مشروح دو نقطه نظر عمده خویش را با صراحت مطرح ساخت. نقطه نظرانی که غرب برای حمایت از لید می تواند بدانها استناد کند!

او درباره بحران کنونی در کشور و آینده آن گفت: «روسیه اکنون وضعیتی مشابه وضعیت روسیه، در آستانه انقلاب اکتبر را دارد». این اظهار نظر صریح، که از واقعیت نیز می تواند بهره برده باشد، یعنی نفوذ بی وقفیه کمونیست ها در روسیه و گسترش پایگاه مردمی آنها، که در صورت ادامه وضع کنونی، می تواند به تحولاتی اساسی در این کشور بیانجامد. تحولاتی متکی به حمایت مردم. لید در همین اظهار نظر غرب را متوجه خطری که متنافع آنرا در روسیه تهدید می کند کرد. او در همین رابطه و در پاسخ به سئوالی که پیرامون دمکراسی در روسیه از وی شده بود گفت: «روند دمکراسی در روسیه دهها سال طول می کشد، آنچه که امروز روسیه به آن نیازمند است، یک دولت قدرتمند است، نه دمکراسی»

لید در ادامه این گفته خود، که آشکارا مقابله با تحولاتی شبیه تحولات اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه می باشد، و غرب نیز منظور او را بخوبی درک می کند، برای انحراف افکار عمومی مردم روسیه و جلب حمایت آن ها گفت: «آنچه در روسیه انجام شده، خصوصی سازی نیست، تجمع همه ثروت در دست مافیا ست. باید با این مافیا مقابله کرد». این درحالی است که خود او متکی به همین مافیا در انتخابات اخیر ریاست جمهوری سومین رای را آورد و برای آینده سیاسی خویش نیز، مانند یلتسین به همین مافیا باید متکی شود، چرا که در غیر اینصورت باید دست همکاری را به سوی بزرگترین اپوزیسیون کشور، یعنی کمونیست ها، نیروهای واقعا ملی و مترقی روسیه دراز می کرد!

که حزب ما را مانع جدی بر سر راه تسلط خود بر قدرت در جمهوری اسلامی می‌دانستند، به اجرا گذاشته شد.

... من در یورش به حزب به اسارت درآمدم و قربانی کوچکی از انبوه قربانیان یورش شدم که بازار، انگلستان و روحانیون انگلیسی آنرا تدارک دیده بودند..... بازجویی‌های اوایل سال ۶۲ طاقت فرساتر از آن بود که بتوان آنرا شرح داد. راهروهای بندهای "کمیته مشترک ضد خرابکاری" زمان شاه، که اینک "کمیته سه هزار" نامیده می‌شد، زندان نبود، قصاصخانه بود. من از پشت چشبیندی که گوشه چشم چپ آن باندازه یک نقطه سوراخ بود، بیرون را می‌دیدم. قربانیانی که هر کدام افتخاری برای ایران و پاسداری برای انقلاب بودند، مانند شقه‌های گوسفند از قلاب‌هایی که در راهروها نصب شده بود، آویزان بودند. کیانوری، طبری، جوانشیر، نیک، آئین، جبری، ابراهیمی، زرشناسی یا سری که چند بخیه خورده بود، به آئین، که یک دست بیشتر نداشت و محسن علوی در کنار دیگرانی که چهره‌شان برایم آشنا نبود، به این قلاب‌ها آویزان بودند. دست جوانشیر پس از این دوره از شکنجه‌ها، بر اثر ساعت‌ها آویزان بودن به قلاب برای همیشه فلج شد. دست چپ کیانوری نیز فلج شده بود، که بعدها شنیدم، در زندان اوین و در جریان بازدید "گالیندویل"، نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، که پس از قتل عساکر با صسورت گرفت، آنرا به‌منوان نشانه‌ای از شکنجه‌هایی که در زندان رایج بود و از انسانی به آن سن و سال او نیز دریغ نکرده بودند، به وی نشان داده بود... سراسر راهروها، با آنکه مرتب آن‌ها را می‌شستند، خط قرمزی از خون و خونابه شریف‌ترین انسان‌ها از سلول‌ها تا داخل توالت‌ها و دستشویی‌ها جریان داشت...

بازجویی‌ها و استوالاتی که طرح می‌شد، نشان می‌داد که از نظر آنها تمام دولت موسوی توده‌ای‌اند. این بازجویی از توده‌ای‌ها و یورش به حزب نبود، یورش به انقلاب و کودتای تمام و کمالی بود، که دست‌های پشت پرده تلاش داشتند با عجله و شتاب ابعاد آنرا در همین بازجویی‌ها گسترش دهند... برگ‌های بازجویی، که در این دوران مقابل ما گذاشته می‌شد، هیرت‌انگیز بود. البته بعدها شنیدم که نظیر همین استوالات را از دیگرانی هم پرسیده‌اند. در بالای یک سری از ورقه‌های بازجویی نوشته شده بود، "غیر از امام امت و حضرت آیت ا الله العظمی منتظری، هر توده‌ای را که می‌شناسید، بنویسید!" این سوال دربرگیرنده خیلی از مسائل پشت پرده بود. از نظر آنها همه توده‌ای بودند. هر کس طرفدار کوبین بود، هر کس طرفدار انقلاب بود، هر کس طرفدار شوراها بود و... توده‌ای بود! ارزیابی اولیه ما این بود، که آنها نفوذ حزب توده ایران را اینگونه ارزیابی کرده‌اند، اما بعدا معلوم شد، که هدف یورش به دولت نیز هست، یعنی اجرای همان خواستی که آیت ا الله خمینی در دیسار با عسگر اولادی، بادامچیان و حاج امانی با آن مخالفت کرده بود، و حالا آنها سعی داشتند با وابسته کردن آنها به حزب و گرفتن اعتراف از رهبران حزب، این یورش را گسترش داده و با حمله به حزب به همه اهداف خود برسند... بعدها از دهان یکی از توده‌ای‌ها شنیدم، که او در جریان این بازجویی‌ها و زیر فشار که بگوید چه کسی در دولت و سپاه توده‌ایست، نوشته بود "رضا رضایی!" همین توده‌ای برای من تعریف کرد: «بعد از اینکه روی کاغذ نوشتم رضا رضایی، فکر کردم که حالا کتیک خواهند زد، که چرا دروغ نوشته‌ام، اما اینطور نشد، شکنجه متوقف شد و به فاصله نیم‌ساعت ۵-۶ نفر دیگر همراه بازجو آمدند بالای سرم. ابتدا مرا به اتاق دیگری بردند و یکی از آن چند تازه وارد، خیلی آرام و با احتیاط گفت، تو میدانی رده تشکیلاتی فرمانده سپاه در حزب چه بوده است؟ من آنقدر وحشت کرده بودم، که ترسیدم به این بازی ادامه بدهم، و به همین دلیل فوری گفتم که دروغ نوشته بودم، تا دست از سرم بردارید. این راست گویی من به دل تازه واردین ننشست و شکنجه برای نوشتن رده تشکیلاتی فرمانده سپاه پاسداران در حزب توده ایران شروع شد. آنها اعتراف اول مرا پذیرفته بودند و حالا بقیه‌اش را می‌خواستند؛ اما من زیر بار نرفتم، چون می‌دانستم عاقبت این بازی، به بازی با جانم تمام خواهد شد و سر به نیست خواهم شد!» ... در برگ‌های بعدی بازجویی، آن جمله بالای ورقه را که غیر از امام و آیت ا الله منتظری هر کس توده‌ایست بنویسید، حذف شده بود، اما در عوض استوالات صریح‌تر طرح شده بود. بارها در بازجویی‌های خود من، درباره رابطه تشکیلاتی "بهزادنبوی"، "دکتر پیمان" و "ابوالقاسم سرحدی‌زاده" سوال شده بود. این استوالات تا چند روز ادامه داشت و بعدا قطع شد. قطع ناگهانی این استوالات، اینگونه تعبیر شد، که از درون زندان مسئله را با آیت ا الله خمینی در میان گذاشته بودند و او جلوی ادامه این نوع بازجویی‌ها را گرفته بود. امثال من یقین داشتند، که در صورت ادامه این نوع بازجویی‌ها، قطعاً پرنده قطوری از اعترافات زیر شکنجه در این زمینه نیز تهیه شده و سر این افراد نیز برپا رفته بود. شکنجه‌ها به نحوی بسود، که هرآنچه را می‌خواستند، سرانجام از دهان قربانی بیرون می‌آوردند.

یورش به حزب، یورش به انقلاب بود!

وقتی ما را به بند ۳ هزار (کمیته مشترک) منتقل کردند

رهبران حزب از قلاب آویزان بودند!

رفقای "راه توده"!

در شماره‌های اخیر راه توده مطالبی را درباره توطئه‌های بازار و ارتجاع مذهبی خواندم که واقعا بدلم نشست. پس از خواندن این مطالب، بر تردیدهای خودم غلبه کرده و تصمیم گرفتم بخشی از مشاهدات و دانسته‌هایم را برایتان بنویسم، که امیدوارم مفید تشخیص داده و منتشر کنید.

من زندانی دو رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی بوده‌ام و در هر دو نوبت نیز اتهام پر افتخار توده‌ای را داشته‌ام. از مجموعه یادداشت‌هایی که برایتان می‌نویسم، لطفا با صلاحدید خودتان و با توجه به شرایط موجود هر آنچه را صلاح می‌دانید چاپ کنید. بقول معروف ریش و قیچی را بدست خودتان می‌دهم.

*... بازاری‌ها معروف از همان ابتدای پیروزی انقلاب بر سر حزب ما نقشه داشتند. با تعدادی از آنها بدلیل سن و سال و برخی رابطه‌هایم، آشنا بودم. با برخی از این افراد در زمان شاه زندان بودم. آنها می‌دانستند من توده‌ای ۲۸ مردادی هستم، اما فکر نمی‌کردند پس از انقلاب و با گشایش دفتر حزب یکبار دیگر در صفوف حزبمان قرار گرفته باشم. همین تعجب را بازجوهایی جمهوری اسلامی هم داشتند و هنگام بازجویی در کمیته مشترک آنرا بارها مطرح کردند، که پاسخش برای امثال ما توده‌ای‌های قدیمی ساده بود: شماها جوان‌تر از آن هستید که بدانید و بفهمید حزب توده یعنی چه و توده‌ای بودن یعنی چی! ... اواخر پائیز ۶۱ و چند ماه پیش از یورش به حزب و دستگیری رهبران آن، "محمود ملاقاسمی" (کشتی‌گیری که سابقه اخلاقی ناپسندی در میان ورزشکاران داشت و بعدها داور کشتی نیز شده بود) را دیدم. او از همان ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی به بازار رفته و تجارت می‌کرد. مولفه‌ای‌ها دورش را گرفته بودند و پروپالاش داده بودند. من بدلیل رابطه‌ای که با ورزش ایران داشتم، ملاقاسمی را خوب می‌شناختم و آن روز که یکدیگر را دیدیم، یکی از ورزشکاران باستانی ایران نیز کنار من روی نیمکت ... نشسته بود. ملاقاسمی با او بیش از من آشنائی و مناسبات داشت. کنارش نشست و آهسته گفت: «امروز از طرف بازار حاج آقا عسگر اولادی، حاج امانی و حاج بادامچیان رفتند پیت امام و از طرف بازار سه تقاضا را طرح کردند. تغییر دولت و برکناری میرحسین موسوی، جمع کردن بساط کوبین، گشایش اعتبار برای تجارت خارجی و داخلی و زدن حزب توده. امام با برداشتن موسوی مخالفت کرد، اما با گشایش اعتبار برای بازرگانی خارجی و داخلی موافقت کرد، و زدن توده‌ای‌ها را موکول کرده‌اند به خواندن مدارکی که عسگر اولادی همراهش برده بود...» (مدارکی که به آن اشاره می‌شود، اسناد جعلی است که به کمک ارتشبد فردوست، سفارت انگلستان در تهران و سازمان جاسوسی انتلیجنس سرویس تهیه شده و براساس آن حزب ما متهم به تدارک یک کودتای نظامی به سبک افغانستان و فراخواندن ارتش سرخ برای حمایت از این کودتا شده بود. در همین ماجرا "گوزچکین"، دیپلمات دون پایه و اطلاعاتی سفارت اتحاد شوروی در تهران نیز به خدمت گرفته شده و به انگلستان برده شده بود. لیست ۱۸ دیپلمات سفارت اتحاد شوروی بعنوان عناصر نامطلوب که باید ایران را بلافاصله پس از یورش به حزب توده ایران و با اتهام شرکت در این توطئه خیالی ترک می‌کردند، بدین طریق تهیه شده بود. بدین ترتیب حزب توده ایران بعنوان سنگر مقدم دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن، با نقشه مستقیم انگلستان (که همکاری اسرائیل و امریکا را نیز با خود داشت) و با پیشگامی بازار و سران حزب مولفه اسلامی،

براساس این تعریف جامعه مدنی سازمان اجتماعی است که عناصری مانند خانواده، فعالیت‌های تولیدی، مناسبات تولیدی بین افراد، ماهیت کار و مقررات حاکم بر آن را در برمی گیرد. مارکس ضمن رد نظرات ایده آلیستی هگل درباره جامعه مدنی، پی بردن به صاعیت واقعی آنرا منوط به تشریح کامل اقتصاد سیاسی می داند: «... تحقیقات من نشان می دهد که روابط قضائی و همچنین همه اشکال دولت... ریشه در شرایط مادی زندگی، که مجموعه آنها را هگل به پیروی از انگلیسی ها و فرانسوی های قرن هجدهم، تحت نام جامعه مدنی گرد آورده، دارند؛ از این رو تشریح جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جست.» (نقدی بر اقتصاد سیاسی، منتخب آثار در سه جلد، جلد اول ص ۵۰۳) انگلس ضمن نقد فلسفه فویر باخ چنین می نویسد: «... بدین ترتیب، ثابت شده است که هر مبارزه سیاسی مبارزه طبقاتی است و هر مبارزه ای از جانب طبقات برای رهائی خود، بدون توجه به شکل آن که ناگزیر سیاسی است، زیرا هر مبارزه طبقاتی مبارزه سیاسی است) سرانجام بنابر رهائی اقتصادی صورت می گیرد. پس تردیدی نیست که لااقل در تاریخ معاصر، دولت و نظام سیاسی، تابع و جامعه مدنی که عرصه مناسبات اقتصادی است، غنصر قاطع است... کلیه حوابع جامعه مدنی... صرف نظر از اینکه در لحظه معین چه طبقه ای تسلط دارد... بناچار از خلال اراده دولت می گذرد تا به شکل قوانین برای همگان جنبه حتمی احراز نماید.» (لودویک فویرباخ و پاپسان فلسفه کلامیک آلمان، انتشارات حزب توده ایران، ص ۷)

ماتریالیسم تاریخی، جامعه مدنی را منحصر به یک مرحله تاریخی خاص نمی داند. از این رو در آثار مارکس و انگلس بسته به مضمون بحث می توان اشاره به "جامعه مدنی برده داری" و "جامعه مدنی فئودالی" را نیز دید. بعنوان مثال مارکس ضمن نقد "جامعه مدنی بورژوازی" چنین می نویسد: «این بردگی جامعه مدنی، پایه طبیعی است که بر آن دولت مدرن بنا شده است... دقیقاً همانطور که جامعه مدنی برده داری پایه طبیعی بود، که دولت کهن بر آن بنا شده بود.» (کلیات آثار ص ۴۰۲-۴۰۱) مارکس در اثر تاریخی خود "نقدی بر اقتصاد سیاسی" و در کتاب دوران ساز "سرمایه" به تشریح کامل جامعه مدنی بورژوازی پرداخته و ضرورت جایگزین کردن آنرا با یک جامعه انسانی نشان می دهد.

دیدگاه های گرامشی

در پایان دهه ۲۰ قرن حاضر، زمانی که از یک طرف دولت های امپریالیستی تحت لوای "حمایت از اقتصاد آزاد" و صدور مدنیت بورژوازی میلیون ها انسان را در چهار گوشه جهان به آتش و خون کشیده بودند و از طرف دیگر از بطن جامعه مدنی بورژوازی، هیولای فاشیسم در حال ظهور تاریخی بود، کمونیست بزرگ ایتالیائی "آنتونیو گرامشی" ماهیت واقعی تبلیغات سرمایه جهانی پیرامون جامعه مدنی بورژوازی را افشا کرد. نقد ماتریالیستی گرامشی از جامعه مدنی بورژوازی، غنای خاصی به آموزش های مارکسیسم در این مورد بخشیده است. او نشان داد که بر خلاف ادعاهای رایج، جامعه مدنی و جامعه سیاسی اجزاء تشکیل دهنده ذاتی واحد، یعنی دولت بورژوا-لیبرال هستند. گرامشی در رد نظرات لیبرالی پیرامون جامعه مدنی چنین می گوید: «(نظرات مدعی وجود اتحادیه های کارگری آزاد مشکلی بر یک خطای تئوریک هستند که تعیین منشاء عملی آن چندان دشوار نیست. این نظرات بر تفکیک جامعه سیاسی و جامعه مدنی استوارند... در نتیجه چنین تصور می شود، که فعالیت اقتصادی متعلق به جامعه مدنی بوده و دولت نباید بر آن نظارت کند. اما، از آنرو که جامعه مدنی و دولت در واقع یکی هستند، باید توجه داشت که "اقتصاد آزاد" خود شکلی از نظارت دولتی است که با بهره گیری از وسائل قهرآمیز و ابزار قانونگذاری ایجاد و مستقر شده است.» (منتخب یادداشت های زندان آنتونیو گرامشی، ص ۱۶۰-۱۵۹)

گرامشی با مطالعه دولت های مدرن در آمریکا و فرانسه و با توجه خاص به مورد ایتالیا نشان می دهد که چگونه طبقات حاکم عمدتاً با استفاده از نهادهای جامعه مدنی و از طریق تسلط مستقیم بر قدرت دولتی، سلطه خود را اعمال می کنند. او با ارزیابی و نقد دقیق این دولت ها نشان می دهد که جامعه مدنی بورژوازی عرصه ایست که در آن هژمونی طبقاتی سرمایه داران اعمال می شود. به عبارت دیگر جامعه مدنی حیطه ایست که طبقه حاکم قدرت خود را با استفاده از وسائل مسالمت آمیز گسترش داده و تقویت می کند و درعین حال طبقات زیر دست را بدون استفاده از سیاست ها و وسائل قهرآمیز از دسترسی واقعی به قدرت سیاسی محروم می دارد.

بنا بر نظر گرامشی، هژمونی طبقاتی در جامعه مدنی بستگی به توافق و پذیرش اعضا، جامعه دارد. اما توافق نتیجه خود بخودی انتخاب آزاد افراد نبوده، بلکه با استفاده از شیوه های پیچیده و با بکار گرفتن مجموعه ای از

فصل دوم از «نگاهی به بحث جاری پیرامون "جامعه مدنی"

در طیف چپ ایران *

"جامعه مدنی" از دو دیدگاه!

الف. آذرنک

* هرکس می تواند نظرات خود را پیرامون جامعه مدنی مطرح سازد، اما چرا و با چه انگیزه ای، عده ای سعی دارند با تحریف مارکسیسم، نقطه نظرات خود را در طیف چپ ایران جا بیاورند؟

بحث پیرامون "جامعه مدنی" که در سال های اخیر از زوایای گوناگون در جنبش چپ ایران و جنبش آزادیخواهی ایران مطرح است، از دید مارکسیست ها نباید بحثی غریبه تلقی شود. اساساً مارکسیسم پایه های یک جامعه مدنی را که مردم بر سر نوشت خود حاکم باشند پی می گیرد. اگر مارکسیست ها در این سال ها نخواستند و یا نتوانستند در این بحث شرکت همه جانبه کرده و مواضع دقیق خود را توضیح دهند به دو دلیل بوده است:

الف. سرگیجه ناشی از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم؛

ب. تبلیغات بی وقفه دستگاه های تبلیغاتی سرمایه داری در معرفی کردن مارکسیسم به ضدیت با جامعه مدنی، که باید اعتراف کرد، تاثیر مخرب خود را نیز باقی گذاشته است.

این دو عامل در کنار، محروم شدن چپ ایران از اندیشه وراثی، که عمدتاً در حزب ما حضور داشتند و قتل عام شدند و همچنین محروم بودن این چپ از بهره گیری از وسائل انتشاراتی و تبلیغاتی، حاصلی درحد سرگیجه حاکم در برخی سازمان های چپ و تشویق یورش تبلیغاتی جناح های راست را به همراه آورده است. در این میدان خالی مسانده است، که امثال درویش پورها، امیراحمدی ها و... خود را میدان دار یافته اند و به حق نیز سهم قابل توجهی در بازداشتن چپ ایران از خود باوری داشته اند. انتشار نظرات این کاشفین جدید "جامعه مدنی" در کنار نظریه پردازی با همین دیدگاه ها، اما با آفتستگی مذهبی، در داخل کشور و در مطبوعات که با حفظ استقلال نسبی در ایران انتشار می یابند، بصورت طبیعی وظیفه ما توده ای ها را برای بیان صریح و مستند دیدگاه های تاریخی خودمان پیرامون این مسائل دو چندان می کند. بویژه که سیاست های سرکوبگرانه حکومت نیز درعین حال که مانع انتشار و اشاعه نظریات مارکسیست ها و توده ای ها در جامعه است، درعمل به جانشین شدن این نظرات بجای نظرات انقلابی مارکسیسم کمک می کند!

بحث مربوط به "جامعه مدنی" را که در بخش نخست آن متکی به پاره ای نظرات انتشار یافته آقای هوشنگ امیراحمدی در نشریه "ایران فردا" آغاز کرده بودم، با کنکاشی در آثار کلاسیک مارکسیست ها در این مورد پی می گیرم.

فلسفه علمی و جامعه مدنی

مفهوم جامعه مدنی در آثار کلاسیک مارکسیستی، بویژه در نوشته های مارکس، انگلس و گرامشی بدقت تشریح شده است. مارکس و انگلس در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" جامعه مدنی را بنابه قلمروشی که تعیین کننده دولت و مجموعه رونمای سیاسی جامعه است تعریف کرده اند: «...سازمان اجتماعی که مستقیماً از درون تولید و تجارت بر آمده و در همه اعصار زیر بنای دولت و مابقی رونمای ایدئوتیک را تشکیل می دهد، همیشه با همین نام مشخص شده است» (کلیات آثار جلد سوم ص ۳۹)

۳- روند ساختمان دموکراسی، نهایتاً روندی است که تحقق آن بستگی دارد به ماهیت رهبری سیاسی جامعه؛

۴- ساختمان دموکراسی بیش‌تر پدیده‌ای سیاسی، نمی‌تواند از مسأله مرکزی قدرت دولتی جدا تصور شود؛

۵- واقعیت مبارزه طبقاتی، به همراه دیوار پرلین و ضروریات وارده به اردوگاه سوسیالیسم از بین نرفته و شکل دهنده مبارزه سیاسی درون کشورهاست.

سوسیال دموکراسی سال‌ها سرج این نوع نظرات بود و بازگویی موقعیت کنونی آنها نزد مردم و بویژه مزدبگیران و حقوق بگیران و زحمتکش‌ان نیز تصور نمی‌کنم چندان ضرورت داشته باشد. این جریان سیاسی نه تنها رابطه دیالکتیکی دولت و جامعه مدنی را نادیده می‌گیرد، بلکه به شیوه‌ای ایده آلگویی در صدد قلمه زدن جنبش‌های اجتماعی خاص جوامع سرمایه‌داری پیشرفته به اوضاع ایران است. بنابر دموکراسی در جامعه‌ای مانند ایران، بیش از آنکه متأثر از تکرار جنبش‌های خاص جوامع سرمایه‌داری باشد، در گرو ایجاد نهادهای قدرت توده‌ایست. جنبش‌های اجتماعی، آنچنان جنبش‌هایی هستند که شماری از نیروهای اجتماعی و حتی طبقات و اقشار مختلف جامعه را بر محور موضوع خاصی گرد می‌آورند. جنبش‌های اجتماعی نهایتاً در ارتباط با موضوع خاصی بوده و می‌توانند ماهیتی سیاسی یا غیر سیاسی داشته باشند. چنین جنبش‌هایی ضرورتاً معطوف به انتقال بنیادین جامعه نبوده و هدف تغییر یک جنبه و یا جوانب خاصی از یک سیاست مشخص را دنبال می‌کنند. از این رو توان جنبش‌های اجتماعی تابع نوسانات شدید بوده و معمولاً به همان سرعتی که بوجود می‌آیند، از بین می‌روند.

از طرف دیگر، نهادها و ارگان‌های قدرت توده‌ای، ارگان‌هایی هستند که معطوف به انتقال بنیادین و انقلابی جامعه هستند. چنین نهادهایی نهایتاً با موضوع انتقال قدرت به توده‌ها و با گسترش قدرت دولتی بطور مستقیم در ارتباطند. نهادهای قدرت توده‌ای، ارگان‌هایی هستند که بایستی رابط بین دولت و توده‌های میلیونی در مرحله گذار ملی-دموکراتیک باشند. توده‌ها از طریق چنین ارگان‌هایی قدرت سیاسی-دولتی را اعمال می‌کنند. دموکراتیزه کردن جامعه ایران، امری است که دخالت مستقیم دولت و درگیری توده‌ها از طریق نهادهایی مانند شوراهای، شبکه گسترده تعاونی‌ها، تشکلهای مردمی برای بازسازی همه جانبه کشور و... را ایجاب می‌کند. بدین طریق، سوسیال دموکراسی در ایران، در راستای ساختمان دموکراسی از طریق گسترش نهادهای جامعه مدنی بورژوازی، در نهایت کاریکاتوری از دموکراسی را در ایران دنبال می‌کند. این مهم تنها از طریق دخالت فعال و مستقیم دولت در دموکراتیزه کردن روابط مالکانه در روستاها و حمایت و تقویت نهادهای قدرت توده‌ای در روستاها، امکان تحقق دارد. بدین ترتیب و با توجه به این نکته، می‌توان نتیجه گرفت که مسأله دموکراتیزه کردن جامعه نمی‌تواند جدا از مسأله مبارزه طبقاتی برای کسب قدرت سیاسی و بدست آوردن آن مطرح باشد. بخشی از سردرگمی طیف چپ که خود را ایدئولوژی‌زدانی شده اعلام می‌دارد، برای درک اوضاع ایران و اعلام یک برنامه اقتصادی-سیاسی در مرحله گذار کنونی در همین حقایق نهفته است.

مبارزه طبقاتی در جامعه مدنی

احزاب سیاسی، احزاب طبقاتی هستند؛ یعنی منافع طبقه مشخصی را در جامعه نمایندگی می‌کنند. شخصیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی برای تامین منافع این یا آن طبقه، و یا انقلابی از طبقات مبارزه می‌کنند. در نتیجه هر یک بنا به ماهیت و جایگاه طبقاتی خود پیوسته در صددند، تا جامعه مدنی را به گونه‌ای شکل دهند که تضمین کنند روابط طبقاتی مطلوبشان باشد.

در ارتباط با طیف چپ غیر ایدئولوژیک ایران، باید توجه داشت که ادعاهای این طیف مبتنی بر ایدئولوژی‌زدانی و کناره‌گیری از مبارزه طبقاتی، در عمل پوششی است در جهت پنهان کردن ماهیت مواضع جدید طبقاتی خود. آن‌ها در واقع هم مبارزه طبقاتی را رها نکرده‌اند، زیرا این مبارزه در بطن تحولات وجود دارد و آن‌ها نیز بعنوان بخشی از جامعه در آن شرکت دارند، بنابراین می‌توان گفت که آنها فقط سنگر و متحدین خود را در جریان این مبارزه تغییر داده‌اند. همین تغییر جبهه را می‌توان در آثار قلغشی و یا سخنرانی‌های نمایندگان این طیف برجسته ساخت و انگشت روی آن گذاشت. مثلاً "جشنید طاهری پور" یکی دیگر از رهبران سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت در سخنرانی که برای جمعی از کادرهای این سازمان کرده و متن آن در نشریه "کار" شماره ۱۴۸ منتشر شده، پس از تکرار تبلیغات سرمایه‌ جهانی در باره جامعه مدنی، مارکس را متهم به ایجاد یک "آگاهی کاذب، خود غرض و

وسایل و نهادهای گوناگون در روندی پیوسته در حال تغییر، ساخته می‌شود. توانایی ایجاد توافق بطور مساوی در جامعه تقسیم نشده است؛ طبقه حاکم همه وسائل ایجاد توافق را در اختیار دارد. طبقات زیر دست فساد هر گونه امکانی جهت ایجاد توافق اجتماعی در جامعه مدنی هستند. در نتیجه توافق همیشه پیرامون حفظ منافع طبقه حاکم، ساخته می‌شود. در عمل بخش قابل توجهی از جامعه مدنی بدون آنکه بداند نظراتش آفریده شده و شکل می‌گیرد. هژمونی در جامعه مدنی و تسلط بر جامعه سیاسی دو روی یک سکه هستند. بهمین دلیل به محض اینکه طبقه‌ای هژمونی را بدست می‌آورد، نه تنها دولت بلکه نهادهای جامعه مدنی را نیز در اختیار می‌گیرد. «وحدت تاریخی طبقات حاکم در دولت تحقق می‌یابد، و تاریخ آنها اساساً تاریخ دولت‌ها و گروه‌هایی از دولت‌هاست. اما نباید تصور کرد که این وحدتی صرفاً قضائی و سیاسی است. وحدت عمده تاریخی، بطور مشخص، نتیجه روابط ارگانیک بین دولت با جامعه سیاسی و جامعه مدنی است. با توجه به این تعریف، طبقات زیر دست متحد نبوده و نمی‌توانند متحد شوند، مگر اینکه بتوانند به دولت تبدیل شوند؛ تاریخ آنها (طبقات زیر دست) از این رو با تاریخ جامعه مدنی درهم آمیخته است، این تاریخ، بخشی جدا افتاده و گسسته از تاریخ جامعه مدنی و در نتیجه جدا افتاده و گسسته از تاریخ دولت‌هاست.» (گرامشی، یادداشت ۲۵ شماره ۵)

بر خلاف تفسیرهای زرمیستی از نظرات گرامشی، (نگاه کنید به ترجمه فارسی آنتونیو گرامشی- فراسوی مارکسیسم و پساً مدرنیسم و همچنین یادداشت نشریه کار پیرامون انتشار آن در "کار" شماره ۱۴۹) او متکی بر درکی ماتریالیستی از تاریخ و در جهت نشان دادن درستی تئوری مارکسیستی دولت، مفهوم جامعه مدنی را بیش‌تر بخشی ضروری از روند مبارزه برای تغییر انقلابی مناسبات سرمایه‌داری و جامعه مدنی بورژوازی، ارزیابی می‌کند. به نظر گرامشی، مجموعه عناصر جامعه مدنی، از روابط تولید و مالکانه گرفته، تا معماری و حتی نام اماکن و معابر، منعکس کننده منافع طبقه‌ای هستند که دولت و یا جامعه سیاسی را رهبری می‌کند. (گرامشی، یادداشت‌های زندان ۳، شماره ۴۹)

نظرات رایج در طیف چپ ایران

حال بازگردیم به نظراتی که طی سال‌ها اخیر و با پشت کردن به ایدئولوژی در طیف چپ ایران و بویژه در سازمان فدائیان خلق ایران رایج شده و در حد خود نقش قابل توجهی در تقویت تبلیغات جناح راست مهساجر داشته است. برای مثال، فرخ نگهدار از رهبران سازمان مذکور در میزگرد "تلاشگران جامعه باز" (۲۸ سپتامبر ۹۶) مطالبی را طرح کرده که در شماره های ۱۴۴ و ۱۴۵ نشریه "کار" انتشار یافته است. نگهدار در بخشی از سخنرانی خود می‌گوید: «در یک جامعه مدنی و مدرن بخش عمده‌ای از قدرت سیاسی در خارج از حیطه کنترل و تسلط دستگاه‌های دولتی و حکومتی قرار دارد. در آمریکا مرکز کنترل، تصمیم‌گیری، تأثیرگذاری و تغییر به میزان زیاد خارج از دستگاه اداره کشور قرار دارد. در اروپا نیز نهادهای جامعه مدنی بسیار نیرومندند. در اروپا نه فقط مراکز قدرتمند مالی-صنعتی که سازمان‌های اجتماعی، احزاب و اتحادیه‌ها، کلیسا، گروه‌های فشار و غیره هر یک در حد معینی بر روندهای کنترل تصمیم‌گیری، تأثیرگذاری و تغییر نقش دارند.»

این نظرات، که بعنوان نظراتی بدیع در نشریات خارج از کشور و از قول افراد مختلف انتشار می‌یابد، در واقع تکرار تبلیغات سرمایه‌داری درباره جدایی دولت و جامعه مدنی در نظام سرمایه‌داری است. ادعای که کوچکترین ارتباطی با واقعیت جاری در جهان سرمایه‌داری ندارد و اگر کسی منکر این واقعیت شود، در حقیقت در کشورهای سرمایه‌داری نخواسته و یا نتوانسته چشم‌هایش را به روی حقیقت باز کند. البته این نظرات بطور کامل در برابر مارکسیسم نیز قرار دارد.

بنا بر این، از نظر مارکس دولت یعنی بیان نهادهای و سیاسی روابط در جامعه مدنی. قدرت تئوریک و ماهیت علمی مارکسیسم در این است که دقیقاً نشان می‌دهد، که دولت در فرم‌اسیون اجتماعی سرمایه‌داری، یعنی بیان سیاسی روابط در جامعه مدنی.

خطر عمده‌ای که نظراتی از نوع نظرات هوشنگ امیراحمدی و یا درویش پور و حتی فرخ نگهدار، دربارہ جامعه مدنی، همانا برخورد آنها به مسأله بنای دموکراسی در ایران است. در بررسی موضوع ساختمان دموکراسی در جوامعی مانند ایران، که در مرحله گذار ملی-دموکراتیک قرار دارند، باید نکات زیر را در نظر داشت:

۱- رابطه بین دولت و جامعه مدنی رابطه ایست دیالکتیکی و نه دو گانه؛

۲- بنای دموکراسی به هیچوجه نمی‌تواند بدون توجه به شرایط مشخص جامعه تحقق یابد؛

ارزش های سرمایه داری روی بر می تابد و در مسیر عقلانی کردن مناسبات و نهادهای خود حرکت کرده و جامعه انسانی را پدیدار می سازد. در این مورد بهتر است به اصل تزه های مارکس مراجعه کنیم. تزه های ۹ و ۱۰ و ۱۱ مارکس در رد ماتریالیسم ایده آلیستی فویرباخ چنین است: «- بزرگترین چیزی که ماتریالیسم مشاهده ای، یعنی ماتریالیستی که حیات را بیش از فعالیت پراتیک در نظر نمی گیرد، می تواند بدان دسترسی یابد، عبارتست از مشاهده افراد جداگانه در "جامعه مدنی" - نقطه نظر ماتریالیسم کهنه "جامعه مدنی" است. نقطه نظر ماتریالیسم نوین جامعه انسانی یا انسانیت اجتماعی شده است. - فلاسفه فقط به انحاء مختلف جهان را توضیح داده اند، روی سخن بر سر تغییر آنست.» (لودویگ فویرباخ، انتشارات حزب توده ایران، ص ۹۱-۹۰)

این برعهده امثال طاهری پور است که روشن کنند تحت چه شرایط ذهنی و روحی به این نتیجه رسیده اند که تزه های فوق دلالت دارند بر ضرورت بنای سوسیالیسم از مسیر "عقلانی کردن مناسبات و نهادهای جامعه سرمایه داری". اما واقعیات تاریخی حاکی از آنست که اگر میزبان، بازرسان و جیلادان خادم طبقات استثمارگر هم تعبیری شبیه نظرات امثال وی از متون و احکام مارکسیستی داشتند، طی ۷۵ سال گذشته در کشور ما ده ها هزار نفر بجرم خواندن آنها روانه زندان و میدان های تیرباران نمی شدند.

حال ببینیم یکی از برجسته ترین قربانیان معتقد به احکام مارکسیستی که در نظام شاهنشاهی نیز محکوم به اعدام بود و در جمهوری اسلامی قربانی دانش و درک علمی خود شد و ما توده ای ها به رفاقت با او مفتخریم، فرهنگ، هنر و ادبیات ایران به او مدیون و مردم ایران به دانش و انسانیت او مفتخر هستند و خواهند شد، درباره این احکام چه درکی دارد و این درک چقدر متفاوت با درک مهاجرت زده و وحشت زده از رویدادهای منفی سال های اخیر، توسط امثال طاهری پور است:

«... تبدیل کار انسانی به کالایی که در بازار سرمایه داری در معرض خرید و فروش است، از خود بیگانگی را تشدید کرد، زیرا در این شرایط انسان نه بشا به شخصیت تمام عیار، بلکه بشا به وسیله اجرا عمل کرد معین وارد صحنه زندگی می شود. مناسبات انسان ها از مناسبات افراد انسانی به مناسبات "عمل کرده های انتزاعی" آنها تبدیل می گردد. کارفرما کاری به شخصیت انسانی کارگر یا کارمند ندارد. شیوه حل این تضاد تنها یک راه است و آنهم اجتماعی کردن فرد و تبدیل جامعه مدنی بورژوازی به جامعه انسانی است. راه رهایی فرد در رهایی جمیع است.» (زنده یاد احسان طبری، فرد و اجتماع، نامه مردم ۱۶ آذر ۱۳۵۹)

نتیجه گیری

نتیجه گیری از اظهارات اخیر معتقدان دیروز مارکسیسم، که امروز درک آلوده به نظرات ایدئولوگ های سرمایه داری را در چارچوب ترک ایدئولوژی مارکسیستی تبلیغ می کنند و به وحدت نظری، سیاسی و ایدئولوژیک چپ ایران ضربه زده و می زنند، با خوانندگان است. اما من نیز بعنوان نویسنده این مقاله، خواننده پیگیر مطالبی که در نشریاتی نظیر "کار" منتشر می شود و رفیق کوچکی از جمع رفقای همپوند با فداشی های استوار بر سر مواضع خود، حق دارم نتیجه گیری خود را بیان کنم:

«نظرات اخیر درباره جامعه مدنی و رابطه آن با دولت، انعکاس مستقیم تبلیغات سرمایه جهانی درباره جامعه مدنی بورژوازی است. در حالیکه جامعه مدنی بورژوازی نیز زیر سلطه نظام سرمایه داری دستخوش تغییرات بسیار شده است. اما چرا اکنون این تبلیغات را دامن می زنند؟ بنظر من اهداف اصلی این تبلیغات عبارتند از ایجاد مشروعیت فلسفی برای سیاست های اقتصادی نولیبرالی و آن دمکراسی که تحت کنترل سرمایه جهانی است. در این دمکراسی، از مشارکت واقعی مردم در تعیین سرنوشتشان جلوگیری می شود، در عرصه های سیاسی و اقتصادی در مبارزات مردم ایجاد انحراف می کند و خواست عدالت اجتماعی را به فراموشی می سپارد. هر کس که در این نتیجه گیری تردید دارد، می تواند به رویدادهای اخیر در بطن جامعه اروپا نگاهی دوباره بیاندازد و نقش رسانه های تبلیغاتی، خبری را در مسخ دمکراسی مرور کند. این مرور با یورشی که به دست آوردهای اجتماعی چند دهه اخیر مردم همین کشورها، پس از تحولات منفی در کشورهای سوسیالیستی سابق، صورت گرفته و ادامه دارد نتایج بسیار قابل درنگی را در برابر ما قرار می دهد. باید به این نظریه پردازان توصیه کرد: نه مطبوعات وابسته به احزاب چپ، بلکه نشریات وابسته به جناح های سرمایه داری - نظیر لوموند - بقیه در ص ۳۱

ضد دیالکتیک" می کند. به نظر وی «ایدئولوژی اساساً در سرشت و ماهیت خود یک آگاهی کاذب، خود غرض و ضد دیالکتیک است. مارکس با تحریر و انتشار مانیفست... خود نخستین گام را در راه ایدئولوژیک کردن اندیشه هایش برداشت.» تعبیر و تفسیر مخدوش وی به کنار، او حتی فراموش می کند که کمی بالاتر، در همین سخنرانی برای کادرها پلورالیسم ایدئولوژیک را یکی از زمینه های گسترش و تکامل جامعه مدنی عنوان کرده است: «جامعه مدنی بر بنیاد پلورالیسم گسترش و تکامل می یابد. پلورالیسم اجتماعی، پلورالیسم سیاسی، پلورالیسم دینی، پلورالیسم ایدئولوژی، پلورالیسم فرهنگی و دیگر شکل ها و گونه های پلورالیسم.»

سوالی که به حق می بایست در جمع کادرهایی که مخاطب مستقیم او بوده اند، مطرح می شد، این بود که اگر به گفته شما "سیر تحول جامعه مدنی بر بستر نبردهای طبقاتی و بر زمینه بحران ها، جنگ ها و انقلاب ها صورت گرفته است" و جامعه مورد ستایش شما نیز بر بنیاد پلورالیسم ایدئولوژیک گسترش و تکامل می یابد، به چه دلیل شما و دیگر رهبران کنونی سازمان اصرار به ایدئولوژی زدائی از جنبش چپ ایران و کناره گیری از این امر مهم و بنظر ما مبارزه طبقاتی دارید؟

آینده جامعه مدنی سرمایه داری به کنار، چه تضمینی وجود دارد که روند تکامل جامعه مدنی در ایران که به قول طاهری پور "در مراحل نازل خود" قرار دارد، بر بستر نیروهای طبقاتی و بر زمینه بحران ها و انقلابات صورت نگیرد؟ اگر احتمال حرکت در چنین مسیر بفرنج و پیچیده ای وجود دارد، این طیف از چپ ایران در راستای تسامین منافع کدام طبقه است که از ایدئولوژی زدائی و فراموشی نبرد طبقاتی طرفداری می کند؟

پاسخ به سوال بالا را می توان از لابلای آینده ها و تصورات طاهری پور که برای کادرهای سازمان اکثریت تشریح و تبلیغ شده پیدا کرد. وی ضمن بیان تقدم منافع رشد اجتماعی بر منافع طبقاتی، همکاری و اشتراک مساعی "بیسمارک"، صدراعظم وقت آلمان و "لاسال" از بنیانگذاران حزب سوسیال دمکرات آلمان را، به عنوان یک نمونه قدیمی و کلاسیک همکاری چپ و دیگر نیروهای اجتماعی در راستای ایجاد ارزش های سوسیالیسی در شماری از پیشرفته ترین جوامع مدنی معرفی می کند!

از طاهری پور سوال نمی شود، که چرا از همکاری و اشتراک مساعی همین بیسمارک و "تییر" در فرانسه و سرکوب خونین کمون پاریس یاد نمی کند. همکاری که بنا بر نظر "تییر" به پیروزی نظم، عدالت و تمدن ختم شد! (ترجمه فارسی جنگ داخلی فرانسه و کمون پاریس، اثر مارکس، انتشارات سیاهکل، ص ۶۹)

مبنای این تصورات چیزی نیست جز اینکه "جامعه بورژوازی"، جامعه ای که با نظام سرمایه داری یکی نبوده ولی پیدایش آنرا باید در ظهور نظام سرمایه داری جستجو کرد. به گفته طاهری پور «از نظر تاریخی آغاز پیدایش جامعه مدنی با شکل گیری سرمایه داری و پیروزی آن به مثابه یک شکل بندی اقتصادی-اجتماعی همزمان بوده است. از تشکیل جامعه مدنی نزدیک به ۴۰۰ سال می گذرد...»

بیان این نوع نظرات هیچ اشکالی ندارد و در همین مهاجرت هم شاهد طرح انواع این تحلیل و تفسیرها از سوی مبلغان سرمایه داری در مطبوعات وابسته به جناح راست مهاجرت هستیم. عیب و ایراد از آن لحظه ای شروع می شود، که کسانی نه تنها بعنوان وابستگان به چپ، بلکه با ادعای اعتقاد به مارکسیسم و آرمان های سوسیالیستی این نظرات را برای کادرهای سازمانی تبلیغ می کنند، که همچنان بخش قابل توجهی از اعضا و کادرهای آن بر ضرورت پایبندی به ایدئولوژی و جهان بینی علمی تاکید کرده و بدان پایبند هستند. ظاهراً همه این تلاش ها و نشست و برخاست ها با کادرها و تشکیل جلسات (برای نمونه در برلین) برای آرام ساختن این کادرها و اعضا صورت می گیرد! اگر غیر از این بود، ضرورتی نداشت امثال طاهری پور این نوع نظرات خود را با ادعای اعتقاد به مارکسیسم بیان کنند، تا از سوی مدعیین متهم به همکاری با رهبرانی نشود که سازمان اکثریت را از درون تهی و در جنبش انقلابی منزوی کردند!

طاهری پور با یک چرخش قلم و زبان، گنجینه جهانی ارزیابی و نقد علمی از دمکراسی بورژوازی را باطل اعلام کرده و هدف جنبش را بنای تدریجی سوسیالیسم بر اساس آزادی های بورژوا - لیبرال و نهادهای سیاسی- اجتماعی جامعه مدنی بورژوازی اعلام می کند. او معتقد است که "آرمان سوسیالیسم در مراحل عالی تکامل جامعه مدنی مجال تحقق پیدا می کند". طاهری پور ضمن اشاره به تر مارکس درباره "فویرباخ" چنین می گوید: «اندیشه مارکس در این تر ناظر بر اجتماعی کردن انسانیت در جامعه مدنی است. مدلول اندیشه او عبارت از این است که بر بنیاد توسعه و تکامل جامعه مدنی، جامعه

مقاله و ادبیات

در ارتباط با انتخاباتی که در پیش است

مرور یک "اشتباه"

برای گریز از تکرار آن!

ع. گلبانگ (هلند)

از آنجا که انتخابات ریاست جمهوری در کشور ما در پیش است، تجربه اندوزی از انتخابات اخیر مجلس و پیامدهای آن نباید از نظر دور داشته شود. همه شواهد نشان می دهد که هر چه به زمان انتخابات آینده نزدیک تر شویم، تنش ها، صفت بندی ها و قشر بندی ها در جمهوری اسلامی تشدید خواهد شد، که این نیز تحت تاثیر مستقیم جنبش ناراضی مردم از حکومت است. بنابراین برخورد با انتخابات، در نوع خود یعنی درک جنبش مردم و حرکت با آن.

از همان آغاز انتخابات اخیر مجلس، در خارج از کشور و داخل کشور، دو نظر پیرامون آن به چشم می خورد. یک نظر معتقد بود «همه این رویدادها ساختگی و جنگ زرگری درون رژیم است و دست های سران رژیم در شکل دادن آنها دخالت دارد»!

نظر دومی نیز وجود داشت، مبنی بر اینکه «تحولات فوق ناشی از رشد و گسترش مبارزه نیروهای آزادیخواه و برخاسته از شرایط عینی جامعه است که باید جهت اعتلای بیشتر آن و انشاء نیروهای ارتجاعی بمنظور رشد آگاهی توده های مردم و متشکل ساختن آنها، از این رویدادها استفاده کرد»!

صاحبان نظر اول بر قدرت مطلق رژیم و سران آن تاکید می ورزیدند و تحولات داخل کشور را از دریچه توطئه و یا کشف توطئه نگاه می کردند. آنها همچنین در جستجوی تشابهات بین رژیم شاهنشاهی و رژیم کنونی بوده و هستند و اوضاع کنونی را با زمان شاه یکسان می بینند. سیاست «هرچه بدتر بهتر» را پیش روی خویش قرار داده و از رویدادهای نظیر انتخابات استفاده نمی کنند. بر همین اساس است که آنها تلاش نیروهای دگراندیش مذهبی را نیز در راستای گسترش آزادی های محدود کنونی، تلاشی بیهوده و گاه همسو با رژیم ارزیابی می کنند و یا اگر به آن بهانه می دهند، بلافاصله نتیجه می گیرند که این نیروها برای آزادی خودشان تلاش می کنند و نه آزادی هسگان! این نوع ارزیابی البته، یعنی بهم پیوسته ندیدن کل یک روند در جامعه! این اندیشه، مبارزه مطبوعات داخل کشور را علیه نیروهای ارتجاعی جدی نمی گیرد و آنرا بی ثمر می داند؛ تشکلهای و مجامع و سازمانها و احزاب سیاسی را که در حال فعالیت محدود و بسیار دشوار می باشند، تلاش بخشی از وابستگان رژیم می داند و آنها را سازشکارانی بیش ارزیابی نمی کند! بدین ترتیب است که صاحبان این اندیشه چشم خویش را بر مجموعه امکانات داخل کشور بسته و بدین ترتیب برای مردم و رشد آگاهی آنها ارزش قائل نشده و در کنار آنها قرار نمی گیرند.

حاملین این اندیشه و ارزیابی، عملاً گرفتار انزوا شده و به همین دلیل به اراده گرانی روی می آورند و می کوشند نقش مردم را کم و نقش ذهنیت خویش را زیاد جلوه دهند.

واقعیت چیست؟

آیا نظرات فوق پایه منطقی دارد و می توان دلائل منطقی برای آن برشمرده؟ حتی اگر یک دلیل برای رد این نظر کافی باشد، همانا غیر قابل مقایسه بودن پایگاه طبقاتی، بافت حکومتی و بیرون آمدن دو رژیم جمهوری اسلامی و شاهنشاهی از دو شرایط و زمان کاملاً متفاوت است. حتی همین تنوع مراکز قدرت و تصمیم گیری در جمهوری اسلامی، که خود رژیم هم در آن درمنازه است، خود تفاوت اساسی با سیستم متمرکز دربار شاهنشاهی است. اگر چنین تمرکزی وجود داشت، سردمداران حکومت اینقدر برای برقراری آن تلاش نمی کردند! شعار اطاعت از ولایت مطلقه فقیه، که بی وقته ادامه دارد، خود به

تنهایی یعنی چنین ولایتی با مخالفت روبروست؛ و الا چرا در زمان شاه مطبوعات اینهمه ملت را به پذیرش سایه خدا تشویق و متمرکدین را تهدید نمی کردند؟

بنظر من بجای آنکه اینهمه از قدر قدرتی رژیم بنویسند، بهتر است از قدرت توده های مردم بنویسند که در برابر رژیم ایستاده است و هر چه آگاهی او وسعت بیشتر یابد، این ایستادگی تداوم بیشتری خواهد یافت. از همه آنها که مدعی مبارزه بسیار جدی با رژیم هستند، باید پرسید، بدون سازماندهی توده ها، تاکنون کدام مبارزه جدی در کدام نقطه جهان به موفقیت دست یافته است، که در ایران و در جمهوری اسلامی بدان دست یافته شود؟ و این سازماندهی جز از طریق هدایت مبارزات روزمره و عینی موجود در جامعه ممکن است؟

در همین دوران، ما از سوری دیگر شاهد تلاش همه جانبه ارتجاعی ترین جناح های صاحب قدرت در جمهوری اسلامی برای سازماندهی نیروهای خویش هستیم. بیشترین تحرک را در این زمینه روحانیت حکومتی و وابسته به سرمایه داری تجاری ایران و حزب موقلعه اسلامی، از خود نشان می دهد، که دومی اصولاً حزب سرمایه داری تجاری و بازار ایران است. ما چگونه می توانیم این همه تلاش مقابله کنندگان با جنبش را برای سازماندهی خویش ندیده بگیریم و دل خودمان را به شورش های کشور خوش کنیم؟ ارتجاع متشکل را تنها با جنبش متشکل می توان به عقب راند و برای این امر مهم از هیچ امکانی نباید صرف نظر کرد. آزادی های محدود کنونی مطبوعات، امکان برخی تشکلهای، تبدیل خواست آزادی احزاب به خواست عمومی مردم، تشویق تاسیس سندیکاها، مستقل و ... همگی بخشی از مبارزه انقلابی ما باید باشد. اگر بیم از تکرار تحلیل های پیش از انتخابات اخیر مجلس اسلامی از سوی نویسندگان نشریه «نامه مردم» و اعلام آن بعنوان نظرات حزب توده ایران نبود، شاید ضرورت نداشت، به گذشته باز گردیم؛ اما همانطور که در بالا اشاره کردم، از آنجا که انتخابات جدید در راه است، پاره ای جز این بازگشت نیست. اینکه سیر تحولات چه ارزیابی جدیدی را در دستور روز جنبش قرار دهد، مورد بحث من نیست، زیرا شرایط مشخص کنونی مورد نظر من است. مبادا که بار دیگر این دوستان همان مواضع گذشته را تکرار کنند و یکبار دیگر پس از انجام انتخابات، به تائید و تبلیغ نتایجی بپردازند، که خود نقشی در آن نداشته اند! اگر پافشاری بر «تحریم انقلابی» در نشریه «نامه مردم» تکرار نمی شد، ای بسا جای این نگرانی نبود، اما گویا پافشاری بر اشتباهات نزد این رفقا، خود یک عمل انقلابی قلمداد می شود.

«نامه مردم» در شماره ۹۸۰ و در ارزیابی انتخابات انجام شده مجلس، که خود آنرا تحریم کرده بود، نوشت: «...با پایان یافتن مرحله دوم انتخابات و راه یابی ۲۵۵ نماینده و حدود ۹۵ درصد کل نمایندگان به مجلس، اکنون عدم موفقیت جناح رسالت در تامین اهداف انتخاباتی خود و کسب اکثریت مطلق در مجلس شورای اسلامی برهنگان روشن شده است. این جناح زخم خورده از نتیجه انتخابات، بمنظور تحکیم سلطه خود بر ارکان اصلی رژیم ولایت فقیه دست به اقدامات متعددی در دو عرصه زده است...»

نویسنده این مطلب در نامه مردم، اعتراف می کند که جناح رسالت نتوانسته است مجلس یکدست خود را تشکیل دهد، ولی نمی گوید که عدم موفقیت جناح رسالت ناشی از تلاش و مبارزه چه نیروهای در داخل کشور بوده است. نمی نویسد که در این رابطه سیاست تحریم انتخابات مایه خوشحالی رسالتی ها بوده و یا مایه نگرانی آنها؟ و اینکه این جناح زخم خورده از چه نیروهای و با چه پایگاه طبقاتی زخم را متحمل شده است. ظاهراً برای نویسنده این مطلب اینها نکات مهم نبوده اند، بلکه در آن لحظه، مهم عقب نیفتادن از اخباری بوده که بهر حال در تمام نشریات دیگر انعکاس یافت. چرا این رویداد را نخواستند تحلیل کنند و از آن برای آینده درس بگیرند، خود سؤال بسیار مهمی است که باید امیدوار بود، سرانجام مطرح شود!

نامه مردم در همان شماره و در همان مطلب می افزاید: «... در رابطه با نیروهای سیاسی-مذهبی و دگراندیش نیز جناح رسالت، که شاهد روی آوردن قابل توجه مردم به این نیروها بود، علاوه بر ابطال انتخابات مرحله اول در چند شهر، دست به اقدامات مشخصی نیز در طول فعالیت های مرحله دوم انتخابات و پس از آن زد...»

در اینجا نیز نویسنده توضیح نمی دهد که نیروهای سیاسی-مذهبی و دگراندیش دارای چه پایگاه طبقاتی هستند و گرایش توده ها به سمت آنها را چگونه باید تحلیل کرد؟ چرا رسالتی ها برای ابطال انتخابات یورش آوردند؟ مبارزه آنها با مردم چه معنی و مفهومی دارد؟ وظیفه نیروهای چه در قبال این رویدادها چیست؟

حتی نویسنده می داند که این نیروها یکشبه، آنهم در آستانه انتخابات مجلس پنجم شکل نگرفتند؛ اگر چنین است چرا تاکنون نسبت به این

چرا و چگونه یک حزب اسلامی توانست در

ترکیه رشد کرده و قدرت را بدست گیرد؟

چپ مذهبی در ترکیه شکل خواهد گرفت؟

* در غیاب احزاب سیاسی مترقی، حزب "رفاه" توانست در فقیرترین و محروم ترین محلات شهرهای بزرگ ترکیه و از جمله استانبول مردم را به سود خود بسیج کرده و پای صندوق های رای بیاورد!

ترکیه کشوری است با ۵۷ میلیون جمعیت که ۱۳ میلیون آن را کردها تشکیل می دهند. نزدیک به ۹۸ درصد مردم این کشور مسلمانند. از پایان جنگ خلیج فارس که طی آن کشور عراق تا مرز نابودی برده شد، ترکیه که عضو پیمان نظامی ناتو و شورای اروپاست، سیاست تسلط بر منطقه را پیش گرفت. با وجود آنکه به ظاهر در ترکیه غیر نظامیان حاکمند، اما در واقع این کشور وسیعا تحت کنترل نظامیان قرار دارد. احزاب چپ و بویژه کمونیست ها تحت شدیدترین پیگردها قرار داشته و دارند.

با همین اطلاعات بسیار مختصر، می توان اسلام پناهی جدید در ترکیه را با توجه به استراتژی این کشور برای تسلط بر منطقه مسلمان نشین قفقاز حدس زد؛ اما این هنوز کافی نیست، اگر اشاره به دلائل واقعی رای و گرایش مردم به احزاب و گرایش های اسلامی در این کشور نشود. این انگیزه ها را نیز (مانند کشور خودمان ایران) باید در سرکوب همه احزاب چپ و مترقی توسط دولت و با هدایت مستقیم و غیر مستقیم ارتش این کشور جستجو کرد. نبود احزاب مترقی و چپ در صحنه سیاسی کشور موجب شد، تا توده مردم فقیر و ناراضی این کشور، تحقق آرمان ها و آرزوهای خود را در شعارهای مذهبیون جستجو کنند. این شرایط موجب شد، تا حزب اسلامی "رفاه" در انتخابات مجلس در سال ۱۳۷۴ با ۲۱ درصد آرا، به نخستین حزب سیاسی ترکیه تبدیل شود.

مصطفی کمال آتاترک در اوائل دهه بیست میلادی، در جامعه سنتی عثمانی حکومتی غیرمذهبی تشکیل داد، اما از جنگ جهانی دوم به بعد استاندارد به اسلام برای سرکوب نیروهای مترقی شکل گرفت. این سیاست بویژه پس از کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ تقویت شد و آموزش تعلیمات مذهبی در مدارس که از سال ۱۹۵۶ اشکال داوطلبانه داشت، جنبه اجباری پیدا کرد. دولت کودتا همچنین سرکوب فرقه "علوی" ها را در کشور باب کرد. این فرقه حدود یک سوم جمعیت ترکیه را تشکیل می دهد. نکته قابل توجه آنست که این فرقه اسلامی، بدلیل سرکوب و آزاری که پیوسته از سوی خلفای عثمانی متوجه آنها بوده، از یک رژیم غیر مذهبی در ترکیه پشتیبانی می کنند و همین امر خود به خود در دولت کنونی ترکیه محدودیت ها را علیه آنها تشدید کرده است. بدین ترتیب ۱۳ میلیون کرد و یک سوم جمعیت "علوی" ها عملا در این کشور تحت فشار و ستم مضاعف قرار دارند.

باید دید نظامی ها با چه انگیزه ای در سال ۱۹۸۰ در این کشور کودتا کردند و سرکوب یک جمعیت ۱۳ میلیونی و یک سوم مسلمان علوی چرا پس از این کودتا تشدید شد و از همه آنها مهم تر اینکه احزاب اسلامی نیروی خود را چگونه از میان مردم و توده های فقیر و ناراضی کشور توانستند بلست آورند. همه این رویدادها باز می گردد به برنامه اقتصادی که ترکیه اجرا می شود.

نیروها بی تفاوت بوده اند و مبارزه آنها علیه رسالتی ها با اهمیت تلقی نشده است؟

ورق زدن صفحات نشریه "کار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت نیز در جریان انتخابات و شماره های بعد از برگزاری انتخابات جالب و در عین حال درس آموز است. چون آنها نیز از سیاست تحریم انتخابات پیروی کردند و بیم آن می رود که بازهم نتوانند خود را از زیر فشار اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی بیرون کشیده و سیاست مستقلی در ارتباط با جنبش و مردم اتخاذ کنند، بد نیست نگاهی به آن شماره های مورد نظر "کار" نیز بیاندازیم.

نشریه کار در شماره ۱۳۲ (اردیبهشت ۷۵) می نویسد: «...گروه کارگزاران بدون اعلام برنامه سیاسی - اجتماعی و اقتصادی و تنها با شعارهای کلی، حیات سیاسی خود را اعلام کرد و توانست تعداد زیادی از کاندیداهای خود را راهی مجلس کند. بخش قابل توجهی از رای هانی که بنفع گروه کارگزاران ریخته شد، به خاطر طرفداری از این جریان نبود. چرا که این جریان مجری همان برنامه تعدیل اقتصادی است که اقتصاد کشور را فلج کرده و مردم را به فلاکت و فقر بیشتر سوق داده است. آن ها در حقیقت جواب نه به جناح حاکم دادند، که سرکوب و اختناق شدیدتر را در برنامه خود دارد. بخشی از مردم به "گروه کارگزاران" رای دادند، تا جناح حاکم نتواند مجلس را تماما به قبضه خود در آورد»

نویسندگان این مطلب در نشریه کار نیز به خود زحمت نمی دهند، به این سوال کوچک پاسخ دهند که «آن کسانی که پای صندوق رای رفتند و جواب نه به جناح حاکم دادند، آگاهان علیه جناح حاکم پایه میدان مبارزه گذاشتند و دست رد بر سینه آنها نهادند و یا نا آگاهانه؟ آیا توده های مردم در این شرایط بلوغ سیاسی خود را به نمایش گذاشتند؟»

از نویسندگان کار هم می توان پرسید: اینکه توده های مردم بخوبی می دانستند برای چه به پای صندوق رای رفته و به جناح حاکم جواب نه داده اند، خود نفی سیاست تحریم انتخابات از سوی مردم نیست؟ مردم نمی دانستند با رای ندادن به کسانی که از آنها نفرت دارند، تلاش آنها را برای قبضه کردن مجلس اسلامی درهم خواهند شکست؟ اگر این اراده و آگاهی تا این حد جدی است - که هست - چرا نباید ما آنها را جدی بگیریم و در کنار آن قرار داشته باشیم؟

نشریه کار در ادامه می نویسد: «...انتخابات این دوره، مسانند دوره های قبل، تنها عرصه رقابت و کشمکش نیروهای وابسته به نظام اسلامی بود...»

از آنجائی که سازمان اکثریت از مبارزه طبقاتی داخل کشور فاصله گرفته است و نیروهای درگیر در این مبارزه را با پایگاه طبقاتی آنها مشخص نمی سازد، ناچار از واژه "رقابت" استفاده می کند. شیوه تفکری که نیروهای وابسته به جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی و بطور مشخص سلطنت طلب ها به جنبش چپ اپوزیسیون خارج از کشور تحمیل کرده است!

در اینجا، صادقانه از نویسندگان کار بایاد پرسید: «...آیا عسکراولادی ها، خاموشی ها، بادامچیان ها، پرورش ها و دیگر حاج آقاها، حزب مؤتلفه اسلامی و روحانیون وابسته به این حزب، صرفا در جریان رقابت و کشمکش نیروهای وابسته به نظام نتوانستند به مجلس راه یابند؟ یا برعکس بر اثر شناخت مردم از آنها چنین بختی را نیافتند؟ با این نوع تحلیل ها و واژه ها، عملا پشت به مردم نمی کنید؟ جنبش مردم را تخطئه نمی کنید؟ مردم را نادان و نا آگاه فرض نمی کنید؟»

از این گذشته، برای "آینده" نباید درس گرفت؟ باید امیدوار بود، آن بخش از سرقاله محتاطانه "کار" شماره که در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری نوشته شده و در زیر نقل می کنم، به بحثی جدی و تصمیم جدی تر از آن برای حضور در رویدادهای ایران، در این سازمان ختم شود.

کار می نویسد:

«... سازمان ما در همین راستا و برای ایجاد این حد از همکاری بین نیروهای اپوزیسیون خواهد کوشید. همچنین ما آمادگی داریم پشتیبانی از کاندیدائی را که موضع دفاع از آزادی های سیاسی و مخالفت با ولایت فقیه را داشته باشد، مورد بررسی قرار دهیم»

لیبرالیسم اقتصادی

در دهه ۸۰ سیاست اقتصادی ترکیه در جهت اولترا لیبرالیسم شکل گرفت. صادرات کالا بر بازار ملی تقدم یافت و سرمایه گذاری های دولتی و عمومی متوقف شد. بصورت همزمان، قیمت ها آزاد اعلام گردید، اما دستمزدها ثابت باقی ماند و سرمایه گذاری خارجی در کشور تحکیم یافت. تمامی این روند در جهت رشد نارضاضی توده های مردم بود، اما نیروهای سیاسی مترقی توان سازمان دادن آنرا نداشتند، زیرا بشدت تحت پیگرد بودند و سرکوب آنها ادامه داشت.

پس از مرگ تورگوت اوزال از سران کودتای نظامی ۱۹۸۰ در سال ۱۹۹۳ سلیمان دمیرل، که خود و حزیش برای دورانی توسط دولت کودتا تحت پیگرد بوده و اجازه فعالیت نداشتند به ریاست جمهوری رسید. سیر رویدادهای بعدی نشان داد، توافق برای به صحنه بازگشتن سلیمان دمیرل با این تعهد که او از قدرت ارتش و برنامه های اقتصادی کشور حمایت کند، از پیش صورت گرفته بود. بلافاصله خانم تانسو چیلر به نخست وزیر گمارده شد و در دولت او برنامه های صندوق بین المللی پول و طرح های خصوصی سازی با سرعت بیشتری گسترش یافت و بصورت طبیعی فقر و فاقه مردم نیز تشدید شد.

سندیکاهای کارگری نیز مانند احزاب سیاسی غیرحکومتی اجازه فعالیت نداشتند و سرکوب شده بودند و به همین دلیل نمی توانستند جنبش نارضاضی مردم را سازمان داده و متشکل کنند. سرانجام و تحت فشار عمومی، از سال ۱۹۹۳ برخی احزاب اجازه فعالیت یافتند. در این شرایط، حزب "رفاه" بنا اندیشه های اسلامی وارد میدان شد.

در سال ۱۹۹۵، ائتلاف میان حزب "راه راست" خانم چیلر و حزب جمهوری مردم "دنیایکال" که از سال ۱۹۹۱ ادامه داشت، از هم گسست که به استعفای خانم چیلر و برگزاری انتخابات پیش از موعد انجامید. در این انتخابات بود که حزب اسلامی "رفاه" با ۲۱٫۴ درصد آراء به پیروزی رسید و به نخستین حزب سیاسی کشور تبدیل شد. نه تنها حزب "راه راست" و "جمهوری مردم" که حزب "مام وطن" مسعود دیلماز نیز در این انتخابات شکست خوردند. رشد آراء حزب "دمکراتیک چپ" در این انتخابات که آراء خود را از ۱۰٫۸ به ۱۴٫۶ درصد رسانده بود، خود معیاری بود برای گرایش به سمت رایکالیسم در جامعه ترکیه. رادیکالیسمی که توده های مردم خواهان آن بودند و حزب اسلامی "رفاه" با شعار طرفداری از این خواست ها موفق به کسب آراء ۲۱ درصدی شد!

کودها

در ترکیه تا امروز همه تلاش ها برای تشکیل احزاب قانونی که از منافع و هویت ملی خلق کرد حمایت کند، با شکست روبرو شده است. هر چند تحت فشارهای داخلی و بین المللی "حزب دمکراسی و مردم" (کرد) توانست در انتخابات شرکت کند، اما علیرغم اهمیت نتایج این انتخابات، کردها همچنان فاقد نماینده در پارلمان این کشور می باشند.

بدین ترتیب انتخابات پیش از موعد نیز با آنکه منجر به روی کار آمدن دولت اسلامی در این کشور شد، اما بحران سیاسی کشور همچنان باقی مانده است. حزب رفاه با ۱۵۸ کرسی از ۵۵۰ کرسی بر مجلس تسلط ندارد. اربکان رهبر این حزب که بعنوان رئیس بزرگترین گروه پارلمانی، بر اساس قانون اساسی مأمور تشکیل دولت گردید، در ابتدا و بر اثر مخالفت دیگر گروه ها، موفقیتی بدست نیاورد. غرب از شعارهای انتخاباتی حزب رفاه مانند خروج از ناتو، عدم پیوستن به جامعه اروپا، ضرورت تشکیل اتحاد مسلمانان از مغرب تا آسیای مرکزی، ابراز نگرانی کرد و به "ترکیه نهادین" یعنی ارتش، نهادهای دولتی و محافل اقتصادی مالی امید بست.

در اوائل مارس ۱۹۹۶ اتحادی میان حزب راه راست و مام وطن (چیلر و دیلماز) به تشکیل یک دولت جدید انجامید، اما از آنجا که اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور روز به روز بحرانی تر می شد، این دولت نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. تورم بشکلی افسار گسیخته به رشد خود ادامه داد و بدهی های کشور افزایش یافت. در این شرایط حزب رفاه خواهان تشکیل یک کمیسیون بازرسی علیه خانم چیلر به اتهام "فساد" شد و دولت او را استیضاح کرد. بحران اقتصادی و اجتماعی می رفت، تا به حوادث غیر قابل پیش بینی و غیر قابل کنترل ختم شود. در ۲۵ ماه خانم چیلر حمایت خود را از دولت پس گرفت و در ۶ ژوئن "مسعود دیلماز" استعفا داد. خانم چیلر که در ابتدا خود را قهرمان مبارزه با اسلاميون نشان داده بود، ناگهان با حزب رفاه به تفاهم رسید و در مقابل این حزب از تحقیق پیرامون چگونگی استفاده وی از صندوق محرمانه صرف نظر کرد. اربکان حکومتی ائتلافی مرکب از احزاب رفاه و راه راست تشکیل داد. فعل و انفعالاتی که سپس روی داد، نشان داد، که زمینه های همکاری و تفاهم (با هدف کنترل جنبش نارضاضی مردم) از پیش تدارک دیده شده بود.

مخالفان سیاست های خانم چیلر از حزب "راه راست" جدا شدند و حزب "رفاه" نیز که مأمور تشکیل دولت ائتلافی شده بود، یک برنامه بسیار معتدل را در پیش گرفت. غرب که به ترکیه نهادهای دل بسته بود، از این تحول استقبال کرد!

بر شانه زحمتکشان

بدین ترتیب، پیروزی حزب "رفاه" سوار بر امواج نارضاضی عمومی و فقر و مسکنت محرومین جامعه به قدرت رسید و همه شواهد نشان می دهد که این دولت پا را فراتر از توافق ها و تفاهم های بین المللی و جلس رضایت و نظیر ارتش این کشور نخواهد گذاشت. نظامیان ترکیه و محافل سرمایه داری جهانی نیز از این امر نمی توانند ناخرسند باشند، چرا که بدین ترتیب جنبش نارضاضی مردم فعلا در مسیری قابل کنترل قرار گرفته است!

نشریه فرانسوی "اومانیتیه دیماش" در شماره ۲۳ ژانویه ۹۷ گزارش مشروحي پیرامون اوضاع ترکیه منتشر ساخته، که حدودی نشانگر موقعیت سیاسی و نحوه فعالیت حزب رفاه است. بخش هایی از این گزارش را نیز بعنوان تکمیل کننده گزارش بالا در زیر می آوریم:

«تنها در حاشیه شهر استانبول که حدود ۵۰ کیلومتر گسترده است، یازده میلیون نفر زندگی می کنند. پایه های انتخاباتی حزب "رفاه" در این منطقه است. در اینجا اسلامی بودن و یا اسلامی نبودن حزب رفاه آنقدر اهمیت نداشته که شعارهای این حزب برای تغییر در شرایط زندگی این مردم تاثیر داشته است. همین است که حزب "رفاه" از زمان به قدرت رسیدن و از بیم از دست دادن پایگاه خود در این مناطق، از شعارهای مذهبی خود کاسته و در مقابل بر "حل مشکلات" تاکید می کند. حزب "رفاه" از پنج سال پیش شبکه ای از تعاونی ها را برای کمک به محرومین در مناطق فقیرنشین ترکیه سازمان داده است، که نمی توان گفت بی اثر بوده است. رئیس کمیته زنان وابسته به حزب رفاه در یکی از محلات مورد بحث می گوید: «ما به محروم ترین ها رسیدگی می کنیم و می کوشیم برای آنها کاری پیدا کنیم یا کمک مالی برایشان تهیه کنیم. به دانشجویان برای یافتن مسکن کمک می کنیم. گاه برای افسراد بی بضاعت دارو تهیه می کنیم.» در این محله بیش از نیمی از مردم بیکارند. یکی از زنان که پنج سال پیش همراه شوهرش برای یافتن کار روانه استانبول شده بود، اکنون در کنار شوهر و دو پسر بیکارش در همین محله بسر می برد. او به ما گفت: «ازطرف حزب رفاه، زنانه می آیند از وضع ما سوال می کنند. این برای اولین بار است که کسی سراغ ما را می گیرد.»

خبرنگار اومانیتیه دیماش می افزاید: زنان وابسته به حزب "رفاه" که به این محلات راه یافته اند، نقش مهمی در پیروزی حزب "رفاه" در انتخابات اخیر ایفا کردند. فعالین حزب "رفاه" در همین محلات به مردمی که اساسا نمی دانند چه حقوق اجتماعی دارند، انتخابات چیست و حق انتخاب کدام است، حق رای را به آنها تفهیم کرده و آنها را تشویق می کنند که از این حق خود استفاده کرده و به حزب "رفاه" رای بدهند تا در وضع زندگیشان تغییرات داده شود.

همه این عوامل نه تنها بخشی از علل پیروزی رفاه اسلامی در ترکیه است، بلکه بیانگر این واقعیت نیز هست که جنبش اسلامی ترکیه مانند همه جنبش های اسلامی، مسیر زودبندهای طبقاتی را می پیماید. البته آینده نشان خواهد داد که سرانجام از درون این جنبش و زد و بند یک جنبش چپ مذهبی، با نظرات مترقی و دمکراتیک بیرون خواهد آمد یا خیر؟

(بقیه جامعه مدنی از دو دیدگاه! از ص ۲۸)

را درباره این تحولات منفی را بخوانند. مفهوم جامعه مدنی طبقاتی را اینگونه شاید بهتر بتوانند درک کنند، تا درک فلسفی و ایدئولوژیک از جامعه مدنی! بعنوان یک ایرانی که سر در این بحث کرده ام، موظفم برخلاف نظریه پردازی که عادت کرده اند در مهاجرت حرف های کلی بزنند و کار با واقعیات جامعه خود نداشته باشند، در این نتیجه گیری خود، فصلی را هم به ایران اختصاص دهم:

با توجه به رشد نیروهای مولده و جایگاه اقتصادی کشور ما در سیستم جهانی سرمایه داری، به آسانی می توان دید که سازش طبقاتی این نظریه پردازان ایرانی، در نهایت خود سازشی است طبقاتی با سرمایه جهانی. سازشی که نه تنها دولت تامین اجتماعی مورد نظر آنها را در پی نخواهد داشت، بلکه در عمل وابستگی اقتصادی ایران را به سرمایه جهانی افزایش داده و هدف توسعه اقتصادی کشور را به آینده ای نامعلوم واگذار می کند. یعنی آن روی سکه ای که حکومت کنونی و حکومت شاهنشاهی طی ده ها سال سرکوب خواست جامعه مدنی مورد تائید و خواست حزب توده ایران و چپ انقلابی کرد و می کند!

استراتژی کابینه ائتلافی در آمریکا:

تسلط نظامی،

تجاری و نفتی

امریکا بر جهان!

م. مزدک

دومین کابینه "بیل کلینتون" برای دوره دوم ریاست جمهوری وی، پیش از آنکه نشانگر تفاهم سیاسی دو حزب جمهوریخواه و دمکرات آمریکا باشد و یا به ادعای دمکرات‌های آمریکا، کابینه‌ای ملی قلمداد شود، کابینه‌ایست حاصل تفاهم و همکاری هر چه بیشتر دو کارتل بزرگ تسلیحاتی و نفتی آمریکا! تسلط بر نفت خلیج فارس و قفقاز، که هماهنگ با تسلط نظامی آمریکا بر منطقه پیش برده می‌شود، نمونه‌ای از مجموعه دلالت این همکاری و تفاهم بیشتر است. تسلط نظامی بر راه‌های صدور و انتقال نفت از قفقاز به خلیج فارس، که انگیزه‌های اساسی جنگ در افغانستان و تاجیکستان است، تنها یک نمونه از این استراتژی است.

بیل کلینتون، که اکنون رهبری کابینه ائتلافی دو حزب جمهوریخواه و دمکرات را برعهده دارد، در نخستین سخنرانی خویش، پس از اعلام ترکیب کابینه‌اش، با صراحت گفت، که آمریکا برتری نظامی و اقتصادی خود را بر تمام کشورهای جهان تثبیت خواهد کرد! سخنی با این صراحت، که تهدید آشکار همه جهان برای پذیرش برتری و رهبری جهانی آمریکا است، خود بهترین دلیل بر ارزیابی بالا از تشکیل کابینه ائتلافی دو حزب جمهوریخواه و دمکرات آمریکاست.

این کابینه در داخل آمریکا نیز پیش از آنکه بتوان آنرا در تبلیغات عوامفریبانه "کابینه‌ای ملی" معرفی کرد، از سوی نیروهای مترقی "کابینه‌ای ضد ملی" باز شناخته شده‌است، که ماجراجویی‌های جهانی را همانقدر در پی خواهد داشت، که تشدید فاصله طبقاتی را در داخل خود آمریکا. کلینتون که با شعار بیمه برای ۳۵ میلیون آمریکایی فاقد بیمه‌های درمانی و بازنشستگی از مردم آمریکا رای گرفته بود، در دوره دوم ریاست جمهوری خویش و با اشاره به مجلسین سنا و کنگره آمریکا که جمهوریخواهان بر آن تسلط دارند، شانه‌های خود را از تعهدی که در این زمینه به مردم داده بود خالی کرد. سپردن دو پست مهم در کابینه کلینتون به جمهوریخواهان، بازگو کننده همان تفاهم و استراتژی است که آمریکا در داخل کشور و در سراسر جهان بدنمال آنست. نگاهی به کابینه جدید وی و مقاماتی که در پست‌های کلیدی قرار گرفته‌اند، همگی همین واقعیات را تأیید می‌کنند. بر اساس این واقعیات باید در انتظار گسترش جنگ‌های منطقه‌ای، حادثه‌جویی‌های نظامی، به‌منظور تولید بازار تسلیحات نظامی، حضور نظامی آمریکا در نقاط استراتژیک جهان برای برتری بر دیگر کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، در اختیار داشتن گلوگاه‌های عبور نفت به اروپا و ژاپن و تسلط سیاسی-نظامی بر کشورهای ثروتمند و نفت خیز و... بود. امپریالیسم آمریکا، با این کابینه و این استراتژی به استقبال سال ۲۰۰۰ و قرن ۲۱ می‌رود. این در حالی است که جنبش کارگری و انقلابی جهان نیز، با وسعتی که انتشار وسیعی از کشاورزان رانده شده به حاشیه شهرهای بزرگ در کشورهای جهان سوم، بیکاران، کارمندان، کارکنان خدمات، زنان، جوانان و... همه کشورها و بویژه کشورهای بزرگ سرمایه‌داری را در برابر خود دارد.

کابینه جمهوریخواهان-دمکرات‌ها

مطبوعات آمریکا، قرار گرفتن یک زن بر راس وزارت خارجه آمریکا را نشانه پیروزی زنان آمریکایی برای دستیابی به برابری با مردان تبلیغ می‌کنند و اینکه سرانجام پس از ۶۳ وزیر امور خارجه مرد، یک زن توانست بر راس وزارت خارجه قرار گیرد. در این میان، همسر کلینتون نیز بر همین باصطلاح پیروزی تأکید می‌کند، چرا که بسیاری از رای دهندگان به کلینتون زنان

آمریکایی بودند. آیا واقعا اینچنین است؟ کارتل‌های بزرگ نفتی و کنسرن‌های تسلیحاتی رهبری سیاست خارجی آمریکا را برای دستیابی به استراتژی که خود کلینتون نیز با صراحت بر آن تأکید کرده‌است، صرفاً برای جلب رضایت زنان آمریکایی در اختیار یک زن گذاشته‌اند؟ پاسخ هرگز نمی‌تواند مثبت باشد. پاره‌ای دلالت آن، بر گرفته از همان مطبوعات آمریکایی چنین است:

خانم "البرایت"، وزیر خارجه در کابینه جدید کلینتون، نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد بود. او را سیاستمداری خشن، آشوبگر و دسیسه‌بازی ماهر می‌شناسند. او از هواداران بسیاران صرب‌ها در بوزنین بود و طرفدار دخالت هر چه بیشتر نظامی در هر نقطه‌ای که آمریکا خواهان آنست و سازمان ملل متحد باید بر آن مهر تأیید بگذارد. در طول سال‌هایی که او نماینده آمریکا در سازمان ملل بود، مقاومت‌های اندک شمار و ملایم دبیرکل سازمان ملل برای تأیید ماجراجویی‌های نظامی آمریکا و سپردن نقاط مختلف جهان به ارتش آمریکا پیوسته زمینه‌ساز بزرگ‌ترین برخوردها بین وی و دبیرکل سازمان ملل متحد "پطروس غالی" بود. او برای به زانو درآوردن سازمان ملل متحد در برابر آمریکا، حتی از فشار مالی به سازمان ملل متحد نیز دریغ نکرد و به توصیه وی آمریکا بدهی‌های خود را به این سازمان پرداخت نکرد. در آخرین ماه‌های دبیرکلی "پطروس غالی" وی با صراحت و سباحت تمام، خواهان عدم انتخاب دوباره وی به این سمت شد. تلاش‌های فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی و حتی برخی کشورهای عربی برای حفظ "پطروس غالی" در این سمت بی نتیجه ماند. او از پیش با کوفی عنان، دیپلمات آفریقایی اهل کشور "غنا" برای نشستن بر صندلی سازمان ملل و پیروی از سیاست‌های آمریکا تفاهم کرده بود و از این تصمیم خود، در حالیکه ۱۸۴ کشور عضو سازمان ملل خواهان ابقای "پطروس غالی" بودند، یک گام به عقب برداشت! سرانجام نیز "کوفی عنان"، دبیرکل سازمان ملل متحد شد. بدین ترتیب وزیر خارجه جدید آمریکا، نه تنها هدایت سیاست خارجی آمریکا، بلکه هدایت سازمان ملل متحد را نیز برعهده دارد. کوفی عنان، بلافاصله پس از نشستن بر صندلی دبیرکلی سازمان ملل متحد، "قره آگهارد" را بعنوان سخنگوی خود انتخاب کرد. دیپلمات آمریکایی که پیش‌تر سخنگوی عملیات صلح سازمان ملل بود. یعنی سخنگوی نیروهای نظامی که به توصیه و خواست آمریکا و با تصویب سازمان ملل به اقصی نقاط جهان اعزام شده و می‌شوند!

"کوفی عنان" در دومین اقدام خود، طرح دگرگون سازی سازمان ملل متحد را مطرح ساخت. طرحی که از پیش توسط وزیر خارجه جدید آمریکا و با انگیزه برتری نظامی-سیاسی آمریکا بر سازمان ملل تهیه شده است. در این طرح که هنوز جزئیات آن انتشار نیافته، قدرت عمل روسیه در شورای امنیت سازمان ملل به آن سطحی رسانده خواهد شد، که اکنون این کشور بحران زده و به زانو درآمده درخور آنست! شورای امنیت گسترش خواهد یافت و حق وتوی طرح‌ها و پیشنهادات نیز قرار است دستخوش تغییرات شود.

وزیر خارجه جدید آمریکا در یک خانواده چک بدنیا آمده‌است و پدرش از دیپلمات‌های ضد کمونیستی بود، که پس از جنگ دوم و به قدرت رسیدن حزب کمونیست در چکسلواکی به آمریکا گریخت.

حتی بنا براساس همین شواهد و اطلاعات نیز مشخص است، که به وزارت رسیدن "البرایت" کوچکترین ارتباطی با برابری حقوقی زنان و مردان در آمریکا ندارد.

مطبوعات آمریکا، کنایه‌های جالبی را در باره وی بکار گرفته‌اند. واشنگتن پست با اشاره به مخالفت بی سرانجام ۱۸۴ کشور، نوشت: «پیروزی وزیر خارجه جدید آمریکا برای جلوگیری از ابقای "پطروس غالی" به سمت دبیرکلی سازمان ملل، با تلفات زیاد همراه بود.» یعنی ۱۸۴ کشور قربانی این پیروزی وزیر خارجه جدید آمریکا شدند. همین روزنامه، خصلتی را در وزیر خارجه جدید آمریکا تشخیص داده و عنوان کرده‌است، که سرمایه‌داری درنده خوی آمریکا آن را تحسین می‌کند. واشنگتن پست می‌نویسد: «البرایت شباهت بسیار به سگ "بیت بولز" دارد.» (توادی از سگ که در دندگی، حتی تا از کف دادن جان خود، شهرت دارد!)

واشنگتن پست، سپس ابراز امیدواری می‌کند، که وزارت خارجه آمریکا، تحت وزارت خانم "البرایت" سیاست مهاجمی را در برابر چین اتخاذ کند. و صد البته بهانه این سیاست تهاجمی نیز باید "حقوق بشر" و "دمکراسی" باشد. در حالیکه پشت این تبلیغات تهاجمی، جلوگیری از رشد اقتصادی چین و بقای کشوری با سیستم سوسیالیستی در جهان است!

تفسیر و ابراز نظر روزنامه "نیویورک تایمز" نیز خواندنی است. این روزنامه در انتقادی که در حقیقت تمجید از وزیر خارجه جدید و ۵۹ ساله آمریکا و برای سرمایه‌داری توسعه طلب آمریکا مطلوب و دلنشین است، می‌نویسد: «او سیاستمداری نخبه‌است. در ماجرای کویت او خواهان تحریم کامل اقتصادی کویت بود، گر چه گفته می‌شود که در سال‌های حضور او در سازمان

کارنامه "ایجاد شغل" در امریکا

* در حالیکه در امریکا و امریکا لاتین زحمتکشان و توده های مردم پیمان "نفثا" را پیمانی متجاوز به حقوق خود تشخیص داده و در مقابل آن به مقاومت برخاسته اند، "ناطق نوری" برنامه دولت احتمالی آینده خود را، برای جلب نظر دولت امریکا، پیوستن به این پیمان اعلام داشته است!

* در امریکا و به گفته صندوق بین المللی پول، "جامعه فقرای بیکار" به "جامعه فقرای با کار"، تبدیل شده و اکنون وزیر کار امریکا از اصطلاح "طبقه وحشت زده" سخن می گوید!

* دستمزدها حدود ۳۰ درصد کاهش یافته و به پائین ترین سطح طی ۲۰ سال اخیر رسیده است. امریکانی ها از وحشت ناشی از نازوشنی فردای خود، وسیعاً از شرکت در انتخابات خودداری کردند.

انتخاب مجدد بیل کلینتون به ریاست جمهوری امریکا از قبل قابل پیش بینی بود. انتخابی که به تحکیم موقعیت اکثریت محافظه کار در مجلس نمایندگان و سنا و روی سستگیری های آتی اقتصادی و اجتماعی ایالات متحده تاثیر خواهد گذاشت و جنبش کارگری در امریکا را با دشواری های تازه روبرو خواهد کرد. در عین حال از سال ۱۹۹۵ در رهبری بزرگترین و مهمترین مرکز سندیکای کارگری امریکا "آلف سیو" یک سلسله تغییرات بوجود آمده است، که محتوای آن به قدرت رسیدن نسل نویسی از مبارزان سندیکائی و پذیرش تعهد مبارزه بیشتر برای خواسته های کارگران و زحمتکشان است. این تحولات می تواند ظرفیت های نویسی را برای دگرگونی مناسبات اجتماعی در ایالات متحده پدید آورد. اکنون با توجه به نتایج انتخابات تردیدی باقی نمانده است که جامعه امریکا به سمت گسترش تنش های اجتماعی پیش می رود و در نتیجه جنبش کارگری این کشور خود را برای مقابله آماده می کند. این وضع ضمناً امکان داده است، تا سندیکاهای کارگری در سطح جهان، علیرغم اختلافات تاریخی و برداشت ها و اشکال گوناگون فعالیت خود، بتوانند با یکدیگر همکاری بیشتر داشته باشند.

جامعه امریکا اکنون تحولات مهمی را از سر می گذراند. با وجود اینکه اقتصاد این کشور از قدرتی جدی برخوردار است، اما اوضاع عمومی چندان مساعد نیست و کشور بر اثر نزاع میان منافع مختلف که هرروز کمتر و کمتر با یکدیگر سازگار می شوند، پاره پاره شده است، آن هم در شرایطی که جنگ اقتصادی و مالی در سطح بین المللی هم چنان رو به تشدید است. همه شواهد نشان می دهد که سیاست اقتصادی امریکا در سطح جهان در آینده جنبه تجاوزی بیشتری خواهد گرفت که آن را در اجلاس اخیر سازمان تجارت جهانی شاهد بودیم. تلاش سرسختانه امریکا برای گسترش پیمان مبادله آزاد "نفثا" (میان امریکا، کانادا و مکزیک) به تعداد بیشتری از کشورهای امریکای لاتین نموداری از این واقعیت است که در تلاش برای تحکیم سازمان تجارت جهانی و تبدیل این سازمان به ابزاری در جهت منافع برتری طلبانه امریکا نیز منعکس است.

نرخ بیکاری در ایالات متحده مطابق آمارهای رسمی ۵٫۱ درصد جمعیت فعال است و این در حالی است که ۱۳٫۵ درصد مردم مطابق همین آمارها در زیر خط فقر زندگی می کنند و در حدود ۴۰ میلیون امریکائی از هیچگونه بیمه و حمایت اجتماعی و بیمه درمانی برخوردار نیستند. اگر

مللی متحد، امریکا به در این سازمان به انزوا کشانده شد و باید در آینده افسوس دوران کریستوفر را بخوریم، این انتقاد دلنشین، همان انگیزه ایست که سیاست خارجی امریکا را در کابینه اتلافی دمکرات ها و جمهوریخواهان به "آبرایت" سپرده شد!

کابینه اتلافی کلینتون، اینگونه تشکیل شده و برابری حقوق زنان و مردان که مطبوعات عوامفریب امریکا آنرا تبلیغ می کنند و همسر کلینتون بر آن مهر تأیید می گذارد، بدین شکل تأمین شده است!

وزارت دفاع

وزارت دفاع امریکا، دومین سکان کشتی جنگی-نفستی امریکا بود که در تقسیم مقامات رهبری سیاست جنگی-نفستی امریکا به جمهوریخواهان واگذار شد. ویلیام کوهن که ۱۸ سال عضو کمیسیون نظامی سنای امریکا بود، بعنوان وزیر دفاع به کابینه جدید و اتلافی کلینتون راه یافت. او در کابینه "زیگان" از جمله منتقدان پیگیر طرح کاهش تسلیحات فوق العاده و در نتیجه کاهش بودجه نظامی امریکا بود. "کوهن" ۵۶ سال دارد و در تمام دوران پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم نیز از جمله مدافعان سرسخت برنامه تسلیحاتی "دفاع قبل از حمله، در خارج از مرزهای امریکا" بود.

روزنامه نیویورک تایمز درباره وزیر دفاع جدید امریکا نیز به همان شیوه ای که درباره وزیر خارجه عمل کرده بود، با تردیدی بر این انتخاب کلینتون تفسیر می نویسد، که جز برجسته ساختن اهمیت مقامی که او در کابینه اتلافی در اختیار گرفته و اهمیت نقش و موقعیت "کوهن" نیست. این روزنامه می نویسد: «عظمت و پیچیدگی وزارت دفاع امریکا آنقدر است، که "کس آسپین" را به زانو درآورد!»

ورود "ویلیام دالی"، وکیل یکی از کنسرن های عظیم امریکائی به کابینه اتلافی امریکا نیز، در چارچوب استراتژی امریکا برای تسلط بر بازار جهانی، نفت و حفظ و گسترش برتری نظامی قابل ذکر است. وی وزیر تجارت و بازرگانی امریکا شده است. پدرش شهردار پیشین شهر شیکاگو و از رابطین نزدیک صافیای پر قدرت مواد مخدر در این شهر بود. ویلیام دالی، سه سال پیش برای گذراندن قانون "نفثا" از سنای امریکا، بسیار ماهرانه و بی تزلزل توانست عمل کند. این قانون علیرغم همه اعتراضات سندیکاهای کارگری امریکا به تصویب رسید.

تجدید چاپ

"تاریخچه پیدایش سندیکاهای ایران ..."

کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران، اخیراً کتاب "تاریخچه پیدایش سندیکاهای ایران و وظایف اجتماعی اتحادیه های کارگری" را همراه با برخی تقدم و تاخیرها در فصول آن تجدید چاپ کرد. نویسنده و جمع آوری کننده اسناد منتشر در آن "رضا روستا"، از رهبران جنبش کارگری ایران و چهره های شناخته شده جنبش کارگری جهان است. رضا روستا، رهبر و بنیانگذار شورای متحده کارگران ایران بود، که با کودتای ۲۸ مرداد، رژیم کودتا با تمام توان خود به آن یورش برد. رضا روستا، همچنین از اعضای رهبری حزب توده ایران بود، که ناچار به مهاجرت شد و در مهاجرت نیز زندگی را به درود گفت. کتاب و تحقیق زنده یاد رضا روستا از چنان اعتباری برخوردار است، که هیچ محقق برای تحقیق پیرامون جنبش کارگری ایران از مراجعه به آن بی نیاز نیست. این کتاب، در کنار تحقیقی که زنده یاد "عبدالصمد کامبخش" درباره جنبش کارگری ایران دارد، مجموعه کاملی را در رابطه با جنبش کارگری ایران تشکیل می دهد.

در مقدمه چاپ جدید کتاب زنده یاد رضا روستا می خوانیم: «کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران، با توجه به تیراژ محدود این کتاب در چاپ نخست و نایاب بودن آن، تصمیم گرفت آنرا تجدید چاپ کرده و در دسترس علاقمندان و فعالان جنبش کارگری و سندیکائی ایران قرار دهد. این کتاب حاوی مطالبی دربارۀ تاریخچه جنبش سندیکائی، ساختار اتحادیه ها و نیز زندگینامه های برخی از رهبران جنبش چپ ایران است... در چاپ حاضر مجموعه مندرجات، تحت ۵ عنوان اصلی فهرست بندی شده است و بدین ترتیب، برخی از مطالبی که بطور پراکنده و تحت عناوین مختلف، در صفحات گوناگون درج شده بود، در چاپ جدید، جهت تسهیل مطالعه خواننده جایجا شده و مباحث همگون، تحت نام واحدی در ۵ فصل اصلی چاپ شده است.»

انسان‌هاست که یکبار دیگر بصورت خودداری وسیع مسردم از شرکت در انتخابات خود را نشان داد.

مقاومت نوین

پدیده‌ای است که مردم آمریکا هر روز بیش از پیش در برابر اوضاع حاکم مقاومت می‌کنند و از این نظر می‌توان گفت که شرایطی نوین پدید می‌آید. مبارزات کارگران، زنان، جنبش‌های اقتصادی و اعتراضی گسترده، خواست عدالت اجتماعی، رعایت حقوق اقلیت‌ها و دموکراسی هم چنان بسیار از آمریکائیان را به حرکت در می‌آورد. روحیه مقاومت در برابر فشار جامعه اولترا لیبرال در جنبش‌های وسیع همبستگی اجتماعی، سندیکاها و سازمان‌های غیر دولتی بی‌پارتی باقی نمی‌ماند. در ماه‌های اخیر سیاهان و جوانان اسپانیولی زبان برای دفاع از حقوق خود مبارزات وسیعی را آغاز کرده‌اند. هم چنین چند ماه پیش تظاهرات بزرگی در واشنگتن به منظور دفاع از حقوق کودکان صورت گرفت. از این‌ها مهم‌تر بازگشت سندیکالیسم به صحنه است؛ تا آنجا که مجدداً توجه وسائل ارتباط جمعی را به خود جلب کرده است.

هم اکنون سندیکاها کارگری مبارزه وسیعی را علیه قرار داد مبادله آزاد "نفثا" آغاز کرده‌اند و تحولات در رهبری "آلف-سیو" بسیار قابل توجه است. از سال‌ها پیش بدینسو جنبش سندیکایی در آمریکا با بحرانی جدی مواجه است که بصورت کاهش چشمگیر تعداد اعضای آن‌ها جلوه گر شده است، چنانکه در بخش خصوصی تعداد کارگران عضو سندیکا از ۳۵ درصد به ۱۰ درصد کاسته شده است. در ظرف ۳۰ سال تعداد اعضای سندیکاها از ۳۰ میلیون به ۱۱ میلیون نفر کاهش یافته است. برای کارگران آمریکا سندیکا از دو نظر می‌تواند جالب توجه باشد: ۱- سندیکا چه کمکی به افزایش سطح زندگی کارگران خواهد کرد؟ ۲- چه کمکی به بهبود امنیت شغلی آنها خواهد کرد.

تحول سریع در شیوه اداره موسسات و کارخانجات در سمت منزوی ساختن ساختارهای نمایندگی دسته جمعی حرکت می‌کنند. پیمان مبادله آزاد "نفثا" سپس شکست برنامه اصلاحات بهداشتی، موج محافظه کاری و دشواری کسب نتایج مساعد برای کارگران همگی به اعتبار سندیکاها نقطه وارد ساخته است. به همین دلیل رهبری جدید "آلف-سیو" اولویت فعالیت خود را جلب دوباره کارگران به سندیکاها قرار داده است. ضمن اینکه این سندیکا از سیاست قدیمی خود مبنی بر اینکه تنها از کارگران دارای قرارداد مشخص دفاع کند، دست برداشته و به سوی حمایت از همه کارگران و حتی بیکاران و محرومین از کار را هدف خود قرار داده است.

پس از یک سلسله بحث‌های طولانی سرانجام رهبری سندیکایی "آلف-سیو" تصمیم گرفت که در انتخابات نوامبر گذشته از بیل کلینتون و یک تعداد از نامزدهای دمکرات پشتیبانی کند و حدود ۳۵ میلیون دلار جمع آوری گردید، تا بتوان از کلیه روش‌هایی که بتواند بر اوضاع اثر بگذارد و وزن و نقش خواسته‌های نیروی کار را در انتخابات بالا ببرد، استفاده کرد. با این حال این مبارزه تا آنجا که به کنگره و سنا مربوط می‌شود، با موفقیتی همراه نبود. ضمن اینکه در این اواخر صرف نظر از مسائل انتخابات اخیر، در درون سندیکاها نیز عده‌ای نسبت به وابستگی سندیکاها به حزب دمکرات معترض هستند و تاکید دارند که نامزدهای انتخاباتی از این پس نه بر اساس وابستگی سیاسی، بلکه براساس مضمون برنامه‌ها و تعهدات آنها قضاوت شوند. حتی در ژوئیه ۱۹۹۶ کنگره‌ای به منظور تشکیل یک "حزب کارگری" تشکیل شد. این ابتکار که بسیاری از اعضای پانین سندیکاها و نیز رهبران "آلف-سیو" در آن شرکت داشتند، جهش مهمی در جنبش سندیکایی ایالات متحده محسوب می‌شود. به نظر این عده هم اکنون کارفرماها دو حزب دارند "دمکرات و جمهوریخواه" و در نتیجه باید یک نیروی سیاسی که بتواند از منافع کارگران، محرومین و اقلیت‌ها دفاع کند، بوجود آید.

(ترجمه از نشریه "خلق" وابسته به فدراسیون سندیکایی فرانسه)

* ناطق نوری در مواجهه‌ای که پتانسیت نامزدی اش برای انتخابات ریاست جمهوری با وی انجام شده بود، رسماً یکی از برنامه‌های دولت احتمالی خود را بررسی جدید پیوستن به سازمان "نفثا" به رهبری آمریکا اعلام داشته است.

دستمزدها ظرف دو سال به میزان ۳۰ درصد افزایش یافته، اما هم چنان ۶۰ درصد حداقل حقوق در غالب کشورهای اروپایی است. دستمزدهای ناچیز بسیار رایج است و درآمد نزدیک به ۲۰ درصد کارگران تمام وقت در زیر خط فقر قرار دارد.

محافظه کاران آمریکا آشکارا هدف خود را ریشه کن ساختن همه دستاوردهای جنبش کارگری می‌دانند، که در دوران ریاست جمهوری روزولت بدست آمده است و این را بعنوان ضرورتی اجتناب ناپذیر در جهت افزایش قدرت رقابت آمریکا در سطح بین‌المللی معرفی می‌کنند. اکثریت جمهوریخواه کنگره و سنا، با رضایت آشکار و ضمنی دمکرات‌ها، قصد دارد تهاجم ضد کارگری موجود را گسترده تر ساخته و در سمت از میان بردن کلیه قواعد و مقررات ناظر بر کار و حمایت از کارگران پیش بشارد. بدین ترتیب در آمریکا نیز سیاست قهقرانی تمدن در پیش گرفته شده است. یکی از کارگران اعتصابی در ایالت "کالیفرنیا" که علیه روزانه کار ۱۲٫۵ ساعت اعتصاب کرده‌اند، می‌گوید: «ما مجدداً برای روزانه کار ۸ ساعت مبارزه می‌کنیم. مفهوم این مبارزه را متوجه می‌شوید؟ یعنی ما باید مجدداً برای آن چیزی مبارزه کنیم که جنبش کارگری صد سال پیش آن را بدست آورده بود.» پیدایش اوضاع کنونی ضمناً ناشی از این واقعیت است که بیل کلینتون همه تعهدات و قول و قرارهای انتخاباتی خود را در مورد برخورد ساختن همه آمریکائیان با ازتامین اجتماعی زیر پا گذاشت و حتی همین مقدار امنیت اجتماعی موجود را نیز نابود ساخت. هم چنین نباید حمایت وی از قرارداد مبادله آزاد "نفثا" را از یاد برد، قراردادی که قرار بود ۲۰۰ هزار شغل ایجاد کند، اما در عوض ۳۰۰ هزار آمریکایی را بیکار کرد! هم اکنون کلینتون روی بودجه کشور متمرکز شده و قول داده است که کسر بودجه را تا سال ۲۰۰۲ به نزدیک صفر برساند. تحقق این امر مستلزم اجرای یک سلسله برنامه‌های گسترده به اصطلاح "اجتماعی" است، که محتوای آن‌ها نقطه زدن به بیمه‌های بیماری و مستمندان و بازنشسته‌هاست. از هم اکنون پیش‌بینی شده است که کمک اجتماعی به محرومین تا میزان ۵۵ میلیارد دلار کاهش یابد. هم چنین مهاجرین به آمریکا، ولو در وضعیت قانونی، از هر گونه کمک محروم می‌شوند. با توقف کمک‌های اجتماعی که از ۶۰ سال پیش برقرار شده بود، به غیر از اقلیت‌ها، زنان آمریکایی بزرگترین قربانی برنامه‌های دولت خواهند بود. کمک به خانواده و شیرخوارگاه‌های مجانی متوقف شده، سرنوشت حق سقط جنین نیز نامعلوم است.

از دیگر پیامدهای این برنامه قهقرای اجتماعی در فقر فرورفتن ۱۵ میلیون کودک آمریکایی دیگر و تعمیق نابرابری نابرابری‌های اجتماعی خواهد بود. پایان دادن به سیستم حمایتی از سیاهان در ایالت کالیفرنیا نیز نشانه دیگری از ژرف شدن شکاف اجتماعی و نژادی است. درحالی که درآمد یک "مدیر" در سال ۱۹۹۰ بطور نسبی ۳۵ بار بیش از حداقل حقوق یک کارگر بود، این نسبت اکنون به ۱۵۰ تا ۲۳۵ بار افزایش یافته است. یک در صد قشر فوقانی جامعه، ۱۷ در صد درآمد کشور و ۴۲ در صد ثروت ملی را صاحب هستند. اینجاست "موفقیت" های ترازنامه اجتماعی بیل کلینتون.

در کشورهای دیگر، از تجربه آمریکا برای ایجاد شغل در این کشور بسیار سختن گفته می‌شود. درباره این مشاغل جدید باید توجه داشت که ایجاد این مشاغل بدون از میان بردن مشاغل قبلی نیست. چنانکه نسبت کارکنان بخش خصوصی نسبت به بخش عمومی، و کارکنان بخش خدمات نسبت به صنعت مدام افزایش می‌یابد و می‌توان گفت که مشاغل جدید تقریباً همگی در بخش خدمات ایجاد شده‌اند. درعین حال واقعیت آن است که جمعیت فعال از ۱۹۸۲ بدینسو تنها یک در صد افزایش داشته، در حالیکه این نسبت در فاصله ۱۹۷۹-۱۹۸۹ بیش از ۷۹-۱۹۷۳، ۲۵ درصد بوده است. این مشاغل تازه بیشتر کارهای کوچک و کم درآمد و ویژگی اصلی آن‌ها ناپایداری و بی‌آیندگی آن‌هاست. از سوی دیگر سطح دستمزدها بسیار پائین آمده است. هم اکنون بیش از ۲۰ سال است که دستمزدها متوسط باقی مانده و پائین‌ترین دستمزدها حدود ۳۰ درصد کاهش یافته است. ضمن آنکه زنان بطور متوسط از ۶۰ درصد دستمزد مردان برخوردار هستند و ۹۵ درصد کادرهای بالا را مردان تشکیل می‌دهند. هم چنین ناچیز بودن کمک‌های بیکاری موجب می‌شود، که بسیاری از بیکاران دیگر برای این کمک‌ها ثبت نام نکنند. در نتیجه آمار بیکاری پائین می‌آید. و بالاخره در آمریکا حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار زندانی وجود دارد که خود یک درصد مردان میان ۲۰ تا ۶۴ سال را تشکیل می‌دهد و در نتیجه آمارهای بیکاری به حساب نمی‌آیند. براساس آمارهای انستیتوی سیاست اقتصادی، نرخ واقعی نیمه بیکاران، نه ۵ درصد، بلکه بیش از ۱۰ در صد جمعیت فعال است. اوضاع چنان است که دبیرکل صندوق بین‌المللی پول جامعه آمریکا را در حال گذار از "جامعه فقرای بیکار، به جامعه فقرای با کار" توصیف کرده است. همه اینها موجب پیدا شدن قشری شده است که وزیر کار آمریکا به آن نام "طبقه وحشت‌زده" را داده است. همین واقعیت و ناروشتی فردای

برنامه اقتصادی-سیاسی چپ مذهبی در ایران

وابستگان حزب طرفداری سرمایه داری تجاری ایران "موتلفه اسلامی" و روحانیون وابسته به این حزب و ارتجاع مذهبی بی وقفه تلاش می کنند مشکلات کنونی جمهوری اسلامی را مشکلات فرهنگی معرفی کنند. توده های مردم، که با مشکلات اقتصادی دست به گریبان می باشند، مواضع اقتصادی کسانی را پیگیری می کنند، که به مجلس راه یافته اند، از انتخاب شدن محروم شده اند و یا برای ریاست جمهوری خود را آماده می کنند. شواهد بسیاری نشان می دهد که درعین داشتن موضع صریح درباره آزادی ها، اعلام مواضع صریح اقتصادی و حتی برنامه جایگزین برای ساختار اقتصادی کنونی کشور، ازسوی توده مردم با استقبال بسیار روبرو می شود. این امر بویژه طرفداران سرمایه داری تجاری وابسته و سرکوبگران آزادی ها را در جمهوری اسلامی در تنگنا قرار داده و عوامفریبی آنها را رسوا می کند. شواهد نشان می دهد که بدین ترتیب می توان جنجال آفرینی های غارتگران و ارتجاع مذهبی را نیز خنثی ساخت. جناح چپ مذهبی در جمهوری اسلامی، احتمالاً بر همین اساس، اخیراً تلاش هائشی را برای روشن ساختن مواضع اقتصادی خود، در برابر مواضع اقتصادی راستگرایان مذهبی و طرفداران حزب بازار "موتلفه اسلامی" آغاز کرده است.

در این ارتباط، نشریه عصرما، در شماره ۶۲ خود (۳ بهمن ۷۵) و در پاسخ به سئوالی که درباره "رابطه رشد، توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی" دریافت داشته می نویسد:

«...این روزها تقریباً از سوی همه جناح ها شعار عدالت اجتماعی سر داده می شود، اما باید توجه کرد که هر یک از جناح ها مفهوم خاصی از عدالت اجتماعی در نظر دارند. مثلاً جناح بازار وقتی صحبت از عدالت اجتماعی می کند به دلیل اعتقادی که به اقتصاد آزاد و سرمایه داری تجاری دارد، عمدتاً دریافت صدقات و نذورات از ثروتمندان و اعطای آنها را به مستمندان و فقیران مد نظر قرار می دهد. زیرا در تفکر و خط مشی های کلان اقتصادی-اجتماعی آنها، نهادینه کردن عدالت اجتماعی جایگاهی ندارد.»

عصرما، سپس دیدگاه های اقتصادی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را اینگونه بر می شمارد:

«۱- گسترش مالکیت، از طریق توسعه شرکت های سهامی عام و جلوگیری از تمرکز سهام واحدهای تولیدی و خدماتی در دست عده ای معنود؛

۲- تقویت و توسعه تعاونی ها بعنوان دومین بخش اقتصادی کشور به همان میزانی که در قانون اساسی به آن اهمیت داده شده است؛

۳- تغییر قانون مالیات ها، به منظور وصول مالیات بیشتر از ثروتمندان و بخصوص کسانی که تا بحال علیرغم کسب درآمدهای کلان، از پرداخت مالیات طفره رفته و مدیون ملت باقی مانده اند. متقابلاً تعدیل میزان مالیات طبقات محروم و کم درآمد...؛

۴- از آنجا که تا بحال عمده اعتبارات مربوط به بخش خصوصی به طرق مختل نصیب بخش تجاری و دلال شده و این خود موجب افزایش تورم شده است، باید این جهت گیری به نفع بخش خصوصی مولد و مفید تغییر جهت پیدا کند؛

۵- ادامه پرداخت یارانه به مصرف کننده، بمنظور جلوگیری از کاهش قدرت خرید طبقات محروم جامعه و نیز پرداخت یارانه به تولید کالاهای ضروری و بویژه محصولات کشاورزی؛

۶- گسترش تامین اجتماعی برای تامین حداقل زندگی نیازمندان؛

۷- توسعه بیمه بیکاری»

عصرما در ادامه می نویسد:

«... در بعد فرهنگی و آموزشی ما معتقد به آموزش رایگان (طبق قانون اساسی) تا سطح عالی برای احاد جامعه هستیم. به همین دلیل با خصوصی سازی آموزش موافق نبوده و آنرا به نفع کشور ارزیابی نمی کنیم... در بعد سیاسی نیز طرفدار ایجاد شرایط مناسب و عادلانه برای گروه ها و جناح های مختلف، که هر کدام نمایندگی قشرهائی از جامعه را برعهده دارند، از

امکانات دولتی و عمومی هستیم. لذا بهره برداری یک سویه و انحصاری یک جناح از این امکانات را صحیح نمی دانیم.»

عصر ما در همین شماره و در پاسخ به سوال دیگری که توضیح پیرامون پایگاه اجتماعی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را خواستار شده است، می نویسد:

«... ما عمدتاً از نظر اقتصادی منافع طبقات و قشرهای مستضعف مثل کارگران، کشاورزان و اقشار متوسط شهری را مد نظر قرار می دهیم. همچنین از آزادی های مشروع سیاسی در چارچوب قانون دفاع می کنیم... بر این اساس ما با بخش های وسیعی از دانشگاهیان متعهد، روحانیون مبارز، فرهنگیان، کارگران و... که این اهداف را تعقیب می کنند هم نظر و هم جهت هستیم...»

از بخش دولتی اقتصاد، با تمام نیرو باید دفاع کرد

آنچه در این اظهار نظر نشریه "عصرما" بدان بصورت بسیار جدی کم بهاء داده شده است، بخش دولتی اقتصاد تصریح شده در قانون اساسی است. می توان حدس زد که این بی توجهی ناشی از جنجال ها و فشارهای تبلیغاتی است، که طرفداران خصوصی سازی و سپردن عنان اقتصاد کشور بدست بازار آرا هدایت می کنند. طرفداران خصوصی سازی، از همان ابتدای پیروزی انقلاب، همچنان که در نامه های آیت الله گلپایگانی در همان زمان و خطاب به آیت الله خمینی مشهود است، از همه امکانات مذهبی و مالی خود برای بستن دست دولت و سپردن اقتصاد کشور بدست سرمایه داری بازار استفاده کردند. نامه های آیت الله گلپایگانی در این رابطه و به نقل از نشریه "عصرما" در شماره ۵۵ و ۵۶ راه توده منتشر شد. این درحالی است که نه اقتصاد سه بخشی اقتصاد سوسیالیستی است و نه حضور بخش دولتی در اقتصاد کشوری نظیر ایران چنین هدفی را دنبال می کند و یا چنین ماهیتی را دارد.

حزب توده ایران نیز در تمام طرح هائی که برای تحقق شعارهای انقلاب بهمن و بعنوان نیاز این مرحله از رشد در ایران منتشر ساخت، بر همین واقعیت انگشت گذاشت و پیوسته از دولت وقت خواست که نه تنها تسلیم جو سازی سرمایه داری تجاری-مذهبی ایران نشده و فرصت ها را از دست ندهد، بلکه با تمام نیروی خود این بخش را تقویت کرده و کنترل دموکراتیک و مردمی را بر آن حاکم سازد.

آن غفلت بزرگی که امروز به فاجعه تسلط پرقدرت بازار و ارتجاع مذهبی در ایران تبدیل شده، ناشی از بی توجهی به آن توصیه های موکد حزب ماست. توصیه هائی که در سال های ابتدای پیروزی انقلاب و تحت تاثیر آزادی ها و فشار توده های مردم، بسیار آسان تر از امروز می توانست تحقق یابد. بنظر ما امروز نیز بسیج توده های مردم یگانه راه مقابله با تشکلهای مافیائی که بازار-ارتجاع مذهبی بدان دست یافته اند، است. این هدف تنها از طریق پافشاری بر این اصل قانون اساسی ممکن و مقنن است. هیچ نیروی نمی تواند جانشین نیروی توده های آگاه مردم شود و اصولاً چنین جانشینی امروز در ایران وجود ندارد. این بسیج نیز جز از طریق شعارها و برنامه های روشن اقتصادی و قابل درک و تفهیم برای توده های مردم ممکن نیست. مردم به تجربه خود فشار نتایج فلاکت بار اقتصادی "خصوصی سازی"، یعنی گرانی سرسام آور و بیکاری تشدید شونده و... را احساس می کنند و از برنامه خنثی سازی این فشار پشتیبانی می کنند. همین است، که نه تنها به چپ مذهبی، بلکه به مجموعه طیف چپ ایران باید توصیه کرد، به این امر مهم توجه کنند و از تجربه ای که در کشورهای اروپای شرقی، طی سال های اخیر بدست آمده عمیقاً بهره گیری کنند. خواست "آزادی" و گسترش آنرا باید با خواست ها و شعارهای اقتصادی پیوند زد تا توده مردم بدانند برای چه اهدافی از شعارهای مربوط به آزادی دفاع می کنند. آنها باید بدانند آزادی یعنی محدود شدن آزادی غارتگران اجتماعی که امروز پشت نقاب مذهب پنهان شده و از اختناق با انواع شعارها و ترفندها استفاده می کنند. شعار دفاع از "حریم روحانیت"، "دفاع از ولایت مطلقه فقیه" و... همگی با همین هدف و برای دفاع از آزادی غارت و غارتگری در جامعه امروز ایران طرح می شود. براساس این واقعیات است که باید با صراحت گفت که آنچه نشریه "عصرما" بعنوان برنامه اقتصادی اعلام داشته، حتی برنامه اقتصادی تاکتیکی برای این مرحله از گذار و دوری گزین از برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" نیست. و این درحالی است که چپ ایران، (بقیه در ص ۲۰)

طرح اشغال جزایر سه گانه و حمله هوایی به ایران

سرانجام جنجالی که پیرامون مالکیت بر جزایر سه گانه تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی در منطقه خلیج فارس بدان دامن زده می شود، تبدیل این جزایر به پایگاه های نظامی مستقل آمریکا در این منطقه خواهد بود؟

نشانه های آشکاری پیرامون چنین طرحی وجود دارد. طرحی که می تواند حمایت سیاسی و هستی نظامی انگلستان را نیز همراه داشته باشد. آخرین بیانیه تحریریه آمیز وزارت خارجه انگلستان در این زمینه قابل تعمق است. این بیانیه، که ظاهراً پس از مذاکرات بحرمانه یا محمد جواد لاریجانی در لندن صادر شده، احتمال برخی توافق ها بین طرفین نیز وجود دارد. آشکارا مالکیت ایران بر این جزایر را زیر علامت سؤال برده و سرنوشت آنها را موکول به مذاکرات ایران با طرفین مدعی در منطقه کرده است. این بیانیه همچنین می افزاید که در صورت عدم تفاهم ایران و مدعیان مالکیت جزایر، مسئله باید در دیوان دایره "لا هه" مورد بررسی قرار گیرد.

با توجه به تسلط استعماری انگلستان بر شیخ نشین ها و کشورهای کوچک و نوین خلیج فارس و ادامه نفوذ سیاسی در این کشورها و دیدارهای اخیر که مقامات نظامی انگلستان از آنها داشته اند، این نوع اظهار نظر ها را باید جدی تر از آنچه در مطبوعات منعکس می شود، تلقی کرد. ورود ناوگان نظامی انگلستان به منطقه خلیج فارس نیز نگرانی ها را در جهت همکاری نظامی انگلستان با واحدهای نظامی آمریکا در منطقه می افزاید.

شتاب آمریکا برای گسترش نفوذ به شرق اروپا و محاصره روسیه، تضاد منافعی که بین آمریکا و کشورهای اروپایی تشدید می شود، پافشاری آمریکا برای تسلط بر نفت خلیج فارس و یک سلسله عوامل دیگر، در عین حال که می تواند به ماجرایی مالکیت بر جزایر سه گانه، جنبه اهرم سیاسی برای تاثیرگذاری بر رویدادهای ایران و زدوبند آمریکا با طیف های طرف گفتگو در جمهوری اسلامی تقویت کند، می تواند خطری جدی برای تمامیت ارضی ایران و دخالت نظامی آمریکا در امور داخلی ایران نیز باشد.

در ادامه این ارزیابی است، که اظهارات اخیر برخی مقامات آمریکا برای دخالت نظامی در امور داخلی ایران و مقالاتی که نشریات آمریکا درباره ضرورت تنبیه سران جمهوری اسلامی می نویسد را باید جدی تلقی کرد. این مقامات از تنبیه سران جمهوری اسلامی می نویسند، اما بپایان ایران را مطرح می کنند! این همان نیرنگی است که در ارتباط با عراق به کار گرفته شد و حاصل آنرا برای مردم عراق شاهدیم. در همین ارتباط نشریه "واشنگتن پست" به نقل از "برژینسکی"، مشاور اسبق کاخ سفید در دولت کارتر، در اشاره به احتمال دخالت جمهوری اسلامی در انفجار پایگاه نظامیان آمریکا در عربستان سعودی، حمله هوایی به پایگاه های نفتی، نیروگاه های اتمی، اشغال جزایر و بازرسی و کنترل کشتی های تجاری به مقصد ایران را بعنوان اقدامات انتقامجویانه احتمالی آمریکا مطرح می کند.

بدین ترتیب، اشغال جزایر سه گانه ای که در بالا اشاره شد، توسط ارتش آمریکا، نه یک توهن، بلکه واقعیتی است، که تحت پوشش انواع بهانه ها، و از جمله تنبیه سران جمهوری اسلامی مطرح است!

نامزدهای نهضت آزادی ایران برای انتخابات ریاست جمهوری!

"دکتر یدا الله سبحانی" از جمله بنیانگذاران اولیه نهضت آزادی ایران، در تهران نامه سرگشاده ای را به تاریخ ۱۵ بهمن ۷۵ منتشر ساخت. براساس این نامه که به دفتر راه توده نیز ارسال شده است، سه تن از رهبران و نزدیکان شناخته شده نهضت آزادی ایران، برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری در نظر گرفته شده اند. این سه تن عبارتند از دکتر معین فر، عزت الله سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی.

دکتر سبحانی در نامه خود می نویسد: «ملت عزیز! میهن ما در این زمان دوره حساسی را می گذراند. گسیختگی مناسبات و روابط شایسته اجتماعی، گسترش دامنه های فساد در نهادهای دولتی و غیر دولتی، سرکشی جوانان مملکت، توطئه های خارجی علیه تمامیت ارضی ایران و بسی مشکلات دیگر، هر ایرانی علاقمند به سرنوشت کشور را متاثر و نگران ساخته است. این موقع، زمان بی اعتنائی و بی تفاوتی نیست، نباید گذاشت که حقوق و آزادی های ملت پایمال و دستخوش دشمنان ملت و یا گروه های انحصار طلب گردد. باید با حضور خود در صحنه، جو نامطلوب اجتماعی را عوض کرد. رجالی مورد اعتماد و آنان که به مردم سالاری اعتقاد دارند، باید خصوصاً در این موقع که انتخابات جدید ریاست جمهوری مطرح است، به فعالیت و مبارزه سیاسی بپردازند. در یکسال اخیر افرادی از طبقات و گروه های مختلف که پای بند و مشتاق سربلندی وطن و دین هستند به اینجانب مراجعه و برای احراز مقام ریاست جمهوری از اینجانب می خواستند افسرد صالح و شایسته ای را معرفی کنم. بعضی رجال ملی با وجود شایستگی های لازم، خود داوطلب ورود در این صحنه نبودند. اینجانب از بین کسانی که بیشتر طرف توجه بودند، آقایان مهندس علی اکبر معین فر، دکتر ابراهیم یزدی و مهندس عزت الله سبحانی را که به سوابق مبارزاتی و صداقت و شایستگی های آنها آشنا هستم، معرفی و از این فرزندان عزیز می خواهم که در شرایط حساس کنونی به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری ثبت نام نمایند و سپس از بین خود یک نفر را برای کسب آرا مردم معرفی کنند.

اینجانب به دست اندرکاران و مسئولین مملکت که خود می دانند در گفتار و تصمیم شایسته غرض ندارم، توصیه می کنم که مانع شرکت رجال ملی و آزادیخواه و علاقمند به ایران و اسلام در انتخابات ریاست جمهوری نگردند و بجای مردم ایران در اتاق های در بسته تصمیم نگیرند و بگذارند که مردم هر کس را که شایسته دانستند، برای ریاست جمهوری برگزینند. از هموطنان عزیز هم می خواهم برای احقاق حقوق خود پافشاری کنند و از هم اکنون تمام امکانات خود را برای تحقق حاکمیت ملی، تامین آزادی های قانونی، عدالت اجتماعی و پیروزی مردم، بسیج کنند و در صورتیکه بر خلاف خواسته مردم تصمیمی اتخاذ شد، از طرق قانونی و یکپارچه اعتراض کنند.»

تحلیل "گاردین" از روابط ایران و آمریکا

نشریه "گاردین"، چاپ لندن در شماره چهارم فوریه خود گزارش مفصلی را پیرامون جمهوری اسلامی، وضع اقتصادی و مناسبات آن با آمریکا و اروپا و همچنین جناح بندی ها در حاکمیت منتشر ساخت. سیاست های انگلستان در منطقه و رابطه آن با جناح بندی ها در جمهوری اسلامی بسیار قابل توجه است.

در این گزارش از سیاست خارجی جمهوری اسلامی و دولت آمریکا در برابر یکدیگر انتقاد شده و هر دو را نوعی تندروی قابل تاثیر بر یکدیگر ارزیابی کرده است. گاردین ضمن انتقاد روش برخورد آمریکا با جمهوری اسلامی می افزاید، که نرمش های جمهوری اسلامی، اغلب با واکنش های مناسب آمریکا همراه نبوده است!

Rahe Tudeh No 57

Feb. 1997

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۰۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار
و گزارش های خود استفاده کنید.

مصاحبه "صدر فرقه دمکرات آذربایجان" پیرامون رویدادهای جدید منطقه و آذربایجان ایران

"آذربایجان واحد" خواب و خیالی پیش نیست!

یک هیأت تحقیقاتی، به سرپرستی خانم "نیره توحیدی"، پژوهشگر ایرانی مقیم آمریکا، اخیراً به جمهوری آذربایجان سفر کرده است. سرپرست این هیأت، که تاکنون چند گزارش پیرامون آذربایجان تهیه کرده، در این سفر، علاوه بر دیدار با برخی فعالان نهضت آذربایجان، با صدر فرقه دمکرات آذربایجان، "عبدالعلی لاهرودی" نیز گفتگوی نسبتاً مشروحی انجام داده است. محور این گفتگو، عمدتاً عبارت بوده است از: مسائل جاری در جمهوری آذربایجان، خواست های فرقه دمکرات آذربایجان پیرامون خود مختاری در ایران، تشدید برخی تحرکات علیه خلق آذربایجان از سوی محافل حکومتی و برخی سازمان های جدیدالتاسیس و مجهول الهویه، وضع اقتصادی در جمهوری آذربایجان، دلالت نزدیکی سریع سیاسی و اقتصادی جمهوری آذربایجان به آمریکا و اسرائیل و سرانجام وضع کمونیست ها در جمهوری های سابق اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

در این مصاحبه، صدر فرقه دمکرات آذربایجان با صراحت و قاطعیت، هر گونه اندیشه تشکیل آذربایجان واحد را تخیل پروری دانسته و مخالفت خود را با آن اعلام داشته است. در این مصاحبه، صدر فرقه دمکرات آذربایجان، همچنین اطلاعات قابل توجهی را پیرامون تحرکات ملی در ایران افشاء کرده است.

صراحت بیان صدر فرقه دمکرات آذربایجان در مخالفت با هرگونه جدائی و جدائی طلبی، در شرایطی، که در منطقه، جمهوری آذربایجان تأسیس شده است، سیاست جهانی امپریالیسم مشوق جنگ های منطقه ای و جداسازی هاست، سیاست های فرقه ای در جمهوری اسلامی زمینه ساز اختلافات مذهبی و قومی است، در خلیج فارس زمزمه جداسازی جزایر سه گانه از ایران و تبدیل آنها به پایگاه های نظامی آمریکا جریان دارد و... یکبار دیگر نشان می دهد، که هم سرکوب خونین نهضت مسردم آذربایجان برای خودمختاری و دفاع از آزادی، توسط دربار پهلوی و ارتش شاهنشاهی بر پایه اتهام تجزیه طلبی استوار بود و هم مخالفتی که سلطنت خواهان و سلطنت پرستان کنونی با خودمختاری می کنند و ۲۱ آذر را برگ زرینی در دفتر سیاه دربار پهلوی معرفی می کنند، بر اساس همان تبلیغات استوار است! سیاست های جمهوری اسلامی، که تقلیدی بی کسم و کاست از همان سیاست های دربار پهلوی در مقابله با آزادی و حقوق خلقی های ایران است، نشان می دهد، که رویارویی با حقوق اقوام و خلق های ساکن ایران، پیوسته بخشی از سیاست عمومی حکومت های ارتجاعی و ضد ملی است. حکومتی که ابتدائی ترین حقوق فارس ها را مراعات نمی کند، چگونه می تواند به حقوق خلق ها و قوم های دیگر احترام بگذارد؟ این همان سیاست واحدی است که رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی، یکسان از آن پیروی می کرد و می کند.

با کمال تأسف، در سال های اخیر، نقطه نظرات فرقه دمکرات آذربایجان بسیار بندرت در داخل و خارج از کشور انعکاس یافته است و حزب ما نیز آنگونه که همگان انتظار داشته و ضرورت نیز داشته بدان نپرداخته است. البته در این زمینه "راه توده" تا آنجا که در توان و امکاناتش بوده، تلاش کرده و مطالبی را نیز منتشر ساخته است. براساس همین اعتقاد و ضرورت و با کمک

ارزنده همکاران "راه توده"، گفتگوی اخیر صدر فرقه دمکرات آذربایجان با خانم نیره توحیدی، که بصورت نوار تکثیر شده و در محافل بسیار محدودی از ایرانیان مقیم آمریکا، دست به دست می شده است، برای "راه توده" ارسال شده، که از این همکاری صمیمانه سپاسگزاریم. ما نوار این گفتگو را، که تاکنون در هیچ نشریه ای منتشر نشده و از هیچ برنامه رادیویی و تلویزیونی نیز پخش نشده، عیناً پیاده کرده ایم که در زیر می خوانید. در همین جا، لازم به یاد آوری است، که در برابر برخی نظرات صدر فرقه دمکرات آذربایجان، بویژه در ارتباط با سیاست های جاری در جمهوری آذربایجان و روابط دولت این جمهوری با اسرائیل، آمریکا و دیگر کشورهای بزرگ سرمایه داری، که وی از آنها بعنوان الزامات سیاسی یاد می کند، ما نقطه نظرات خود را داریم، که تاکنون نیز در همین نشریه انتشار یافته و در آینده نیز انتشار خواهد یافت.

نوار ویدئویی این گفتگو، آنگونه که از مصاحبه اخیر خانم "نیره توحیدی" با رادیو ۲۴ ساعت ایرانیان مقیم آمریکا بر می آید، برای پخش در اختیار تلویزیون "قریب افشار" در آمریکا نیز گذاشته شده، اما این تلویزیون از پخش کامل آن خودداری کرده است. همین سانسور و پخش نکردن مصاحبه، به تنهایی نشان دهنده سیاست کینه توزانه و پافشاری بر تعریفاتی است که سلطنت خواهان و وابستگان به رژیم گذشته در باره نهضت آذربایجان پیوسته گفته و نوشته و می گویند و می نویسند! البته میزان اعتقاد این طیف به آزادی و قبول تنوع اندیشه و برداشت و این نوع اصطلاحات، که می گویند در مهاجرت بدان اعتقاد یافته اند، در همین نوع برخورد ها و سانسورها نمایان است!

* مناسبات جمهوری آذربایجان با آمریکا، غرب و اسرائیل و امتیازاتی را که داده، باید در چارچوب سیاست های جهانی و در جهت حفظ استقلال آذربایجان ارزیابی کرد.

* "حیدرعلی اف" سیاستمداری کارگشته است، که اگر رهبری جمهوری آذربایجان را بدست نگرفته بود، وضع این جمهوری معلوم نبود به کجا می انجامید.

* جریانات مشکوکی که خود را مبتکران استقلال آذربایجان اعلام داشته اند، یک سرشان به شهر "پراگ" وصل است و اهدافی را که دنبال می کنند، هیچ ارتباطی با خواست های فرقه دمکرات آذربایجان ندارد!

* آقای لاهرودی، رفقای شما، چون شما می گویند که همچنان آرزوی آزادی آذربایجان و ایران را دارند و همه تأکید می کنند که آزادی آذربایجان را جدا از آزادی ایران نمی دانند و برای آذربایجان خودمختاری می خواهند، آذربایجانی که جزو لاینفک ایران است. بفرمائید که منظور شما از آزادی چیست و شما برای آذربایجان و ایران چه خواسته هایی را دارید و در چه شرایطی آماده اید به ایران باز گردید و اصلاً مسئله ملی را چگونه می بینید و چرا برای خودمختاری آذربایجان مبارزه می کنید؟

ما عضو خانواده بزرگ ایران هستیم، کشوری که در آن اقوام و ملت های زیادی زندگی می کنند و این ملت و اقوام سه هزار سال کنار هم با آرامش زندگی کرده و می کنند. قرن حاضر برای تمام جهان قرن انقلابی و متحول بوده است. نهضت ملی آذربایجان حادثه ای تاریخی و بزرگ است که در تاریخ ایران رخ داده و هنوز هم ۵۰ سال است که از دستور روز هم مخالفین و هم موافقین خارج نشده، هنوز هم مطرح بوده و سال های سال نیز مطرح خواهد بود. حالا یکی آنرا تجزیه طلبی می خواهد تلقی کند و آن دیگری آنرا یک نهضت ملی می داند که البته هم نهضتی ملی بوده است. البته با پیشروی زمان، اصل واقعیت گفته خواهد شد و آشکارتر خواهد شد که نهضتی ملی بوده است. این پیشکسوتان نهضت ملی آذربایجان در مهاجرت، که شما با آن ها هم مصاحبه کرده اید، افرادی هستند که ۵۰ سال مهاجرت و ۵۵ تا ۶۰ سال هم تجربه کل مسائل سیاسی و آذربایجانی را پشت سر گذاشته اند. بدیهی است که این ها خوب می دانند که چه می کنند و چه خواهند کرد. فرقه دمکرات آذربایجان واقعاً یک فرقه ملی است، که این نهضت را رهبری کرد. بنابراین هم در آن دوران و هم امروزه در داخل ایران برای مردم آذربایجان خودمختاری می خواهد، البته این خودمختاری بدون آزادی در ایران ممکن نیست.

وقتی در ایران آزادی وجود نداشته باشد، هیچ خلقی، از جمله آذربایجانی ها هم آزاد نخواهد بود!

نمی خواهیم از شما جدا شویم. چگونه ممکن است که با شمشیر و شلاق و مبارزه ایندولوژیک سیاسی و یا مهر تجزیه طلبی ملت ها را در زندان دیکتاتوری اسیر کنید. بگذارید ملت ها در این دنیای آزاد، که حالا نه کمونیست وجود دارد که بگوئیم بلشویک ها می آیند و می برند، آزاد زندگی کنند. ما با استفاده از حق تعیین سرنوشت که چرچیل، استالین و ویلسون در سال ۱۹۱۸ امضا کردند و بعد سازمان ملل هم در اساسنامه، نظام نامه خود گنجانده، ما با اتکا به آن حق خودمان را می خواهیم. این حق می تواند جدائی کامل باشد و یا در داخل یک ملت حق اداره کردن خودش را داشته باشد. فرقه دمکرات آذربایجان از اولین روز تأسیس خود تا امروز شعار جدائی را کنار گذاشته و آن قسمت از حق تعیین سرنوشت را قبول کرده که هر کس باید صاحب خانه خود باشد و یا همسایه خود هم همکاری و دوستی کند و در یک محیط صلح کنار هم زندگی کنند.

* آقای لاهودی این همان نیست که در قانون اساسی بعد از دوران مشروطه هم گنجانده شده بود؟ یعنی وجود شوراهای ایالتی و ولایتی؟ که البته هیچ وقت هم در ایران اجرا نشد؟

— بله قانون انجمن های ایالتی، یعنی بندهای ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰ هیچوقت اجرا نشد. نه رضا شاه اجرا کرد و نه پسرش و نه این آخوندها. مرحوم طالقانی هم سیستم شورا را مطرح کرد، که باید در مملکت یک سیستم شورائی وجود داشته باشد، که آن شورا ایالت ها را اداره کند، ولی سرنوشت طالقانی را دیدیم که چه شد. این سیستم شورائی همان خودمختاری است. انجمن ایالتی تبریز یک روز بعد از به توپ بسته شدن مجلس ایران توسط «لیاخوف» خود را مجلس سراسری ایران اعلام کرد. یعنی اینکه مردم تبریز و آذربایجان ها هیچ وقت روحیه جدائی طلبی نداشته اند و الان هم چنین تصویری وجود ندارد. اما زمان هم عوض شده که خانواده ها فرزندان خود را از بچگی زبان فارسی یاد بدهند که میادای لهجه ترکی آنها را مسخره کنند. این دهقان آذربایجانی که هیچ کدامشان فارسی بلد نیستند، چکار باید بکنند؟ باید بروند دادگاه میرزا پیدا کنند، تا برایش عریضه بنویسند و ترجمه کند؟ این بی عدالتی است، این توهین به هر انسانی است، این توهین به انسانیت است.

* بعضی ها شما را متهم می کنند که شما پان ترکیزم هستید. شما پان ترکیزم را چگونه ارزیابی می کنید؟

— این اسم ها را من پوششی جهت سرکوب طرف مقابل می بینم. می دانید که پان انواع مختلف دارد. پان ترکیزم، پان اسلامیزم، پان ایرانیزم، پان عربیزم، پان امریکانیزم. آیا ترک ها می خواهند یک دولت ۳۰۰ میلیونی ترک تشکیل دهند؟ اسلاوها هم یک دولت اسلاوی؟ ژرمن ها هم یک دولت ژرمن؟ یا مثلاً پان اسلامیت ها می گویند که از خلیج فارس تا رودخانه سند از آن ایران بوده، ماورالنهر هم مال ایران بوده و همینطور قفقاز. پس باید یک ایران بزرگ تشکیل شود؟ حالا هم بعضی از روزنامه های پان ایرانیزم در جمهوری اسلامی مثل «آبرار» اصرار دارند که قفقاز مال ایران است و باید ملحق شود. اما ببینید این ها روزنامه های ماست، «آذربایجان» و «مهاجر»، اگر یک خط در رابطه با ظرفداری از پان ترکیزم داشت، آنوقت ادعای مخالفان فرقه درست است، اما اینطور نیست. نشریات ما را بکاوند، ببینند کجا چنین چیزی نوشته شده است. ما دو نشریه داریم «مهاجر» که در باکو منتشر می شود و «آذربایجان» که ۵۵ سال است، منتشر می شود. تاکنون در هیچکدام از شماره های این دو نشریه کلمه ای از پان ترکیزم دفاع نشده است. اگر کسانی چنین موضوعی را، یعنی پان ترکیزم را مطرح می کنند، این ما نیستیم. فرقه دمکرات آذربایجان نیست. بهتر است بروند آدرس آن را در جای دیگری پیدا کنند، این ها از طرف ما مطرح نمی شود. البته جریان هائی وجود دارد، که متأسفانه عکس العمل هائی هستند، در مقابل عمل، ببینید وقتی که تلویزیون تهران نمایشنامه هائی را بخش می کند که ترک ها را رفتگر، کهنه فروش، آدم های پائین اجتماع مطرح می کند و یا وقتی اداره تلویزیون ایران آنکت چاپ می کند و بخش می کند که آبی فارس تو حاضر هستی با ترک ها همسایه باشی، «تو دخترت را حاضر هستی به ترک بدهی»، این ها درگیری و اختلاف در بین ترک ها و فارس ها را راه می اندازد. حالا البته همه می دانند که عامل اصلی این فتنه انگیزی ها کیست.

* در آذربایجان، در باکو گروه هائی فعالیت می کنند که دقیقاً پان ترکیزم هستند. این ها طرفدار جدائی آذربایجان هستند. عده ای از آن ها فقط از قوم ترک دفاع می کنند و حتی اقوام دیگر ساکن آذربایجان، مثل طالش ها، لژی ها، کردها و دیگران را نادیده می گیرند. شما درباره چنین گروه هائی چه نظری دارید؟ آیا با آن ها همکاری دارید؟ چون این ها وحدت و آذربایجان را مطرح می کنند. یعنی پیوستن دو آذربایجان و تشکیل یک جمهوری آذربایجان را

نظر من این است که اگر ایران آزاد نباشد، نه آذربایجان، نه کردستان آزاد نخواهد شد. بنابراین در مجموع ما در ایران آزادی می خواهیم و آزادی بدین معنی است که احزاب متشکل شوند، بدون مانع انکسار و عقاید گوناگون بدون ترس و واژه آزادانه بیان شود. مطبوعات آزاد شوند و بطور کلی یک جامعه دمکراتیک و حداقل به شکل غربی اش شکل بگیرد که در آن احزاب تشکیل می شوند و روزنامه هایشان را منتشر می کنند، جلسه می گذارند و عقایدشان را بیان می کنند، آنگاه مردم تشخیص می دهند که کدام حزب درست می گوید و می روند به آن حزب رای می دهند. غیر از این ما خواسته دیگری نداریم. آن زمان هم در آذربایجان، فرقه دمکرات آذربایجان جز این نمی خواست. فرقه دمکرات آذربایجان آن زمان علیه دیکتاتوری قیام کرد، یعنی در ایران دیکتاتوری از نوع رضاخانی برپا شده بود و استقرار پیدا نکرد و پیش بینی هم درست بود. وقتی که فرقه را سرکوب کردند، مصدق را هم بعداً سرکوب کردند. اگر فرقه دمکرات آذربایجان می ماند و خودمختاری کردستان سرکوب نمی شد، من فکر نمی کنم که می توانستند نهضت ملی مصدق را از بین ببرند و علیه او کودتا کنند، تا دیکتاتوری فاسد و سیاه برقرار شود. ما می خواهیم این دیکتاتوری از بین برود و در ایران آزادی های دمکراتیک به شکلی که در بعضی از کشورهای دنیا وجود دارد، بوجود آید. مثل هندوستان. در هندوستان مگر چند حزب و چند ایالت خودمختار وجود ندارد؟ در هندوستان ۱۵ ایالت خودمختار وجود دارد، چرا در ایران این طور نباشد؟ ما یک سیستم فدرال شبیه همین هندوستان می خواهیم. نه فدرال از نوع امریکائی، نه از نوع شوروی سابق. در هندوستان سیستم فدرال در هر ایالت سر وزیر دارد، مجلس دارد، هیات وزرا دارد. با این سیستم فدرال خودشان ایالت خودشان را اداره می کنند. کمونیست ها در گرا ۱۰ چندین سال است که حکومت می کنند، هیچوقت هم این ایالت را از هندوستان جدا نکرده اند. الان هم کمونیست ها در حکومت شرکت دارند. ضد کمونیست ها هم هستند. بحث ایندولوژیک همیشه بهانه سرکوب نهضت های آزادی خواهی در ایران بوده است. باید آزادی باشد طوری که کسی از بیان عقیده اش وحشه نداشته باشد.

* شما معتقدید که در ایران یک زبان مشترک وجودش ضروری است یا خیر؟ شما اصرار دارید که آذربایجانی ها به زبان خودشان قادر به آموزش باشند و مدرسه داشته باشند و تحصیل کنند. بخشی از روشنفکران نارس زبان اصرار دارند که یک زبان ملی و مشترک برای ایران لازم است، یعنی اگر قرار شود که به زبان های اقوام آموزش و پرورش انجام شود، ممکن است چند پارچگی ایجاد شود. نظر شما در این رابطه چیست؟

— متأسفانه یک نوع طرز تفکر قشری و جامد در میان بخشی از روشنفکران وجود دارد که هیچوقت تحولات انقلابی در جهان را نمی بینند و یا نادیده می گیرند. دنیا عوض شده. در کانادا، انگلیسی زبان ها و فرانسوی زبان ها با هم زندگی می کنند. در کبک کانادا مردم رای دادند و یک در صد کم آوردند، تا فرانسوی زبان ها دولت خودشان را تشکیل دهند. اگر ایالت «کبک» مستقل شود، چه ضرری برای کل کانادا دارد؟ شاید از لحاظ اقتصادی مشکلاتی بروز کند، ولی آنجا آن دو زبان تفاهم دارند که هر ملت هر طور که می خواهد زندگی کند. در سوئد ۷۰۰ سال است که کنفدراسیون وجود دارد، چرا این را نمی فهمند؟ آخوندها می گویند که زبان فارسی، زبان مذهبی است و روشنفکران ضد آخوند هم می گویند زبان فارسی زبان ملی است. کسروی ۸۰ سال، ۶۰ سال قبل گفت که ما آذری بودیم. هنوز هم این ها می گویند ما آذری هستیم. می گویند این زبان مغول است و از خارج تحمیل شده است. خوب ۱۰۰۰ سال است این زبان تحمیل شده، ولی هزار سال هم هست که دیگر در این جا مغول نیست. ما که مغول نیستیم، ما این زبان را قبول کرده ایم. فرانسوی ها رفته اند به کانادا، آنجا برای خودشان کلنی درست کرده اند، زبان فرانسوی را مستقر کرده اند، ما حالا این زبان را داریم. این زبان باید در ایالت آذربایجان رسمیت پیدا کند و زبان فارسی هم به عنوان زبان دولت فدرال بماند، ملت ها در ارتباط با هم با آن زبان صحبت کنند.

* شما این حق را برای دیگر اقوام هم قائل هستید؟

— بله برای تمام اقوام. ما نباید از یک طرف وحدت و یکپارچگی یک دولت را بپذیریم، اما از طرف دیگر حق تعیین سرنوشت ملت ها را فراموش کنیم. حق تعیین سرنوشت ملت ها را خود دولت های ایران، هم شاه و هم ملاحا هم نوشته اند و در اسناد سازمان ملل قبول کرده اند. حق تعیین سرنوشت ملت ها را اگر نپذیرند، هر دولتی برای خود دودسر ایجاد می کند. باید گفته شود که آزاد هستی، تو حتی می توانی جدا شوی و برای خودت دولت مستقل تشکیل دهی. بگذارید آن ملت بگوید که چون ما ۲ هزار سال است با هم زندگی کرده ایم،

رفته‌اند بیرون و در داخل ایران هیچ حزبی بنام توده، فدائیس، راه کارگر و کمونیست، دمکرات و غیره به عنوان یک سازمان وجود ندارد. گروه‌های کوچک سه یا چهار نفره وجود دارد، که ما هم داریم، مخفی هم نیست، رفقای ما را هم حتی می‌گیرند. در تهران خانه‌ای را کشف کرده‌اند و دو سال قبل از آنجا ماشین تکثیر پیدا کرده‌اند و یک نفر را هم به ۶ سال زندان محکوم کرده‌اند. ما هم ادعائی نداریم که سازمان و تشکیلات داریم و کار می‌کنیم. اگر جریانی بنام جبهه ملی استقلال آذربایجان وجود دارد، باید خودش را معرفی کنند. البته ممکن است افرادی وجود داشته باشند که مورد تأیید جبهه خلق باشند. جبهه خلق باید این مسئولیت را بر عهده بگیرد، یعنی شاخه جبهه خلق در ایران وجود دارد و این به عقیده من مداخله در امور داخلی کشور دیگری است. ما چنین مواردی را قبول نداشته و قبول نداریم. ابوالفضل در "گلک" مصاحبه‌ای داشته که در روزنامه‌های پاکو منتشر شد. او گفته که در سال ۱۹۹۷ حدود ۴۰ میلیون در جنوب اقدام به قیام عمومی خواهند کرد و حکومت واحد آذربایجان را تشکیل خواهند داد. من اسم این شخص را فقط خیالپرداز می‌گذارم.

* روابط جمهوری آذربایجان با ایران را چگونه می‌بینید؟

— در ایران به طور کلی تشکیل یک دولت مستقل در شمال ارس برای شونیست‌های ایران ممنوع می‌گردد چون ترک‌های شونیست‌تر از فارس‌ها هستند. کمرو و آیت الله خامنه‌ای ترک هستند، ولی شونیست‌تر از فارس هستند. من شونیست‌های ایران را می‌گویم. این‌ها خوشحال نبودند که در این جا یک دولت مستقل تشکیل شود. ترکیه اولین ساعت اعلام استقلال آذربایجان موجودیت آنرا به رسمیت شناخت، اما دولت ایران، آقای ولایتی ۱۸ آوریل یعنی روزی که گارباچف رسماً استعفای خود را اعلام کرد، بلافاصله این آذربایجان را به رسمیت شناخت. یعنی اگر اتحاد شوروی به شکل فورمال هم باقی می‌ماند، ایران این آذربایجان را به رسمیت نمی‌شناخت و این نشان می‌دهد که دلشان نمی‌خواست که در آذربایجان یک دولت مستقل تشکیل شود و ترسان این است که آن آذربایجان هم تحت تأثیر فکری این‌جا قرار بگیرد و یک وضع نامطلوب پیش بیاید. اما این یک تصور واقعی است و بعد هم این‌ها مرتباً فشار آورده‌اند به آذربایجان، البته گناه بیشتر هم از دولت ایران نبود، بلکه از جبهه خلق بود که مرتباً اعلام می‌کرد آن طرف سال ماست و ما باید متحد شویم. در واقع از این طرف تحریک می‌کردند و متینگ راه می‌انداختند و اعلام می‌کردند که آذربایجان واحد می‌خواهیم، این‌ها این امکان و قدرت را ندارند که به ایران بروند و کارهای تخریبی انجام دهند. وقتی حیدرعلی‌اف که شخص با تجربه و کار کشته‌ایست سرکار آمد، کوشش کرد که این تناقض را از بین ببرد، ولی کاملاً موفق نشد که روابط ایران و آذربایجان را به مجرای طبیعی خود بیاورد. مثل رابطه ارمنستان و ایران. چون رابطه ارمنستان و ایران حسنه و نزدیک است. آذربایجان نقطه گره کلی از تضادهاست: تضاد ایران و آمریکا باکو بر سر نفت، تضاد ترکیه و ایران در آذربایجان از زمان صفویه، تضاد روسیه و آمریکا، تضاد ایران و اسرائیل. این تضادها در آذربایجان جمع شده‌اند. تضاد آمریکا و ایران، روسیه و ایران را به هم نزدیک می‌کند. وقتی که روسیه و ایران به هم نزدیک می‌شوند، بنابراین ارمنستان به عنوان پایگاه عمده روسیه با ایران روابط حسنه برقرار می‌کند و در نتیجه جمهوری آذربایجان را زیر فشار نظامی قرار می‌دهد، تا تسلیم شود. نزدیکی آذربایجان به اسرائیل هم وجود دارد. اما مسئله آذربایجان و اسرائیل البته سیاست خاص خودش را دارد، مبادام که "دیسافوری" ارضی و گوی "یهودی کنگره" آمریکا را در دست گرفته و رسانه‌های گروهی آمریکا اکثراً در دست یهود هاست، چرا آذربایجان کوشش نکند از یهودی‌های بین‌المللی برای خودش استفاده کند؟ این الفبای سیاست است! در آذربایجان و در باکو خیلی یهودی زندگی می‌کند، این‌ها در اسرائیل و آمریکا قوم و خویش دارند و آن‌ها افرادی ذی نفوذ هستند. از این طریق پشتیبانی یهودی‌ها را در این وضعیت به خصوص کسب کند و علاوه بر آن اگر مصر زمان انور سادات را اعراب ۲۰ سال تحریم و منور کردند، الان باز هم با مصر یکی شده‌اند. اگر واقعا صهیونیسم این قدر موثر است، اعراب چرا بالاخره آنرا کنار گذاشتند؟ آذربایجان یک دولت مستقل است و با یک دولت مستقل یهودی ارتباط برقرار کرده، چرا باید ایران برنجد؟

* وضعیت خود جمهوری آذربایجان را در شرایط حال و آینده چگونه می‌بینید؟

— در عرض ۷-۸ سال، در این جا ۵ رئیس دولت عوض شده، کشور در حال متلاشی شدن بوده. اگر حیدرعلی‌اف در راس قدرت قرار نمی‌گرفت، معلوم نبود که حالا ما در باکو نشسته بودیم یا خیر! الان در آذربایجان ثبات سیاسی برقرار شده است. آزادی مطبوعات به طور کامل وجود دارد. اگر سانسور هم باشد در یک مقاله فقط یک یا دو خط را حذف می‌کنند، ولی ۹۹ درصد را

پیش می‌کشند و حتی لغت آذری را به کار نمی‌برند و خودش را صرفاً ترک می‌دانند.

— در نشریه "مهاجر" که در تاریخ یولی سال ۱۹۹۶ منتشر شده، مقاله‌ای با امضای اینجانب آمده که به این سوال شما نیز در آنجا پاسخ داده شده است. این مقاله پس از انتخابات دوره پنجم مجلس نوشته شده و در آنجا اشاره شده به همین مسئله پان‌ترکیسم. در مقاله مذکور موضوع آذربایجان واحد و مستقل را بررسی کرده‌ام و نوشته‌ام که مخالف تجزیه ایران هستیم. فرقه دمکرات آذربایجان طرفدار وحدت ایران است و هیچ وقت موافق نیست که ایران تجزیه شود. شعار وحدت آذربایجان مستقل و واحد یک شعار بسی مورد و غیر عملی است و در همین حال ضررهایست به روابط جمهوری آذربایجان و ایران. با طرح این شعار می‌خواهند روابط این دو کشور را مختل کنند، زیر ضربه ببرند. من با این شعار مخالف بوده و هستم. حالا اگر از طرف جبهه خلق باشد و یا دیگران. وجود آذربایجان واحد را به عنوان یک دولت مستقل ما یک اتوسی می‌دانیم و در آینده خیلی دور که تمامی ملت‌ها بخواهند دولتی ملی تشکیل بدهند و آن هم نه فقط در ایران، بلکه مثلاً در کشورهای عربی یا تمام کردها، تمام ترک‌ها. اما نه به معنی به اصطلاح "آلتا". یعنی از مغولستان گرفته تا دریای مرمهره یک دولت واحد ترک تشکیل شود. من این شعار را یک تفکر تخیلی و علاوه بر آن ارتجاعی می‌دانم، چون هیچوقت ساکنان آسیای صغیر یا ساکنان قزاقستان، یعنی یک قزاق آلتا و یک ترک استانبولی به هیچوجه از لحاظ اخلاقی، نه سنن ملی، نه فیزیولوژی خارجی با هم قرابت و نزدیکی ندارند. این‌ها فقط ریشه زبانی واحد دارند، که این نمی‌تواند این چنین این ملت‌ها را در یک مجموعه واحد بگنجاند. چنین چیزی عملی نیست. بنابراین جریسان پان‌ترکیسم، پان‌ایرانیسم، پان‌اسلامیسم، پان‌عربیسم، پان‌امریکانیسم، پان‌رومانیسم، پان‌ژرمنیسم این‌ها ارتجاعی‌ترین جریان‌ها در تاریخ بشریت هستند و هیچوقت هم عملی نخواهد شد. خوب در آذربایجان وقتی عده‌ای چنین مسائلی را مطرح می‌کنند، آنها یا خیالپردازند و یا اینکه مجری یک سفارش هستند. زمان که بگذرد واقعیت‌ها درک خواهد شد. واقعیت این است، که جمهوری آذربایجان یک دولت مستقل است، اما آذربایجان جنوبی باید خود مختاری را بدست آورد و کردها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها و فارس‌ها هم. بدین ترتیب در یک خانواده صمیمی و در قالب یک دولت فدرال و دمکراتیک با هم و در کنار هم زندگی کنند.

* اخیراً خبری منتشر شده که گویا تشکیلاتی بنام "جبهه ملی استقلال آذربایجان" تشکیل شده و از طرف ابوالفضل ایلچی بیگ، رئیس جمهور سابق آذربایجان هم حمایت می‌شود و این‌ها متشکل هستند از فدائیان آذربایجان جنوبی، فرقه دمکرات آذربایجان، سازمان احیاء آذربایجان جنوبی و جبهه خلق آذربایجان. بفرمایند که این‌ها چه کسانی هستند، در کجا هستند و آنچه که بنام فرقه دمکرات آذربایجان مطرح شده، آیا شما هستید یا خیر؟ اصولاً هدف این تشکل چیست و چرا به آن اخیراً خیلی دامن زده می‌شود؟

رادیو "آزادی"، که با بودجه کنگره آمریکا در "پراگ" کار می‌کند، سخنگوی "جبهه ملی استقلال آذربایجان" است!

— این جریان به اصطلاح آذربایجان مستقل و واحد که در خارج از ایران مطرح شده، البته با شدت و وحدت هم تبلیغ می‌شود، مخصوصاً رادیو صدای آزادی شعبه آذربایجان که خودش هم اعلام کرده‌اند که با بودجه کنگره آمریکا کار می‌کند و در پراگ هم است، سخن گوی این افراد است و تمام اعلامیه‌های این جبهه به اصطلاح ملی استقلال آذربایجان نیز از آن رادیو پخش می‌شود. در باکو هم روزنامه منتسب به جبهه خلق و مساوات و احزاب دیگر را هم منتشر می‌کنند، ولی هیچ کس از این احزاب به اصطلاح متحد خبر ندارد که این‌ها کیستند و در راس این‌ها چه کسی قرار دارد، رهبرشان کیست. کجا مستقر هستند. کسی از این‌ها چیزی نمی‌داند. البته هر سازمان چپ مخفی زمانی قانونیت پیدا می‌کند که رهبری آنرا بشناسند. یعنی وقتی رهبرش برود جانی و بگوید من از این جریان هستم، او را بشناسند و به جا آورند. رهبری‌اش مثلاً در پراگ باشد یا در باکو، یا در مسکو یا در لندن اظهار وجود کند. از این‌ها چنین فردی را ما ندیده‌ایم، یعنی در آن اعلامیه هم مدعی شده‌اند، که فرقه دمکرات آذربایجان هم عضو آن‌هاست. آیا اعضای فرقه دمکرات آذربایجان در آن جا شرکت می‌کنند یا نمی‌کنند، ما اطلاع نداریم. ما این را می‌دانیم که در ایران تمام احزاب سیاسی غیر مذهبی سرکوب شده، چپ و راست. همگی رهبران‌شان

(بقیه برنامه اقتصادی-سیاسی از ص ۳۵)

و پیشاپیش آن، حزب توده ایران، برنامه‌ای فراتر نیز برای این مرحله از گذار اقتصادی در ایران دارد، که هیچ ارتباطی با سوسیالیسم ندارد، بلکه تنها در جهت کوتاه ساختن دست سرمایه داری وابسته غارتگر و غیر ملی و غارتگران اجتماعی و در جهت منافع همه مردم است. بنظر ما، پیش از تنظیم و اعلام یک برنامه اقتصادی که در آن بر بخش اقتصاد دولتی و تحت کنترل دموکراتیک تاکید نشده باشد، نمی‌توان مدعی اعلام یک برنامه اقتصادی چه شد. تفاوت نمی‌کند که این چه دارای اندیشه‌های مذهبی باشد و یا نباشد. توسعه ملی و عدالت اجتماعی ممکن و مقدور در این مرحله از شرایط حاکم بر ایران و جهان، نه در پنهان داشتن موضع ضد برنامه امپریالیستی «خصوصی سازی» بی‌بندوبار تحت عنوان «تعدیل اقتصادی»، بلکه در بیان صریح آن و تعهدی است که به توده مردم برای تحقق سیاست اقتصادی جانشین مردمی و ملی باید سپرد. شرکت‌های سهامی عام، به خودی خود هدفی دوزاخ واقعیت برای جامعه امروز ایران نیست، اما این برنامه هرگز نمی‌تواند جایگزین طرح دقیق متمرکز ساختن بخش اساسی و کلیدی اقتصاد کشور در دست دولت باشد. اگر تمام هدف صندوق بین‌المللی پول و امپریالیسم جهانی محدود کردن هرچه بیشتر دولت‌ها و سپردن بخش‌های کلیدی اقتصاد کشور، نظیر نفت، پست، راه آهن، صنایع مادر و... بدست بخش خصوصی است، هدف نیروهای مترقی باید خلاف این خواست باشد. ما از مبارزه با امپریالیسم، حفظ استقلال کشور و رفتن به سوی عدالت اجتماعی جز این نمی‌فهمیم. همچنان که مبارزه با برنامه «تعدیل اقتصادی» را نیز در ایمان به این هدف و پیگیری آن درک می‌کنیم. مقاومت کشورهایی نظیر کوبا، ویتنام و چند کشور دیگر در برابر برنامه‌های دیکته شده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و واگذار نکردن بخش دولتی اقتصاد به بخش خصوصی از یکسو و فاجعه‌ای که در روسیه، بلغارستان، و... که تسلیم این خواست صندوق بین‌المللی پول شدند از سوی دیگر، در مقابل ماست. اگر در کشورهای گروه اول امپریالیسم نتوانسته است عنان سیاسی را از طریق دولت‌های ضعیف و به زانو درآمده در اختیار بگیرد، در کشورهای گروه دوم این امکان آنچنان برای امپریالیسم جهانی و در چارچوب برنامه «لیبرالیسم اقتصادی» فراهم آمده است، که هنوز یلتسین نفس پایانی را نکشیده، جانشین او را تعیین کرده‌اند، بلغارستان را به سمت جنگ داخلی بین مسلمانان ترک نژاد این کشور و مسیحیان بلغارستان پیش می‌برند و نقشه تقسیم آنرا دارند، در یوگسلاوی سابق رسماً دولت دیگری را جانشین دولت کنونی می‌خواهند و...

قدرت مافیائی بازاری و حزب آن، «موتلفه اسلامی»، در جمهوری اسلامی، تنها از طریق اجرای برنامه خصوصی سازی و سپردن اقتصاد کشور بدست سرمایه داری تجاری ممکن شد. این قدرت را از طریق باز گرداندن آنچه به بخش خصوصی واگذار شده، به بخش دولتی می‌توان درهم کوبید و لاغیر! براساس این واقعیات است، که باید با تمام نیرو از بخش دولتی در اقتصاد کشوری نظیر کشور ما که عمدتاً متکی به صادرات نفت اداره می‌شود، به دفاع برخاست و از هیچ تبلیغی به خود هراس راه نداد.

مخارج نظامی ۵۰ میلیارد دلاری در ژاپن

ببینیم وضع اقتصادی ژاپن، بعنوان کشور متحد آمریکا، که می‌خواهد در توطئه اقتصادی-نظامی چین شرکت کند چگونه است: تعداد بیکاران روز به روز بیشتر می‌شود و برخلاف فرانکفورت و نیویورک، وضع بورس توکیو خراب است. سرمایه داران ژاپن نسبت به غلبه بر این بحران خوش بین نیستند و دولت را برای این امر توانمند نمی‌دانند. تشریه اقتصادی «هندزلات» چاپ آلمان می‌نویسد: بار مالیات‌ها در ژاپن بشدت افزوده می‌شود و این فشار دیگری است بر دوش مصرف کنندگان. این فشار مالیاتی از اپریل سال جاری به ۱۳ میلیارد مارک خواهد رسید. بدین ترتیب باید در انتظار سقوط رشد اقتصادی در ژاپن بود. این افزایش مالیات‌ها، باید بار جدید تسلیحاتی ژاپن را تامین کند؛ کشوری که مخارج نظامی آن تا دهه ۷۰ بسیار پائین بود و همین امر امکان رشد صنعتی و استحکام نظام سرمایه داری را در این کشور ممکن ساخت. اکنون مخارج نظامی ژاپن به ۵۰ میلیارد دلار رسیده است و این رقمی است ۱۰ میلیارد دلار کمتر از همین مخارج در کشور آلمان.

اجازه می‌دهند چاپ شود، حتی از رئیس جمهور هم انتقاد درست و نادرست می‌شود. با آمریکا روابطشان حسنه شده است، تمام غرب آذربایجان را به عنوان یک کشور مستقل می‌شناسند. قرارداد نفت بطور کلی امتیاز نفت به نفع امتیاز دهند نیست، اما چه باید کرد؟ در چنین شرایطی امتیاز بیشتری داده‌اند و نوعی حمایت و همبستگی در مقابل بدست آورده‌اند و این کاری درست است. آذربایجان می‌کوشد با روسیه هم روابط حسنه داشته باشد، با ایران هم همینطور. یعنی موازنه مثبت ایجاد کند، تا پیشروی داشته باشد، ادامه این در چند سال آینده می‌تواند نتایج مثبت داشته باشد.

اقتصاد را نابود کردند

در رابطه با اقتصاد، وضع آذربایجان مثل اقتصاد روسیه و جمهوری‌های دیگر بحرانی است. برای اینکه کمونیسم را نابود کنند، آمدند اقتصاد خودشان را نابود کردند؛ یعنی اقتصاد را نابود کردند، تا ایدئولوژی را نابود کنند. به همین دلیل است که آنها حتی مثل ویتنامی‌ها و چینی‌ها هم نتوانستند موفق شوند. به مردم گفته بودند با پول نفت می‌توانند مثل کویت زندگی کنند! حالا نه تنها کویت نشد، بلکه مثل اتیوپی شده است. بنابراین همان مردم که علیه دولت شوروی به خیابان‌ها آمده بودند، حالا می‌گویند که چه اشتباهی کردیم! در آن زمان یک رفشگر با ۷۰ روبل در ماه زندگی می‌کرد، الان با ۷۰ هزار روبل هم نمی‌تواند زندگی کند. از لحاظ اقتصادی وضع بسیار خراب است. خصوصی سازی، ثروت چند صد ساله این ملل ۳۰۰ میلیونی را در دست یک گروه کوچک متمرکز کرده و انبوه مردم با فقر و بیچارگی دست به گریبان هستند. من فکر نمی‌کنم تا ۱۰ سال آینده هم اقتصادشان سر و سامان پیدا کند.

* امکان به قدرت رسیدن احزاب کمونیست در این جمهوری‌ها وجود دارد؟

— در آذربایجان کمونیست‌ها خیلی ضعیف هستند. در جمهوری‌های آسیای اتحاد شوروی، حزب کمونیست وسیله‌ای بود برای رسیدن به قدرت. آن‌ها حتی به برابری بین انسان‌ها هم عقیده نداشتند. عضو حزب می‌شدند، تا صاحب منصب شوند. کمونیست‌ها، حالا خیلی ضعیف‌اند و کمونیست‌های واقعی را در این جا با سر انگشت می‌توان شمرد!

* در رابطه با تمایلات به اسلام در منطقه چگونه فکر می‌کنید؟ گفته می‌شود که یک حزب اسلامی را در آذربایجان تعطیل کرده‌اند و رهبران را هم دستگیر کرده‌اند. گویا جرم آنها وابستگی به ایران، یعنی جاسوسی بوده است؟

— نه تنها ایران و ترکیه، بلکه مسیحیان هم کوشش می‌کنند اینجا حزب راه بیندازند. تمام ادیان جهان کوشش می‌کنند، تا در اینجا سرریزگیری کنند. در رابطه با دستگیری افراد یک حزب اسلامی که اشاره کردید، من اطلاع ندارم، این‌ها مسائل امنیتی است. فقط اعلام کرده‌اند که جاسوس هستند و هنوز محاکمه نشده‌اند و جرمشان در روزنامه‌ها چاپ نشده و ما هم به غیر از رادیو و تلویزیون اطلاعی نداریم؛ ولی سفارت ایران در باکو گروه‌ها و سازمان‌های خیریه تشکیل داده و از جمله کمیته امداد خمینی که در تمام شهرهای آذربایجان خیلی فعال است و کمک مالی می‌کند، مدرسه درست می‌کند، درس مجانی و پول کتاب می‌دهد، عروسی اسلامی راه می‌اندازد و پول لباس و دیگر مخارجش را می‌پردازد. آنها از این طریق و توسط سازمان اطلاعاتی، اطلاعات جمع می‌کنند و این هم پوشیده نیست.

افسوس دوران گذشته!

اخیر در روسیه یک همه پرسی انجام شده است. براساس این همه پرسی، از هر دو نفر، یک نفر خواهان تجدید اتحاد شوروی است. این در حالی است، که در سال درهم پاشی اتحاد شوروی، از هر سه نفر، یک نفر خواهان این اتحاد بود!

اکنون طبق گزارش کمیته سرشماری دولتی در روسیه، ۲۲ درصد مردم این کشور، یعنی بیش از ۳۱ میلیون نفر در فقر زندگی می‌کنند و درآمد آنان کمتر از حد تعیین شده برای حداقل زندگی است.